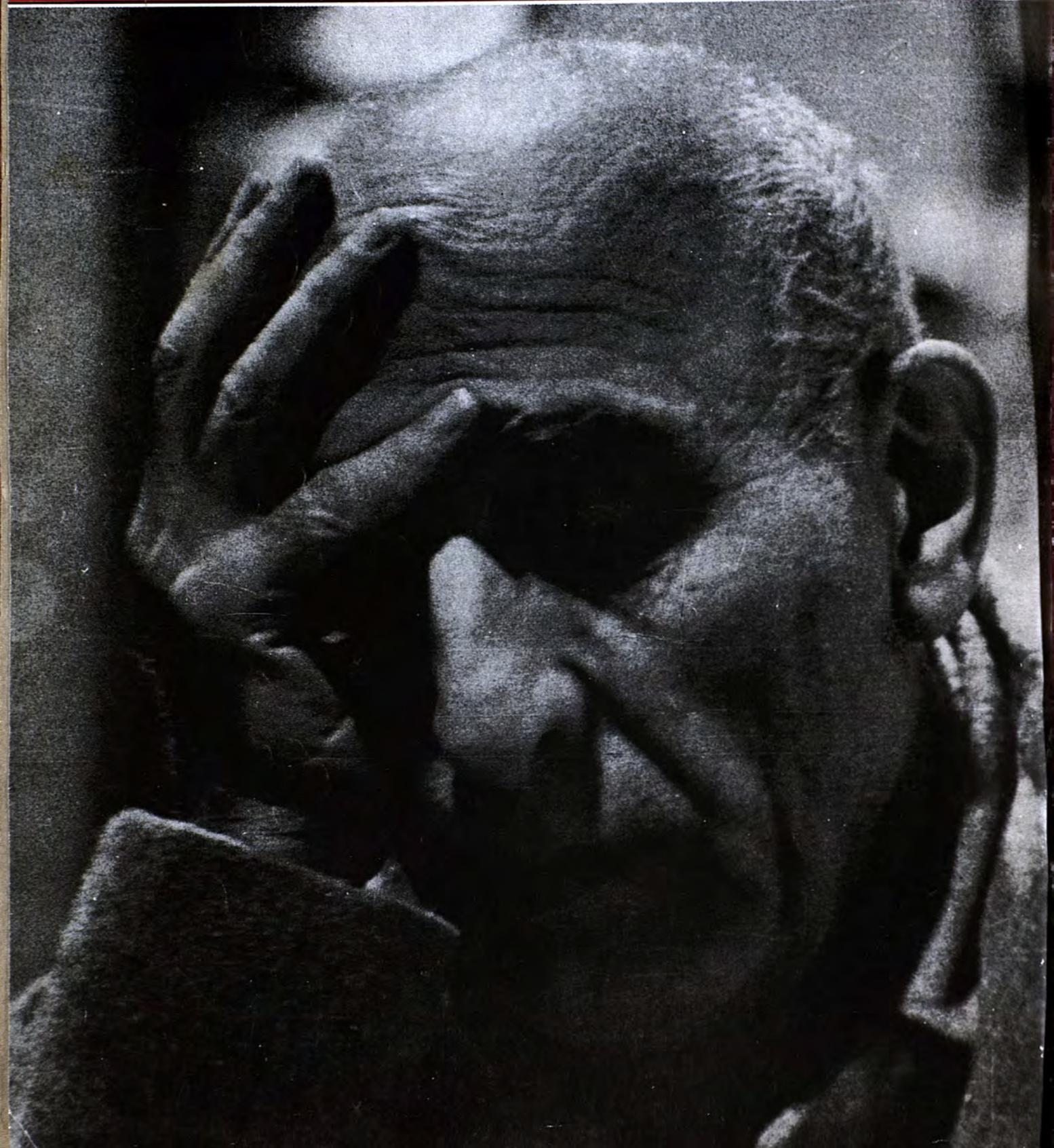


۵۰ ریال

توپان محمود

چهارشنبه ۸ آذر ۱۳۵۷ - شماره ۱ - سال سی و شش





برادرم ، این گل برای تفنگ تو !
 تفنگی که باید سینه دشمن را نشانه گیرد.
 تفنگی که باید از مرزهایمان پاسداری کند
 برادر سر بازم !
 مرا در نشانه تفنگت منشان
 من و تو هر دو در نشانه تفنگ دیگرانیم
 برادر سر بازم !
 گلوله‌ات را برای روزی دیگر نگهدار
 روزی که باید من در پشت تو بایستم
 تا مبادا دشمنی ترا بزند
 برادر سر بازم !
 من پشت سر تو هستم ،
 تو هم پشت من باش
 تفنگ سنگین است ، میدانم
 گلوله بد است .

گلی برای تو

برادرم ، این گل برای تو!
 برادرم ، می‌دانم ، تفنگ سنگین است ،
 گلوله بد است.

دولت نظامی، راه حل؟



به‌خیابانها فرستاد و به‌جهت روش کار ویژه نظامیان و نحوه رویرو شدن با مسایل و... نام «دولت نظامی» روی آن ماند.

اینکه دولت نظامی در عمری که نمی‌تواند دراز باشد، چه کرد؟ سئوالی است که باید بعدها در پی پاسخ آن بود، اما... سئوال اصلی این است که: دولت نظامی، راه‌حل بود؟ باری، دولت نظامی از روز اول با این تاکید که موقتی است و آمده تا آرامش برقرار کند و جای خود را به یک دولت ائتلافی بگذارد که همه می‌خواهند، آمد و ماند تا امروز... فردا روز دیگری است.

به‌دنبال ۷۰ روز حکومت شریف امامی، که بسیار تحولات را در مملکت ممکن کرد، به‌آزادیهای بدست آمده، ابعادی تازه داد، در عین حال جمعه خونین و سیاه هم داشت و... در پی دو روز خونین و پراشوب در تهران - روزهایی که شبیه آنرا سالها بود، ندیده بودیم - و تلاش برای تشکیل کابینه ائتلافی که به‌جانی نرسید... دولت نظامی که مدتها بود که سخن از آن می‌رفت، آمد. رئیس ستاد بزرگ ارتش تاران فرمان تشکیل کابینه گرفت. گرچه در دو نوبت کابینه هیات غیرنظامی گرفت و... اما به‌جهت تریبها و تانکها که در نخستین ساعات آمدن روی کار

وقتی مرد در وصیت‌نامه‌اش، ارثیه خود را به «دلار» مشخص کرد و به همانجا که آمده بود رفت!

آن دیگری از زمانی که به تدبیر خارجی، در خراسان با عنوان پزشک ساده آغاز کرد، تا روزی که مرد، و دست کم سی سال از بزرگترین این ملک بود و بخشی از روایت غم‌انگیز او کتابها شده است و در خارج چاپ گردیده، نخستین کسی بود که دانشگاه تهران را به ناآرامی و خشونت رساند.

در دوران استانیاری و وزارت و نخست‌وزیری او چها که برابرن نرفت و از مشورتها او - از همه مهمتر -

حامی بی‌دریغ: بیوک صابرها، مهین افشارها، امیر نویدی‌ها، ابوالحسن مصداقی‌ها و... که روایتها درمورد او مختلف است، ولی می‌گویند برخلاف آن یکی پولی ندزدیده و به ارث نگذاشته است.

جایشان اصلا خالی نیست، چون اگر بودند و همچنان در مقامات عالی بودند و مشورت‌هایشان را بی‌دریغ در مسیر غلط به‌کار می‌انداختند، ایران هرگز به این واقعیتی نمی‌رسید که رهبرش به مات بگوید: صدای انقلاب شما را شنیدیم. گنشت و فداکاری و تحمل شدید و مهربان بودن با مردم هرگز در مشورت‌های آنان نقشی نداشت. هرچه بود توصیه مقابله و گشتار و جنای به عهد و... بود.

پس از این رو، به مصلحت ایران، جایشان خالی نیست.



دکتر اقبال و علم؟

علم، و توابع ایجاد کردند، دستان غم‌انگیز و اووان و... حمایت‌های مشهور از امیر متقی‌ها، منصف‌ها، کنی‌ها، ثابتی‌ها و دهها چون آن برای خازنده قاننات، هر کدام پرونده‌یی می‌ساخت که هیچ آتشی قادر به انهدام و تطهیر آن نبود.

مردی که از ۴۹ سالگی استاندار و وزیر و نخست وزیر بود تا مرد. و در تمام این مدت جز همه‌ی آن ناپاکی‌هایی که یک انسان ممکن است، نکرد. مهمتر از همه با پولدوستی پرآوازه‌اش، خیانتی به ولینمتم خود کرد که نگو! و سرانجام

در این هنگام هنگامها که هزینه و ضرری داشته باشد، این حسن را دارد که حسابها را روشن می‌کند، دست کم به‌رهبر این رژیم نشان می‌داد که چه کسانی و چطور وفادارند و چه کسانی پاک مانده‌اند و صدمه دیده‌اند، ولی باز آنها در این موقعیت به میدان آمده‌اند. آری، در این هنگامه که بی‌شکایت به یل صراط نیست جای دو تن خالی است و خالی نیست: دکتر منوچهر اقبال و اسدالله علم.

خالی است تا به حساب آنها نیز رسیده شود، صدها شرکت که خاندان



تحول را می توان مهار کرد؟

بازی ، با کولی بازی ، با به حرکت در آوردن غول مهیبی که در يك زمان ، يك صدا و يك تصویر را پخش می کند و غالب ، هرچه می گوید ، دروغ است و هرچه نشان می دهد ، تحریف .

آری ، تحول را می توان مهار کرد: به هزار شیوه ، به هزار مکر ، به هزار شگرد ، اما بلاهتی بدتر از این نیست : تحول را می توان مهار کرد ، اما سرکوب نمی توان کرد : و هنوز دانش کنترل بادها ، علمی که کشف گردبادها را ببندد به وجود نیآمده است . این بلاهت خودکامگان است که می بندارند می توانند با دست های ناتوان شان و با فکر حقیرشان چرخ تاریخ را از گردش بازدارند و آن قدر با این چرخ بازی می کنند تا چرخ با هر سنگینی اش از روی شان بگذرد . اصرار می ورزند بمانند و هرچه به رفتن نزدیک تر می شوند . تحول چیزی نیست که اگر آن را از دربرانی ، برود و دیگر باز نگردد : سراز روزن بر می آورد ، تغییر سرعت می دهد ، به انقلاب بدل میشود ، انقلاب به معنای واقعی انقلاب ، نه به معنایی که شوراهای خودکام فرماندهی انقلاب و قدرت های موروث بر آن تحمیل می کنند ، انقلاب ، نه به رنگ سیاه و سپید . . .

این همه را خودکامه درک نمی کند . خودکامه به فکرش هم نمی رسد که فکری جز فکر او و جبری جز جبر او هم هست . تب سنج او فقط تب خود او را می سنجد . درمانده می بندارد اوست که تاریخ را می نویسد . باور کرده است که تاریخ را دست های خونین و بازوان مسلح می نویسند ، بس می کوشد با نگه داشتن خلوها زیر خطرگرستگی ، از چپ و راست ، خونخوارم ترین سلاح ها ، وحشی ترین سلاح ها را ، گرد آورد . . . می کوشد با سلاحهایش ، به جنگ گردباد ها برود ، اما گردباد روبرو نیست ، فرش قدرت را لوله کرده ، به

تحول هم ، چنین چیزیست ، گردبادیست که ناگهان زمین را به آسمان می پیوندد . ماچگونگی تکوین و شکل پذیری تحول را نمی بینیم ، حس نمی کنیم . مگر ما صدای مخوف گردش وقفه ناپذیر زمین را به دور خود و به دور خورشید می شنویم ؟

ما فقط صدای زلزله را می شنویم ، آن هم نه صدای آن را ، صدای صدای آن را ، پژواک آن را . وقتی کاخ های پوسیده هزار خیال و هزار کبر و هزار جبروت فرو ریخت ، آری ، تنها آن گاه است که صدای ریزش ، صدای پای دگرگونی ، صدای فروریزی درونی را می شنویم . آری ، زلزله رخ می دهد و گوشش به حرف هیچکس بدهکار نیست و فریاد هیچ استغاثه یی را نمی شنود . تحول ، زلزله در ارکان قدرت است ، قدرتی که در يك جسم یا يك سازمان یا يك طبقه متراکم شده است . این قدرت باید بمیرد و تحول جایگزین آن شود .

زلزله چه از بطن زمین آید چه از بطن جامعه ، يك واکنش تند است ، واکنشی ضروری ، يك قهر ، يك جبر . زلزله و تحول تنها تا همین حد قابل تشبیه اند . این است که تشبیه را ادامه نمی دهیم .

زلزله را نمی توان مهار کرد ، اما تحول را می توان . همه کارخانه های سلاح سازی در خاور و باختر «بکوب» کار می کنند که تحول را مهار کنند آری ، تحول را می توان مهار کرد : با ساجمه ، با مسلسل ، با هلیکوپتری که از آسمان ، خیابان های تحول را به گلوله می بندد . با ماشین های کوه پیگر مخوفی که رانندگی های شان از ترس تحول ، پشت زره پنهان شده اند و لوله های بلند توپشان میدان های ازدحام را خالی و چهره تحول را در خیابان ها خونین می کند .

آری ، تحول را می توان مهار کرد: با خدعه شیطانی بوروکراسی ، با نقل و انتقال نیرو های شر و شرارت ، با زبان-

باخودت می توانی بجنگی ، گاه با زندگی هم .

اما با تحول نمی توانی . تحول مثل يك مشیت می آید . نمی خواهی بباید ، اما می آید . نمی خواهی ترا ببرد ، اما می برد . خود را از تحول برتر می دانی ، در شان خود نمی دانی که دستخوش آن شوی ، اما دستخوش می شوی . خسی می شوی بر موج .

اندیشه یی داری . همه حیانت اوست . نیشه عمرت اوست . می خواهی دنیا را با این اندیشه بسازی . می خواهی تك تك آجرها را خودت کار بگذاری اما در عمل می بینی که تحول را با فکر نمی سازند ، تحول را نمی سازند ، تحول ساخته می شود . تحول از چه ساخته می شود ؟ به این پرسش ، می توان پاسخ داد ، نمی گویم پاسخ درست ، می گویم پاسخ .

تحول چگونه ساخته می شود ؟ به این پرسش بجای پاسخ نمی توان داد . اگر می شد گفت تحول چگونه ساخته می شود ، روزانه می شد صدها تحول ساخت ، ظرف بیست و پنج سال رشد صدها تحول ساخت و صدها خودکامه خونخوار را بینی به خاکسود .

بدیده شگرفیست این تحول ، مثل عوالم اسرارآمیز روح ، گنج کننده است ، اما اگر بخواهیم به زمان متعارف سخن گوئیم باید بگوئیم تحول ، سیر طبیعی زندگی يك جامعه است . چیزیست شبیه واکنش های تن ، واکنش های خون که بی وقفه خود را تعادل می بخشد ، بی وقفه خود را از تعادل ها ، از زائده ها ، از پیوسته های ناساز و عناصر ناباب تصفیه می کند . تحول ، همان صافی جامعه است که به موازات دینامیس جامعه کار می کند و گاه همان دینامیس است که خود چیمیزیست ناشناخت ، چیزی که نمی توان آن را در آزمایشگاه اسیر کرد و نامی علمی به آن داد ، چیزی که نمی توان آن را در آزمایشگاه ساخت .



سهرورد
نیر

به آینده مان بیندیشیم

اسباب بزرگی همه از دست می دهند - در خورش یک جمهوری خشن نظامی راست و یک جمهوری تازه شکل گرفته چپ، که با هم در عمق درگیرند. باختش باقیمانده امپراتوری قطعه قطعه شده عثمانی، در یک سو، دموکراسی مردم گرا و دچار خشونت با مردمانی افراطی که بین آسیا و اروپا - هنوز پس از ۴۰ سال که از عهد اتاتورک می گذرد - آونگان است و جای خود را نیافته و سوی دیگر جمهوری نیمه نظامی تحول گرایی که با دلارهای نفتی اش اسلحه روسی می خرد و صدها کمونیست را یکشنبه راهی میدان تیر می کند!

واقعیت ژئوپولیتیک ایران را با تصویر تضادهای درونی اش، تضادهایی که صدایش، لابلای عریدهای ناشی از بدمستی غرور دارایی نفت گم می شد، در نمی آمیزیم... سخن از باری است که جغرافیای طبیعی و جغرافیای تاریخی این ملک بر دوش ما می گذارد - آخر، وطن تنها سرود و پرچم و شاهنامه و ورزش باستانی و کورش و ... نیست - باری که در دنیای ضعیف خوار، دنیای جنگلی گرگ پرور، که در آن منطق را لوله های توپ و برد موشک ها ایجاد می کنند، قانون حاکم بر گیتی را شاهین آهنین بال، ناپالم در تخرمان، می نویسند. اگر مواظب نباشیم، تا مست باده غروریم بار را از دشمنان می ربایند. در هر نظام، در هر روش، با هر منطق، با هر زبان - جز زبان فریب و خدعه و آزار - به آینده ایران بیندیشیم. این شعار، اگر شعار ورد زبان دزدان و فاسدان و رهزنان راه مصلحت ایران بوده است. چه باک؛ در اندیشه ایران باشیم، از یاد نبریم، نخست ایران، و بعد... مباد که در آشوب ما - که بالمال ضعف ماست اما آگاهی ما در مقابل آن نقطه قوتی می سازد - دیگران تعبیر خوش خوابهای خود را ببینند.

از روزهای آرامش مسفرورکننده و نخوت آور، سرمستی از ثروت نفت آورده، جنون طرحهای غول آسا و آسان گیری هرکار دشوار، تا روزهای آشوب و نگرانی، اعتصاب و اغتشاش، فرود آمدن از قله های کاذب غرور، حیرت زده گذشتیم. 'بهار ایران' تا پایان گیرد، معیارها دیگرگون شد، خوابها پریشان گشت، خیالها بر آب افتاد، چهره ها بی چهره شدند، سخن های نگفته بر لبها جاری گردید، دیوارها سپید را نوشته ها پوشاند، شبهای بی دغدغه، دغدغه اضطراب گرفت، شهرها در موج حادثات افتاد. روزهای نو بسا نهاده شد، شهرها و محله هایی شناسنامه مبارزه گرفتند، کاغذها سیاه گشت و در یک گردش ناتمام زمین به دور خورشید، ناگهان معیارها همه دیگرگون شد: آنچنان که زندانیان ابد با شکوه از محبس بدر شدند و زندانیان ابد مدت آنها با خفت به جایشان رفتند و ...

از آن بهار در خواب تخدیری، تا این زمستان سرد، باری، تاریخ ما بهشتابی بی مانند دوباره نوشته شد. اینک دیگر گونی. اینک معیارهای تازه. فضای تازه. در راه بهاری تازه داریم، به دیدار این بهار، تنها سوار بر موج حادثات نرویم. ایران نه پاکستان است، نه لبنان. نه ویتنام می تواند بود، نه یونان. ایران، ایران است.

ایران، جز آن تصویری که در سرودهایمان دارد. جز آن جایی که در قلب ما دارد. جز در شاهنامه، در دیوان حافظ، در تاریخ بزرگی هایش. در جانی از کره زمین، واقعیتی ملموس دارد. ایران ما - دوباره به یاد بیاوریم - سرزمینی است در جنوب ابر قدرتی آهنین مزاج و که در جنوب خود یکی از بزرگترین منابع سوخت، یعنی حیات، دنیا را دارد، و در همانجا به آبهای می رسد که ۷۰ درصد سوخت جهان، از باریکه اش می گذرد - سوختی که بی آن بسیاری از بزرگان جهان،

آسمان می برد. به چشم گردباد، سلاحها جنجغه هایی بیش نیستند.

باری، تحول، از سرعت سیر خود می گاهد، اما ایست نمی کند. تحول صدای خود را می گیرد، اما خاموش نمی شود: پیچ پیچ می کند، پیچ پیچ ها را تکرار می کند، آن قدر تکرار می کند که روزی خود کامه هنوز از بستر مجل خود برنخاسته، از پشت دیوارهای بلندش بانگ و غریومی شنود، شگفت زده می شود،

زیر لب می گوید: به من ناسپاسی می کنند، حق نمک نمی شناسند، بکشید این ناسپاسان را... تحول ایست نمی کند، خاموش نمی شود. خلق خاموش است، نفس در سینه ها حبس است، اما تحول در کارگاه خود گرم تنیدن تارها و یویدهای خویش است... تحول تغییر ماهیت نمی دهد، اما تغییر هیات می دهد، منتظر می ماند، منتظر می ماند تا روزی که وقت او فرا رسد.

و همین که زمانش رسید، همین که به موسم طبیعی انفجار رسید، رویداد بی مانند ۱۷۸۹ را به بار می آورد، یا شورش همه جاگیر ۱۸۴۸ را، یا انقلاب ۱۹۱۷ را... نمونه هایی در سطح کوچک تر بی شمار است.

اما آن زمان که تحول، تغییر هیات می دهد، موسم حزم و احتیاط است. تحول گاه برای آنکه کار خود را پیش ببرد، ماهرانه دست ترین سلاح ها را برمی دارد، جامه هایی می پوشد که جامه های من و ایمنی محسوب می شود و برخوردارهای او را با تیغه قدرت کم و کمتر می کند، خاله خود را موقتاً بر شالوده هایی بنا می کند که شالوده او نیست، اما زیر پای او را قرص می کند، به او تعادل می دهد تکیه گاه می دهد و منظری برای او فراهم می سازد که منظری مساط است، اما منظر او نیست. این شالوده، این منظر، این تکیه گاه قرضیست. تحول واقع بین از این مرحله های دشوار به روشن بینی می گذرد.

کلام نخست

مصائب مجله آماده شده‌یی که منتشر نمی‌شد را با رغبت و از قلب پذیرا شدیم تا در راهی که در اصالت آن تردیدی نیست، با همکارانمان همراه باشیم: تلاش برای به دست آوردن آزادی مطبوعات که قانون اساسی ایران متذکر آنست.

در این راه، مدیر تهران مصور و تک تک همکارانمان یکصدا بودند.

افتخاری برای این قلم و موهبتی برای مجله، همکاری استاد حسین مهری بود و امیدوارم این موهبت را استاد دیگرم فرج‌اله صبا از شماره آینده تکمیل کند.

به امید روزهای بهتر برای ایران عزیز و ما تا انعکاس‌دهنده بخشی از آن باشیم.
سر دبیر

این نخستین شماره «تهران مصور» است که به نیروی اندیشه و قلم این گروه منتشر می‌شود. این همه‌ی آن مجله‌یی نیست که می‌خواستیم، شباهتی به آن دارد. این مجله‌یی است که می‌توانستیم. پریشانی‌ها و دوباره کاریهای آغاز، به تعویق افتادن پی‌درپی انتشار و... بین خواست و توان ما و آنچه می‌بینید فاصله انداخت.

ما در ۲۳ آبان که می‌بایست شماره نخست را منتشر کنیم با تصمیم، یارانمان در سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات روبرو شدیم، وظیفه ملی و حرفه‌یی مان ایجاب می‌کرد، به این موج پیوندیم. نمی‌دانیم این مجله‌ی آماده کی به دستمان می‌رسد، اما بدانید از آن تاریخ،

هفته‌نامه مستقل سیاسی و اجتماعی

شماره مسلسل ۸/۱۶۰۷ آذر ۱۳۵۷

سر دبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سیروس علی‌نژاد
معاون فنی حسن نکونی

دبیر صفحات جهان شهلا شریعتمداری
دبیر عکس کاوه گلستان
عکسها از علی خادم
محمد صیاد

مدیر داخلی فتح‌اله والا

نشانی موقت: خیابان بهارستان، جنب بیمارستان طرفه
مؤسسه صبح امروز تلفن ۳۰۸۹۳
تلفن سر دبیر ۳۷۶۷۸۳



نامه دکتر امینی به هویدا ۴۶
در این نامه که ۱۶ سال پیش نوشته شده و شاید تنها مکاتبه‌یی است که دکتر علی امینی نخست وزیر پیشین ایران که در این روزها از او به عنوان راه حل مصائبی که در دوران ۱۳ ساله هویدا بر سر ایران آمد، یاد می‌شود، با امیر عباس هویدا داشته است



وزیران دستگیر شده ۱۲
گزارشی زنده و خواندنی از پیشینه آنها که به استناد ماده ۵ حکومت نظامی بازداشت شده‌اند.
هویدا، منوچهر آزمون، داریوش همایون، دکتر تسلیمی، دکتر شیخ-الاسلام زاده، منصور روحانی و...



۵۰
کودتاها و ضد کودتا های ایران
گزارشی از کودتا های ایران، پس از قیام مشروطیت، همراه ضد کودتا هایی که در دوران رضاشاه کبیر صورت گرفت.
فشرده‌یی از تاریخ معاصر ایران، تاریخی پر از فراز و نشیب که به جهت جاری بودن مصلحت های روز، در پشت پرده‌های ابهام مانده است.



۲۰
روی جلد.
بخش اول گفتگویی طولانی با امیر تیمور وزیر کار و کشور دکتر مصلح که از امروز می‌گوید. با اشاره‌یی به گذشته او.
امیر تیمور که در این ۲۵ سال همواره دور از مایمل سیاسی بوده و در عزلت این بار در نگرشی به اوضاع امروز ابائی ندارد از این که بگوید:
باید کینه تیزی را کنار گذاشت و مملکت را نجات داد.



۵۶
درد سر دلار های نفتی
در این گزارش جامع که توسط یک گروه از کارشناسان اروپائی و امریکائی تحقیق شده است، ددرسهایی که دلار های نفتی برای ممالک صاحب نفت، در این سالها فراهم آورده، شرح داده میشود، و بلند پروازیها و بی‌تدبیریهای که صاحبان دلارهای نفتی در اثر آن ثروت خود را به باد داده‌اند.



۲۱
آلبوم روز هی فریاد
دوازده صفحه عکسهای کاوه گلستان از روزهای آشوب، اعتراض و ویرانی. روزهایی که کم و بیش با بروی کار آمدن دولت نظامی پایان گرفت.
در این عکسها که از تهران، قم و اصفهان گرفته شده، کوشه‌یی از تصویر آن روزها نمایانگر است.

پیام مدیر

ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

پروردگار را شکر و ثنا بجا می آوریم که پس از چهار سال و سه ماه تعطیل تهران مصور، این توفیق را رفیق بخت ساخت، تا دوباره سکوت را بشکنیم و زبان بسته را بگشائیم و با همکاری و همفکری و همدلی جمعی از جوانان با ذوق و نویسندگان خوش فریحه و وطن پرست و آزاده مجدداً این مجله را عرضه صاحب نظران بداریم. گرچه سکوت تهران مصور ویا تعطیل آن به چهار سال اخیر محدود نمی گردد، زیرا بطوریکه خوانندگان عزیز و کسانی که با این نشریه همگامی داشته اند، از سال ۱۳۴۵، از هنگامیکه دولت هویدا وجود مطبوعات را مخل ادامه سیاست تکتک بار خود میدانست با تمهیداتی که شرح آن خواهد آمد، با ایجاد اشکالاتی متعدد ما را ناگزیر از محدودیت قلمی ساخت. بالطبع موقعی که نشریه سیاسی نتواند آزاد بیندیشد و آزاد بنویسد و مطالب را در چهارچوب فرمایشی قرار دهد و مقالات را در زیر سلطه و نفوذ و اشاره خود کامگان دولتی تهیه کند و جمعی بی خرد و بی سواد تنها بصرف آنکه مامور دولت هستند، قبل از انتشار و در حین انتشار و بعد از انتشار مقالات و نوشتجات مجله را زیر سیطره رعب و وحشت و سانسور و اختناق قرار دهند، بی گمان نمی تواند چنین مجموعه ثنی مطلوب نظر و صاحب اثر باشد.

تهران مصور، بشهادت سی و دو سال انتشار مداوم خود و راهی را که شادروان احمد دهقان بنیانگذار آن، عرضه داشت، نشانگر واقعی میهن پرستی و مردم خواهی است، در این راه او جان خود را فدا کرد و مانیز در این راه بوده و خواهیم بود. بعلاوه با احترام به قانون اساسی هر کس را که در زیر لوای بیگانه اعم از چپ و راست قرار گیرد، برای ما بیگانگانی دشمن خواهند بود که نمی توانیم سرسازش ویا آشتی با آنان داشته باشیم.

اما این نکته را که راهی مشخص و معینی است باید باز گو کنیم که ما با هر جنبش حیات بخش سیاسی که بتواند مظالم استبدادی و اختناق دوران گذشته را ترمیم کند موافقیم و به شعائر اسلامی و مبانی دین مقدس حقه اسلام معتقد بوده ولی با هر گونه قشری گری و ارتجاع و عقب ماندگی مخالفیم و عبارت دیگر، با هر نوع دیکتاتوری و استبداد رای در هر زمینه نمی توانیم موافقت داشته باشیم.

در این راه که جدالی خستگی ناپذ طلب می کند، خدای بزرگ را شاهد و ناظر اعمال خود قرار میدهیم و از او استعانت می طلبیم که همواره چراغ حق و حقیقت را فراراه ما قرار دهد و نور پرفروغ اسلام و تعالیم پیامبر اکرم را روشنگر را همان بسازد و بعد از ذات الهی به توجه و عنایت خوانندگان و فادار و ملت ایران اتکاء داریم زیرا اعتقاد راسخ داریم که صاحبان اصلی این نشریه ملت ایران است و ما خدمتی را ارزنده تر از جانبازی در راه ملت نمیدانیم و پاداشی ارزشمندتر از رضایت خلق نمی اندیشیم ...

به امید خدا، به شما خواننده عزیز درود می فرستیم و طلب یاری می کنیم .

عبدالله والا



آنها که مملکت را به این روز انداختند

ساواک، نصیری و ثابتی

پس از سالها که در ایران کسی از ترس ساواک نفس نکشید، و ساواک بود و همه اینها در دوران نصیری اتفاق افتاد - گرچه بعضیها بگویند نصیری چون همیشه آدم نرم و ناقابل بوده نمی تواند عامل کارهایی اینچنین باشد -

چرا که تیمسار پاکروان توانسته بود «ساواک» بختیار را از آن هیبت بیندازد و پاکدلی او از ساواک چهره‌یی دیگر ساخته بود تا نصیری آمد. تصادفی نبود که نصیری در ساواک وهویدا در دولت در زمانی نزدیک بهم نشستند و مشغول شدند...

در ایران کسی از ترس نگفت، ولی در خارج بچه های ایرانی و دوستان خارجی همه جا از این پلیس مخوف ایرانی گفتند، تصویری که سعی شده بود تا ساواک پیدا کند، در سالهای بعد چهره‌یی دیگر هم در این ساواک درخشید و به سرعت همه کاره شد، در محافل بالا نفوذ کرد، وزیران به دوستی با او افتخار کردند، هر شب اینجا و آنجا میهمان بود و در حقیقت دور از دست نصیری که گرفتار معاملات و املاک شده بود، خارج شد و ثابتی همه کاره بود، دهها وزیر آورد و برد. بایک اشاره او صدها تن دویدند. او بعد از شرکت در یک شو تلویزیونی که درباره خرابکاران سیاهکل بود نشان داد از این که در بین مردم به عنوان شخصیت مهیب و قدرتمند کشور شناخته شود، باک ندارد. به مقام امنیتی مشهور شد.

او تحصیل کرده، خوش پوش، خوش صحبت بود و می گفتند در عمل بسیار قاطع شعرها درباره او ساخته شده و افسانه‌ها وجود دارد، او پس از دور شدن نصیری از ریاست ساواک، خطر را احساس کرده بود، چرا که اینبار رئیسی داشت که نه دلمشغول معاملات بود، نه خوف‌انگیز و نه بی حال. درست برعکس ناصر مقدم به پشتکار، درستی و سلامت نفس و خوش قلبی معروف است.

بهر حال، همانها که ثابتی را آورده بودند، در آخرین پرواز پیش از اعتصاب هواپیمائی ملی ایران بردند و نصیری را آوردند و به زندان فرستادند.
نصیری که بود ؟

تیمسار نصیری

ارتشبد بازنشسته نعمت نصیری ، از اهالی سمنان، از افسران ساده ارتش بود تا حوادث مرداد سال ۱۳۲۲ پیش آمد که با عنوان سرگرد نصیری مأمور ابلاغ فرمان عزل دکتر محمد مصدق از نخست وزیری به او شد ، همراه مرحوم تیمسار عباس شقائی . وی در همین مأموریت دستگیر شد و در بازجویی نسبت به ولی نعمت خود وفادار نماند ولی چند روز بعد با حوادث ۲۸ مرداد آزاد شد و به صف قیام کنندگان پیوست و همگام سپید زاهدی گردید .

او پس از آن مدارج نظامی و ترقی را پیمود رئیس گارد شاهنشاهی ، رئیس شهرداری کل کشور و از ۱۲ سال پیش بجای تیمسار پاکروان معاون نخست وزیر و رئیس سازمان امداد و امنیت کشور گردید . در دوران او «ساواک» روزهای مبارزه و هولناکی را گذراند از سوی دیگر او در معاملات بسیار وارد گردید و یکی از ثروتمندترین افراد کشور شد، در منافع بسیار سهم بود ، خرید و فروش زمین و حمایتهای پردرآمد از هژبر یزدانی (که در سنگسار متولد و بزرگ شده) و چندین ثروتمند دیگر از جمله اقدامات او بود .

او چند سال پیش در اوج قدرت از همسر زیبای خود «پروین خواجوی» جدا شد، معروف است که تنها يك دست کت و شلوار برداشت و از خانه گریخت و مدتی بعد با «زلیخا خلوتی» دختر سرهنک سوارکار خلوتی

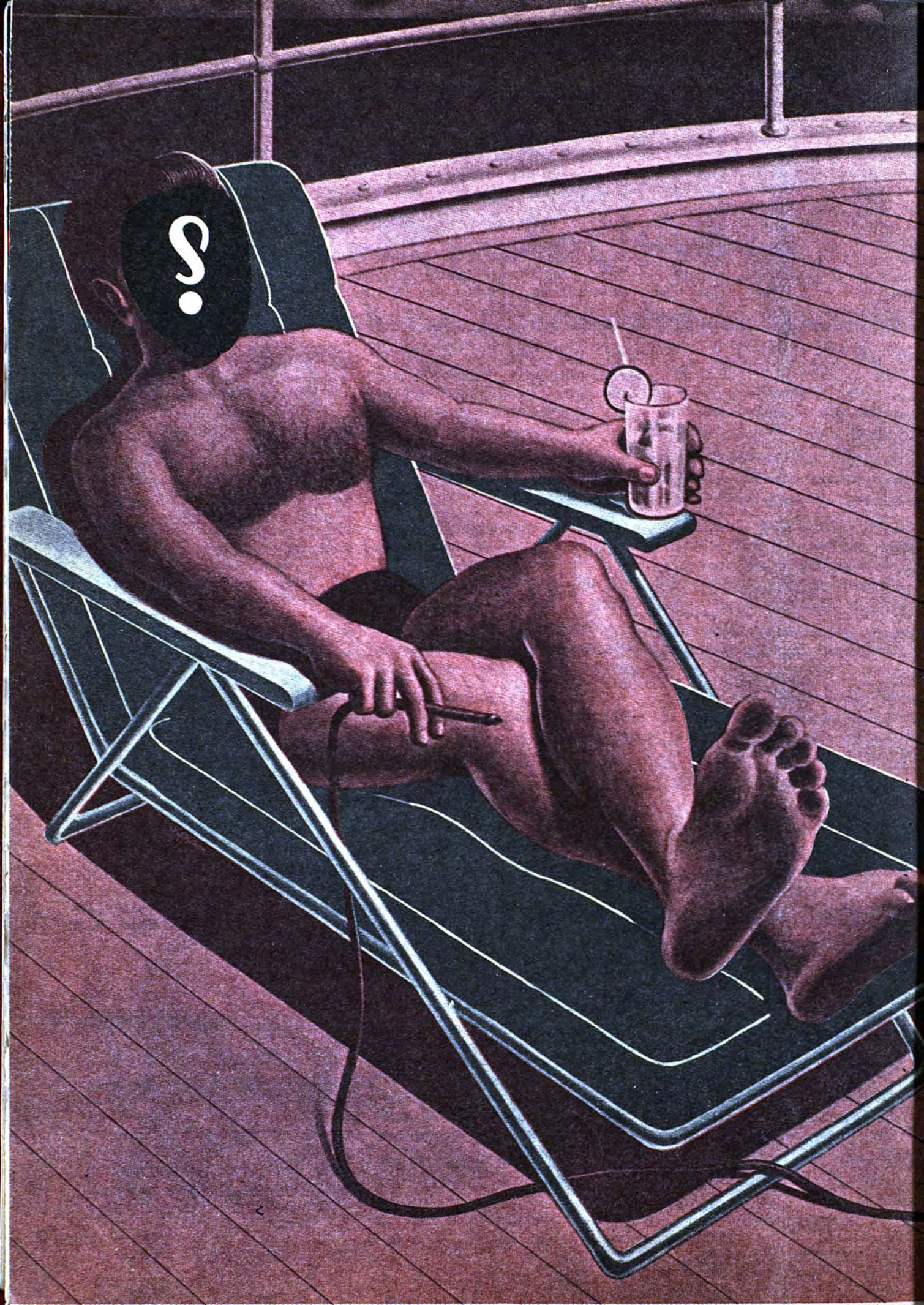
که حدود ۴ سال از او کوچکتر بود، ازدواج کرد و حاصل این ازدواج پسر است .

حدود يك سال پیش همزمان با فضای باز سیاسی در کشور و بالا گرفتن انتقادات از روش های تند «ساواک» ایران در جهان از این سمت برکنار گردید و به عنوان سفیر ایران راهی پاکستان شد ، و در این سمت باقی بود تا ۲ ماه پیش که همزمان با اقدامات آرام کننده دولت «مهندس شریف امامی» احضار و تحت نظر قرار گرفت و او پس از سفری به اروپا به تهران آمد و تا هفته پیش در نقطه بی در بیرون از تهران بود تا سرانجام راهی زندان شد .

علیه او ، علاوه بر مخالفت هایی که در سراسر جهان به گوش می رسد ، اعلام جرمهایی هم در داخل صورت گرفته که بیشتر تکیه بر دخالت های او در معاملات و خرید و فروشهاست .

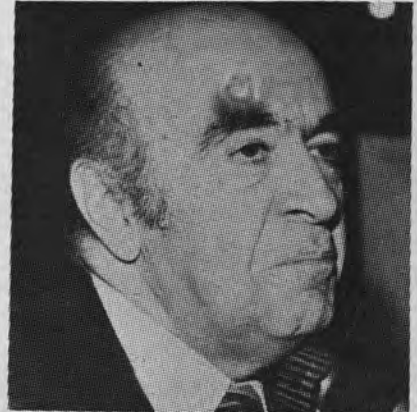
از جمله دارایی های فراوان او باغ های کلاردشت است .

نخستین بار انتقاد از بدکارهای او را «سناتور جلالی نائینی» هنگام بحث در باره دولت شریف امامی به عنوان مخالف در سنا آغاز کرد و بعدا نام او در رسیدگی به پرونده های «هژبر یزدانی» ثروتمندترین ایرانی بر سرزبانها افتاد و با آزادی زندانیان سیاسی و شرح مظالم زندانها و شکنجه ها بیشتر مطرح گردید ■



هویدا و ۸ وزیر کابینه‌اش، از آغاز تا قدرتمندی

وزیران دستگیر شده را بشناسید



امیر عباس هویدا

نامی آشنا برای يك نسل که با این نام به عنوان صدر اعظم بزرگ شد. کسی که فاصله گمنامی تا صدراعظمی ایران، آنهم در دورانی که دوران طلائی درآمد نفت بود و سیل پول به مملکت سرازیر شد و ایران در موقعیتی قرار گرفت که نخست‌وزیران به نام آرزوی يك میلیونیم این ثروت را داشتند. شخصیت هایی چون: امیرگیر، سیهسالار، مشهرالدوله، فروغی، دکتر مصدق و...
اما او از کجا آمد.
امیر عباس و تنها برادرش فریدون (اینک سفیر ایران در سازمان ملل متحد)

فرزند هین‌الملک هویدا عضو وزارت خارجه و نخستین سفیر ایران در جده و دربار سعودی روزگار کودکی به تبعیت از پدر در اینجا و آنجای دنیا گذراندند. در بیروت دوس خواندند، در پاریس و همان کشی که امیر عباس به مسئله سیاسی داشت، برادرش را به سینما و هنر و ادبیات می‌کشاند، آنچنان که او درعالم هنر درممالک فرانسه زبان نامی آشنا شد. «امیرعباس» درآغاز کار دروزارت

خارجه که به توصیه پدر دوش بروی او باز شد با حسنعلی منصور «پسر منصورالملک» آخرین نخست‌وزیر رضاشاه قبل از فروغی» از در دوستی وارد شد و آندو باهم جان در يك قالب شدند آنچنان که منصور پس‌از عشق و ازدواجی ناکام با دختر تیمورتاش وزیر دربار مقتدر پهلوی، به کسی دل‌بست وبا او بعدا ازدواج کرد که خواهرش نیز با امیرعباس دل‌بسته بود (هما و لیلا، دختران نظام‌الدین امامی برادر جمال امامی وکیل معروف تهران قبل از ۲۸ مرداد) در دوران جنگ حادثه‌ی نیز برای این دیپلمات جوان ایرانی رخ داد که اگر برای هر دیپلمات بی‌یادتی دیگری رخ داده بود، سرنگونش می‌کرد، ولی به‌علت نفوذ منصورالملک آنها جهیدند، منصور هویدا به جرم حمل غیر

قانونی اوز از سویس که درآهنگام ممنوع بود، دستگیر شدند و روزنامه‌ها نیز این‌خبر را با آب و تاب نقل کردند.

سرانجام روزهای موفقیت درپی روزهای ناکامی درباریس، روزهای دوستی با صادق هدایت و شهید نورایی و برادران رهنما و ... رسید و حسنعلی و امیرعباس به تهران آمدند و بلافاصله چون طرحی برای مملکت داشتند، گروهی جوان تحصیلکرده دور خود جمع کردند و کانونی را پی‌ریختند، پیش‌از آنزمان امیرعباس هویدا درشرکت نفت مشغول کار بود و حسنعلی منصور در نخست وزیری «او رئیس دفتر دکتر مصدق شده بود»، هویدا مجله‌ی برای شرکت نفت منتشرمی‌کرد بانام کاوش که بیشتر ادبی بود.

تا سرانجام حسنعلی منصور به‌مدیریت حامل شرکت بیمه ایران انتخاب شد و بختش دمید، باحمایت امیراسدالعلم نخست وزیر وقت وکیل اول تهران شد، کنگره آزاد مردان و آزاد زنان و یک تحول ناگهانی: حسنعلی منصور نخست‌وزیر و زیرو طبیعتا نزدیک‌ترین دوستش وزیر دارایی، اعضای کانون مترقی به حکومت رسیدند، در هفتم بهمن ۱۳۴۲ تیر «بخارائی» حسنعلی منصور را راهی گورستان کرد و به جای او که جوان و تندرو و جنجالی و بلبلیاتی بود، «امیرعباس



شجاع‌الدین شیخ‌الاسلام‌زاده

وزیر امپراتوری طلب کابینه هویدا که پیش از رسیدن به وزارت نیز قدرتی کمتر از وزیر نداشت و سرانجام وقتی پس از مدتها در آب نمک خوابیدن وارد کابینه شد - و امپراتوری بهداری را به بهزیستی نیزگسترش داد تا بتواند صنوق تعاون را نیز با میلیاردها تومان درآمد ماهانه در اختیار بگیرد و وارد بازار خانه‌سازی هم بشود - مشغول کارهایی شد که مجموعا پس از نیک‌بی کسی اینهمه ناراضی نساخته بود.

شیخ‌الاسلام‌زاده که سومین تن از بیمارستان پارس (جائی که حسنعلی منصور در آنجا معالجه نشد!) بود وارد کابینه شد، پیش از پوشیدن جامه وزارت در نوجوانی چپ‌گرایی‌ها کرده بود و بعد در امریکا پزشکی شده بود، و با گروهی که جمع کرده بود، وارد ایران شد.
شیخ پس از اینکه وارد محافل بالا شد، به علت تخصص خود دست و پای بسیاری از بزرگان را ماساژ داد و از راه همین ماساژ و کمک به نوتوانی پیران سالخورده در سطح وزیران قرار گرفت.
شیخ زمانی که رئیس سازمان معلولان

* تقریبا دم همه : روحانی ، ولیان ،
آزمون ، نصیری ، وحیدی ، شیخ -
الاسلام زاده ، صدقیانسی ، همایون ،
مهدوی و... به ییجا بند بود !

هویدا نشست با همان اعضای کابینه و همه گفتند محلل است و بزودی می‌رود، ولی او ماند و ماند و ماند و محلل از هر نخست وزیری در دوران مشروطیت ایران حتی مستوفی‌الممالک و قوام که چندین بار جامه صدارت پوشیده بودند بیشتر ماند، تمام اعضای دولت منصور را در این فاصله بیرون ریخت «آخرین آنها منصور روحانی بود که سرنوشتی چون هویدا داشت، پدر بهائی و مادر مسلمان و معتقد» در فاصله ۱۳ سال و چند ماه صدارت او یزوتگرترین طرحهای مملکتی که در طول تاریخ ایران شکل گرفته بود به روی کاغذ رفت یا پیاده شد و در همین حال بالاترین میزان فساد، اختناق، سانسور خودکامگی و فشار به مردم و دهن‌گچی به افکار عمومی.

مردی که تنها نخست وزیر ایران از نظر طول مدت، از نظر بول در اختیار و از صدها نظر دیگر بود، مردی که به ارکید و عصا و بیبیش مشهور بود، بیشترین صلحه‌ها را به ایران وارد آورد، هنگام صدارت او تنها ۲ سال از آغاز انقلاب سفید می‌گذشت و او ۱۴ سال این انقلاب را از هدف واقعی خود دور کرد، آنچنان که سرانجام آن کوشش برای پیشرفت و آبادانی را به مصیبتی تبدیل کرد که مملکت را به ضدانقلابی گشاند.

نوديك ۹۰ نفر در مدت صدارت او جامه وزارت پوشیدند ۱۲ وزارتخانه جدید امروز تاسیس شد فردا در دیگری انجام شد و باز چند سال بعد تاسیس شد، دهها نوکسه تازه به مردان میلارد تبدیل شدند، نمایی که با آغاز صدارت او راهی دبیرستان شده بود «به سن عقل رسیده بود» دکترای خود را گرفت و وارد بازار کار شد، ولی او همچنان در صدارت بود، ۱۳ بودجه به مجلس برد که دروغهای بزرگی بود، چراکه باجمل عدد متوازن شده بود «لازم به تذکر است که حتی بودجه ابر قدرتها و قدرتهای بزرگ جهان نیز متوازن نیست» در این مدت آدمهای هرچه ضعیفتر به خدمت فرا خوانده شدند و شخصیت‌های صاحب رای و مستقل در هر زمینه‌ی گوشه انزوا گرفتند و یا ناگزیر به فرار از کشور شدند. دوستان دوران تحصیل و پزشکان بیمارستان پارس «که منصور در آن معالجه نشد و در گذشت و جای خود را به هویدا داد» جامه وزارت پوشیدند. هم‌کیشان پدرش اوج گرفتند و بناها و طرحها و کارهای نمایشی مثل موریانه‌یی وجود ایران را خورد و خورد تا سرانجام او که در دوران صدارت دبیرکل دوحزب «یکی اکثریت و یکی تنها حزب مملکت» شده بود. جای خود را به جمشید آموزگار سپرد و به وزارت دیوار

منصوب شد، تا سرانجام در دوران صدارت شریف‌امامی از آن شغل نیز مستعفی شد و در بامداد ۱۸ آبان ۱۳۵۷ راهی زندان مجرد جمشیدی شد.

هویدا در طول ۱۳ سال نخست‌وزیری هر شخصیتی را که احیانا خطری از نظر شغلش برای او ایجاد می‌کرد به خانه فرستاد یا از مرکز قدرت دور کرد از جمله: اردشیر زاهدی، دکتر عالیخانی، عبدالرضا انصاری عطا خسروانی و... سرانجام نیز جای خود را به پایدارترین رقیب خود که او هم از قبل با ابراز وفاداری به «آقا» مانده بود، سپرد: جمشید آموزگار.

روزنامه‌نویسان، سیاستمداران واقعی نویسندگان، شاعران، وکیلان معتبر مجلس، قضات و... در دوران او سخت‌ترین دوره‌ها را تجربه کردند و او که خود کتابخوان و هنرشناس بود و در دامان خانواده وهنما و در کنار پسران او و در مجالست با ادیبان صاحب نام ایران پرورش یافته بود، بزرگترین ضد فرهنگ شد.

اینک کیفر همه پلاها که بر سر ایران آورد را در گوشه عزلت و درجایی که دو سرباز هیور ایرانی بر در اتاقش پاسداری می‌کنند، می‌بیند و به آینده تاریک خود می‌اندیشد. ■

و نتوانی بود نیز مزاحم وزیران بهداری می‌شد و بالاخره ناگزیر سازمانهای مربوط به بهداری می‌بایست با او کنار بیایند. تیم او که در راس آن همپالگی‌اش و هم‌سلول فعلی‌اش، دکتر نیلی‌آرام قرار داشت از همان روزها در صدد جلب پزشکان ایرانی مقیم امریکا بودند و در این زمینه به موفقیت‌هایی هم رسیدند. منتهی به چه قیمتی؟ نارضایی پزشکانی که در ایران بهر چیز ساخته بودند، به آن گروه امکانات گسترده‌یی داد: از جمله ساختن بیمارستانهای خصوصی و تاسیس امپراتوریهای بهداشتی، کارانه (که به آنها امکانات داشتن درآمد ماهانه‌یی حدود ۵۰۰

هزار ریال در ماه بود) و... از جمله اقدامات بسیار شجاعانه شیخ و تیمش در افتادن با نظام پزشکی (در راس آن: دکتر اقبال) و صنعت داروسازی و پزشکان قدیمی بود و آنچنان در این راه پیش رفت که در پایان کار همه معتقد بودند دکتر اقبال از دست او و پرونده‌سازهایش دق کرد!

او در این کار با تقسیم‌بندی دارو، به قول خودش نقل و انتقال يك میلیارد ریال در ماه پیش‌رفت.

شیخ‌الاسلام‌زاده که در اواخر کار علاوه بر بهداری و بهزیستی، خانه‌سازی کارگران

و دهها کار دیگر را نیز بر امپراتوری خود افزوده بود، درصدد ساختن فیلم و سریال برآمده بود که عمرش کفاف تعداد. البته او از پیش نیز به جهت شباهت به آل‌کابون، وقتی فیلم زندگی او با شرکت رداستایگر نمایش داده شد، عملا در فیلم شرکت کرده بود!

درباره شیخ‌الاسلام‌زاده و سوء استفاده‌هایی که در دوران او در کار دارو و در بهداری صورت گرفت داستانها گفته میشود که همه شنیدنی است و شنیدنی‌تر زورگوی او بود و الدرمد بلدرم‌هایی که از او یادگار مانده است.

منوچهر آزمون

وزیر مشاور در امور اجرایی پیشین ، معاون نخست وزیر و وزیرکار در کابینه هویدا و استابدار فارس در دوران نخست وزیری جمشید آموزگار
او که در دانشگاه برلین شرقی درس خوانده است ، از کمونیستهای دو آتشه بود از خلیل اسفندیاری (پدر ثریا اسفندیاری ملکه پیشین ایران) که سفیر ایران در آلمان بود نقل است که هنگام تشریف فرمایی شاهنشاه به آلمان (۲۰ سال پیش) هر آنچه سعی کردند که او و یارانش را آرام کنند، تا تظاهراتی در آلمان غربی برپا نکنند، ممکن نشد. او فریاد زد : من کمونیست بوده ام و هستم و تا خون در رگهایم هست ، خواهم بود !
بعدا در دادگاهی در آلمان علیه دانشجوین



ایرانی تظاهر کننده شهادت او علیه دانشجوین رد شد ، چرا که وکیل مدافع متهمان ادعا کرد که خود او را به دروغ دکتر معرفی کرده در حالی که مدرک دکترای ندارد ، دادگاه تعطیل شد و چون ایت گردید ، شهادت او را منتفی دانستند. اما عنوان دکترای او باقی ماند! شیخ بهاءالدین توری دایی او بود و چندسال پیش که درگذشت ، آزمون از اعتبار او بهره ها گرفت (خود نوه دختری شیخ فضل اله توری است) و به همین جهت در دوران نخست وزیری هویدا ، به عنوان سرپرست اوقاف منصوب شد و در مدت دوسالی که آنجا بود در کنار همهی عملیات جنگالی از جمله «آوردن «ایرج گل سرخی» آهنکاز و خواننده به آن محل که يك اجتماع مذهبی است و نقل و انتقالی که بعضی از آنها در استیضاح و عباس اخباری ، نماینده کرج علیه دولت شریف

سیاست شد ، آنچنان جنگالی را باعث آمد که عده بی با دهها سال سابقه به گردش نمی رسیدند .

او که پیش از ورود به کار دولتی قائم مقام بانک صنعتی بود از امکانات مالی و اداری و نفوذ فوق العاده بی برخوردار بود ، ناگهان جاه طلبی سیاسی به سرش زد و از سوی «امیرعباس هویدا» به وزارت تازه تاسیس بازرگانی گماشته شد ، او در راه تاسیس يك وزارتخانه جدید و به زیر قدرت کشیدن تمام

فریدون مهلوی

مردی که بر خلاف بسیاری از بازداشت شدگان از ثروت پدری فراوانی برخوردار بود ، نوه حاج امین الضرب ثروتمندترین مرد ایران در دوران قاجار . در دوران کوتاهی که وارد



کشاورزی وقت) و «دکتر وارن» رئیس اصل چهار (طرح کمک مارشال) شنیده شد ، از همان زمان پله های موفقیت را پیمود . دیگران : اردشیر زاهدی ، عبدالرضا انصاری و جمشید آموزگار بودند ، هر پنج تا کمتر از ۳۰ سال داشتند و از میان آنها تنها ایرج خوب درس خواند ، بقیه مهندس و دکترای مرغداری یا بهداشت چاه آب گرفتند . ایرج وحیدی بعدا مدیر عامل آب و برق خوزستان شد و توسط «منصور روحانی» کشف گردید و در دوران قدرت او تا معاونت وزارت آب و برق رفت

ایرج وحیدی

جوان خوش ذوق ، خوش پوش و بلند بلایی که خوب درس خوانده و آداب معاشرت می داند ، هفته پیش در نخستین روز بروی کار آمدن دولت نظامی به استناد ماده ۵ قانون حکومت نظامی بازداشت شد . او از روزی که سری در سرها درآورد ، رو به پیشرفت بود . شاگرد ابوالحسن صبا درویلن ، تحصیل کرده امریکا و استاد دانشگاه .
نخستین بار نام او در کنار ه جوان دیگر زیر دست مهندس خلیل طالقانی (وزیر



که مشهور بود ، منتفی دانست ، اما بهر حال راهی بازداشتگاه شد .

تسلیمی در اصل معلم بود و مسایل فنی آموزش می داد ، بعد دبیر و دانشیار دانش سرا یعلی شد ، تا معاونت دانشسرا همرفته بود که هزمان با رفتن هوشنگ انصاری به وزارت اطلاعات ، او به معاونت این وزارتخانه رسید : معاون فنی که رادیو و خبرگزاری پارس را زیر نظر داشت . پس از دو سال از

دکتر منوچهر تسلیمی

مردی که تا دو سه سال پیش به سه سختگیری و درستکاری مشهور بود ، ناتوان با فاش شدن همکاریهایش با منصور یاسینی - مرد شیشه و وکیل تهران که از او سلب مصونیت شد - چهره دیگری به خود گرفت و ترجمه با نوشتن نامه بی در جواب اتهامات گروهی ، به روزنامه ها مسلمان بودن خود را تاکید کرد و انتساب خود را به بابیگری



امامی فاش گردید، انتظام امور حج و در دست گرفتن تمام امور مربوط به آمدن و حجاج در اوقاف (به قول بعضی ها نظامی کردن حج) از جمله اقدامات او بود. پیش از آن و بعد از بازگشت از آلمان که ظاهرا به وساطت دکتر عزیزی (معاون سابق هواپیمائی ملی ایران) صورت گرفت و بعد از يك دوره کار در سازمان اطلاعات و امنیت کشور، در رادیو مشغول به کار شد، معاون و سپس مدیر کل خبرگزاری پارس بود، بعد از آن هنگام تشکیل تلویزیون ملی ایران، به عنوان معاون سیاسی «رضا قطبی» به آن سازمان رفت، اما در پی مدت کوتاهی فعالیت، روزی میزو پرونده هایش بیرون ریخته شد و او از آنجا کینه آن سازمان و رضا قطبی را در دل گرفت و سر انجام نیز این کینه را نشان داد و هم وسایل رفتن رضا قطبی از تلویزیون را فراهم

آورد و هم نشان دادن پسر عمه خود را به جای او (دکتر شاه حسینی) و هم به دست گرفتن مهار آن از جمله با گذاشتن دکتر جهانبانی یکی از اعضای گروهش به عنوان معاون سیاسی سازمان.

آزمون بعد از اخراج از تلویزیون به وزارت اطلاعات برگشت و به عنوان معاون فنی، امور مربوط به رادیو را در دست گرفت و بعد معاون وزارت کشور شد. تا سرانجام به معاونت نخست وزیر و سرپرست اوقاف رسید و سپس به نمایندگی اول آنها بسا اختلاف صد هزار رای با مهندس ریاحی رسید و بعد از چند صباحی به وزارت کار رفت و از همانجا و از زمان تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران، در وضعیت انتقادی نسبت به جمشید آموزگار و پارانش قرار گرفت. سر-انجام وزارتی دو ماهه را ترك گفت، و به جای

نصر اصفهانی که وزیر کشور شده بود، به استانداری فارس منصوب شد و ۱۳ ماه در آنجا بود و کارهای عمرانی بسیار انجام داد، تا سر انجام به معرفی سناتور «محمد علی مسعودی» وارد کابینه مهندس شریف امامی شد و به عنوان سخنگوی دولت مرد منتقل کابینه او شد. اما در این سمت بیش از هفت ماه نپائید و تا اقبال دولت را رو به افول دید، استعفا داد و رفت، حال آنکه در همان فاصله کم زیر پای دست کم يك وزیر (دکتر مژدهی) را خالی کرد، در هفته های اخیر مشغول دو کار بود: جواب اتهامات سوء استفاده از سوی عباس اخباری و تشکیل يك حزب از گروهی که از پیش با او بودند و مجله مسایل ایران را منتشر می کردند اما راهی بازداشتگاه شد، او کمترین فاصله را بین قدرت و زندان داشت: يك هفته ■

ادارات پولساز دولتی آنقدر تند رفت که لقب «بولدوزر» کابینه گرفت، سپس قائم مقام حزب رستاخیز ملت ایران شد، عملا همه کاره حزب - چرا که دبیرکل نخست وزیر بود. تشکیلات حزب در شهرستانها از برکت و نفقها و سفرها و جنبش فوق العاده اورشد گرفت. پیش از آن در وزارت بازرگانی نیز او به شیوه ادارات بخش خصوصی عمل کرد، کوبید و رفت و مقررات را زیر پا گذاشت و یکی از کوچکترین کارهایش معاملات ۳۰۰

میلیون تومانی شکر بود که دو معاون او عزیزاده و صیرفی را گیر انداخت، بورژوازی که دوران جوانی را در لابلای کتابهای چپی گذرانده بود، ناگهان با مغز سقوط کرد و اگر هویدا و حزب رستاخیز نبود شغل وزیر مشاور نیز نصیبش نمی شد. در ماجرای بررسی معاملات شکر، از سوی تمام قدرتمندان کشور سعی شد تا نام او به میان نیاید حتی سخنی از دهها شرکت ورشکسته بی که ایجاد کرد و روابط ویژه بی

که بازرگانان بخش خصوصی داشت و منافعی که به آنها رسانده بود، نرفت. مهدوی، پس از يك دوران ۲ ساله که در عزلت و سکوت گذراند، سر انجام در دوران حکومت شریف امامی همراه منصور روحانی به بازداشتگاه رفت. در باره او شایعات سوءاستفاده مالی بیش از همه بر سر زبان بود، اما نگفته نماند که حزب رستاخیز ملت ایران تنها در دوران او در سطح کشور قدرت و نفوذی داشت ■

و پس آنگاه به عنوان وزیر کشاورزی کابینه «امیر عباس هویدا» درخشید و از گمنامی بیرون آمد، يك سال بعد جای خود را با استادش «منصور روحانی عوض کرد و به وزارت آب و برق (سپس نیرو) رفت. بسیاری از سدها و نیروگاههای بزرگ کشور در دوران او افتتاح گردید، تا سر انجام با خاموشی های زمستان ۵۵ کنار رفت و بسیاری او را عامل اصلی خاموشی های برق قلمداد کردند، وی جای خود را در ماههای آخر حکومت هویدا به «پرویز حکمت» سپرد.

چند ماه پس از بیرون رفتن از کابینه هویدا، به عنوان دبیر کل بنیاد اشرف پهلوی جای منوچهر پیروز نشست. در بررسی های کمیسیون شاهنشاهی به بی گفایتی متهم شد، اما همچنان در جای خود بود، تا سرانجام راهی بازداشتگاه شد. دوستان و آشنایان او، در ماجرای خاموشی های برق، نه او بلکه «عبدالمجید مجیدی» سرپرست سازمان برنامه را مقصر می دانند. از جمله مدارک او دلیل بر بی-گناهیست دست نوشته بی از دکتر مجیدی

است که وقتی در شورایی عالی اقتصاد سخن از برق به عنوان صنعت مادر می شود، برای او به طور خصوصی می نویسد: مادر که هیچ مادر بزرگ هم باشی اعتبار خبری نیست! غیر از او در خانواده شان دوبرادر دیگر نیز هست که هر سه تحصیل کرده اند منوچهر که معاون وزارت شهرسازی و مسکن بود و مهندس است. دکتر جمشید وحیدی که مدیر کل روابط عمومی وزارت منابع طبیعی بود (نویسنده مشهور داستانها و انتقادهای به طنز، از جمله کتاب معروف ژبگولو نویسنده

آنجا به تبریز رفت و شد رئیس دانشگاه آذربایگان. پس از استعفا از این سمت مدتی شغل دولتی نداشت تا ریاست سازمان گسترش صنایع به او واگذار شد و در بهمن ۱۳۵۴ پس از جنجال شکر و رفتن مهدوی از وزارت بازرگانی بجای او وارد کابینه شد و همچنان از اقمار هوشنگ انصاری بود و در این سمت بود تا با هویدا رفت. از زمان جشنهای پنجاهمین سال سلطنت پهلوی

دبیر مرکز پژوهش بود که ریاستش راهوشنگ انصاری به عهده داشت و کتاب خاطرات سفر خوزستان رضاشاه بگیر و چند کتاب دیگر را با پول شرکت نفت و چند سرمایه دار در آنجا منتشر کرد.

همیشه به پشتکار و سلامت و استقلال رای معروف بود، ولی در باره سوءاستفاده هایی که در دوران او در وزارت بازرگانی

انجام می شد، نیز سخنها بر سر زبان است. شرکتی که فرزندان او و فرزندان منصور یاسینی به اتفاق تشکیل دادند، از موارد گفتگو درباره اوست. تا همین اواخر هم که ستاره بخت هوشنگ انصاری افول کرد، در باند او بود حتی شغلی بی سرو صدا ولی با حقوق بالا در بخش رفاه کارکنان شرکت نفت به او داده شده بود.

آبادانی و مسکن رفت . در آنجا ، به دستور رئیس خود با ایجاد يك جنگال که يك سمی آن عطااله خسروانی که قرار شده بود از کابینه بیرون رانده شود (در آن زمان خسروانی وزیر کشور و دبیرکل حزب ایران نوین بود) قربانی شد و از کابینه رفت ولی چند ماه بعد رئیس او را به کار برگرداند و به شهرداری پایتخت منصوب کرد (البته ظاهرا انتخابی بود) .

نيك‌پي در مدت ۸ سالی که در شهرداری پایتخت بود با ایجاد عوارض نوسازی و عوارض گونه‌گون دیگر و پایه ریزی طرح‌های جاه طلبانه و پر آب و نان و در عین حال گرفتاریهای وسیعی که برای تمام مردم تهران ایجاد کرد و ایجاد محیط ارباب آنچنان قدرتی یافت که يك امپراتوری پی رقیب در پایتخت پی ریزخته بود که کسی را یارای مقابله با او نبود ، قدرت‌نمایی‌ها می‌کرد ، فروشگاههایی را خراب می‌کرد ، فروشگاههای دوست را اجازه فعالیت می‌داد ، خراب می‌کرد ، طرح عوض می‌کرد ، يك مرتبه در وسط منطقه مسکونی اجازه تاسیس ساختمانی چند ده طبقه می‌داد ، خلاصه از شهرداری سازمانی ساخت که تا می‌توانست به مردم عادی و فقیر زور گفت و بر آنان سخت گرفت و تا می‌توانست برای بزرگان و صاحب نامان به عناوین مختلف امکان فراهم کرد ، از جمله آن که در شمال شرقی تهران همانجائی که چندین صد فقیر را به برکت بولدوزر با ایجاد يك زمینه نیمه انقلابی که کشتاری هم در پی داشت ، بی‌خانمان کرد ، به پدرش اجازه نوسازی ساختمان‌ش را داد و سهل است از آخرین حد محدوده به خانه پدرش جاده اسفالتی کشید (خلاف مشهود قانون) .

با ایجاد کمیسیونی در اجرای ماده ۱۰۰ قانون نوسازی ، بهانه‌پی ایجاد کرد و هر جا که خواست اعضای کمیسیون را با ارباب و تهدید وادار به رای کرد ، بعد هر کس ایراد گرفت گفت ما مجری کمیسیون ماده ۱۰۰ بوده‌ایم .

از جمله خلافت‌کاریهای مشهور او ایجاد چندین و چند شرکت وابسته در جنب شهرداری پایتخت بود و هر کدام را با مبالغی حدود میلیارد به صاحب نامان مقاطعه‌کار به مقاطعه داد . در عین حال در دوران نیک‌پي بود که تهران دارای ۱۱ اتوبان و پارک وی شد ، البته طرح بعضی از آنها در دوران شهرداران پیش از او - از جمله شهرستانی و صفاری - پی ریزخته شده بود ، ولی او از آنها بهره‌برداری کرد . همچنین است در مورد طرح گورستان تازه شهر (بهشت زهرا)



غلامرضا نیک‌پي

بزرگترین ناراضی‌ساز سالهای اخیر که بیش از هر کس دیگر در میان خلق دشمن دارد، یکی از زیرک‌ترین مردان متنفذی که در دوران هویدا بر روی کار آمدند، فرزند اعزاز نیک‌پي نوه دختری صارم الدوله پسر ظل‌السلطان جانی بزردک پسر ناصرالدین‌شاه، که از سوی دیگر به آقا نجفی روحانی بدنام ولی مبارز دوران ناصری هم نسب می‌برد - نسب از نو سو دارد این نیک‌پي ! تحصیل کرده و شاگرد اول دانشکده اقتصاد دانشگاه لندن بود و پس از گرفتن دکترای خود به دوران ریاست عبدالله انتظام وارد شرکت نفت شد و در آنجا دنباله‌مراد گشت و گشت تا امیرعباس هویدا را جست و واردباند او و منصوب شد ، دو نخستین کابینه‌پی که کانون مترقی تشکیل داد وزیر مشاور بود و این سمت را در دوران هویدا نیز داشت تا دبیر شورایی عالی اقتصاد بود و به وزارت

و صدها طرح دیگر .

او تنها شخصیتی بود که توانست برای انجام خلافت‌کاریهایش يك دستور ویژه بگیرد که از طریق وزارت اطلاعات مطبوعات موظف شدند که در باره هیچکدام از طرح‌های شهرداری (از جمله ترافیک) چیزی ننویسند و او را در امان بگذارند که هر چه می‌خواهد انجام دهد .

نيك‌پي گاه برای قدرت‌نمایی با حمایت رئیس خود طرح‌های با عظمت پیاده می‌کرد: از آنجمله طرح شهستان ، مترو ، پارک‌های عظیم که به قیمت خرید زمین به قیمت‌های غیر عادلانه و ارزان از مردم فراهم می‌آمد .

در آخرین روز های امپراتوری او که با ارباب و تهدید انجمن شهر پایتخت را نیز زیر مهمیز کشیده بود ، انتقادهایی از او در همان انجمن آغاز شد که با پرونده سازبهای او روبرو گردید ، ولی به نتیجه نرسید ، و سرانجام تیر آخر را ماجرائی که ابوی آفرید فرود آورد . سناتور اعزاز نیک‌پي زیر تاثیر خصوصیات خانوادگی ظل‌السلطانی و هم با تکیه به امپراتوری فرزند ، دو روستایی را که از درخت او که از خانه در خارج محدوده اش سر بیرون زده بودند ، برای خوردن توت ، رفته بودند ، با تیر زدواین درحقیقت گلوله‌پی بود که فرزند را هم خلاص کرد ، اغزار درست در لحظاتی که سخن هایی در باره سلب مصونیت او و کشاندنش به دادگاه مطرح بود ، در لندن درگذشت ، هم غلامرضا را نجات داد ، هم ارثیه سنگینی برای اوباقی گذاشت ، هم يك کرسی سنا را خالی گذاشت .

سرانجام روزی که گزارش‌ها در باره خلافت‌کاریهای نیک‌پي و ناراضی‌هایی که از او وجود داشت ، داشت اثر می‌کرد . نیک‌پي رفت اما در مدتی کمتر از ۴۸ ساعت به سناتوری زادگاهش منصوب شد ، تا در پرتو مصونیت موهوم سنا بیارامد و آرامید . در دوران مهندس شریف امامی که انتقاد ها و فریادها بالا گرفته بود . در جواب حملاتی که در مجلس شورایی ملی به او شده بود ، به قلمفرسایی در مطبوعات پرداخت و پشت‌ماده ۱۰۰ پنهان شد .

او هیچگاه در مجلس سنا پشت‌تریبون نرفت و سخنی نگفت تا روز دوشنبه هفته پیش که توسط امام‌موران فرمانداری نظامی دستگیر شد و بعدا اعلام گردید که او ۱۵ روز قبل از سنا استعفا داده که پیش از آن خبری در باره او نبود .

خبر دستگیری نیک‌پي به اندازه دستگیری هویدا و ولیان شادمانی آفرین بود .

به جای تکذیب

در چند نشریه - که به احترام همکاری - صفت دیگری به آنان نمی‌دهم - نسبت‌هایی به جهت مصاحبه با علی رضائی سناتور رستاخیزی، ممدوح قدیمی آقایان و فعلاً فراری، به من داده شده بود که چون صفت «قیاس به نفس» در آن مشهود است، جوابی نمی‌دهم.

اما به احترام آن چند تنی که محبت خود را بمن ابراز داشته بودند، عرض می‌کنم که اصل مصاحبه من با آقای علی رضائی که حدود یک‌سال و نیم پیش انجام شده بود و به علت نفوذ ایشان در مقامات بالای کشور «قابل بخشش» تشخیص داده نشد و بعداً در اثر آزادی که به همت همکارانم در رادیو تلویزیون و پشتیبانی مردم به دست آمد، پس از مدتی دراز پخش شد، مسود استناد هیأت رسیدگی به اتهامات علی رضائی و خانواده‌اش قرار گرفته است. و خود ایشان در مسرقوم‌یسی برایم خط و نشان کشیده‌اند.

پس می‌ماند اینکه حضرات - مداحان قدیمی حضرت رضائی، به شهادت مدارک مکتوب، قیاس به نفس فرموده تصور کرده‌اند، مبلغی تقسیم شده، دست‌پاچه شده‌اند که: سهم ما کو؟

و گرنه آن مصاحبه به دلایل معلوم به سود رضائی نبود و دست‌پاچه‌رو می‌کرد و کرد. باری، این افعال شایسته همانها که به ذهنشان خطور می‌کند. سرا همین که چند تنی می‌شناسند پس.

مسعود بهنود

فراری‌ها

کارکنان فرودگاه مهرآباد، روزهای تماشائی را می‌گذرانند، ناظر فرار جمعی گروه‌های منافع، کسب از میلیارد به ندرت می‌رود. البته بعد از بروی کارآمدن دولت نظامی سختگیرها بیشتر شد ولیست‌ممنوع - الخروج‌ها طولانی‌تر،

هفته گذشته از جمله لقمه‌ای چرب‌دو تن بودند: جمشید آموزگار و سپید آبادی. که اولی پس از تفحص پلیس معلوم شد اجازه دارد و برای بودن بر بالین همسرش که سخت بیمار است، می‌رود. دومی ماند و ماند و ماند. اما پیش از سفت شدن دروازه‌ها، خیلی از حضرات رفتند، از جمله گفته می‌شود که بزرگان بخش خصوصی که در سنا و شورا هم کرسی‌هایی داشتند، آنها دیدند که اتهاماتشان و سختگیری نظامیان بزرگ‌تر از مصونیت پارلمانی و روابط آنچنانی آنهاست، پس فرار را بر قرار ترجیح دادند.



رئیس دفترها

سخن از گرفتاریهایست که برای چند رئیس دفتر بوجود آمده است که همگی دارای پرونده‌های متعدد بوده‌اند از آنجمله: علی ایزدی، علینقی سعید انصاری، آهی، ضیاء شادمان و...

گنجی و درخشش

یکی از جمله حوادث جالب روزگار که کم اتفاق می‌افتد، تلاش کسی است برای خلاصی و رهایی و آزادی رقیب سرسخت و مبارز خود، اما از آنجا که هر حادثه‌ی در ماه‌های اخیر در ایران عجیب نیست، این که منوچهر گنجی وزیر پیشین آموزش و پرورش تلاش پی‌گیری برای استخلاص محمد درخشش از زندان داشت هم عجیب نمی‌نماید.

سرانجام نیز در اثر همین کوشش‌ها درخشش بعد از چند هفته بازداشت آزاد شد. یکی از دوستان دکتر گنجی استدلال می‌کرد که این تلاشها از آنرو صورت گرفت که فرهنگیان معتقد بودند درخشش که این‌بار پایگاهی بین فرهنگیان ندارد، به این ترتیب و با دستگیری مظلوم و محبوب میشود. ناگفته نماند که درخشش برخلاف همیشه این‌بار نتوانست علیه شخص وزیر آموزش و پرورش پیشین سخنی بگوید و به علت محبوبیت گنجی در بین فرهنگیان به سیاست‌های فرهنگی کشور، در نوشته‌هایش، حمله می‌کرد.

پایسینی سودبرد

در حوادث و ناآرامی‌های اخیر بسیاری از سرمایه‌داران به شدت زبان دیدند. خیامی به جهت خراب شدن دست‌کم دو فروشگاه بزرگ کورش، و هاب‌زاده یا ویرانی ب.ا.و مفرح و سهامداران بانک صادرات، همینطور بانک‌های شهریار و عمران نیز هر کدام بصورتی. صاحبان سینماها و رستورانها در ردیف بعد از این عده قرار داشتند، جالب این‌که تنها سرمایه‌داری که از این حوادث نه فقط زبانی ندید، بلکه سود هم برد، گرفتار ماجراهای دیگر شد. و او منصور پایسینی بود که مرد شیشه لقب گرفته و فروش خوبی داشت، ولی در همان روزها در مجلس سلب مصونیتش تصویب شد.

فرار در شرکت نفت

اینسو و آنسو سخن از جستجو برای یافتن يك رئیس تازه برای شرکت نفت است، چرا که گفته میشود تیم تازه‌یی که در این شرکت بزرگ سرکار قرار گرفته‌اند، حالا بدون لیدر مانده‌اند. از همین‌رو همه از شناس خوش حسنی مهرا می‌گویند که پس از مدت کوتاهی از قائم‌مقامی شرکت نفت به کابینه رفت و از بدشناسی فرخ نجم‌آبادی قائم‌مقام دیگر که از کابینه بدانجا رفت.

فرخ نجم‌آبادی از قدیم‌ترین اعضای شرکت نفت و نویسنده اساسنامه اوپک است و بخاطر تصویب اساسنامه تنظیمی او، دبیرکل اوپک در ابتدای تاسیس دوپار پیایی به ایران تعلق گرفت. باری، گفتگو از يك فرار طرح‌ریزی شده چند روز پیش از احتمال گرفتاری است، به اتفاق رئیس دفتر.

گرچه انصاری از مدتی پیش ستاره‌بختش بافاش شدن سرمایه‌گذاری در چند شرکت زبان‌ده در خارج کشور رو به افول بود.

گرفتاری منصف‌ها

در ابتدای فاش شدن ماجرای فرار محمود منصف مدیرعامل تام‌الاختیار کیش، از همه ناراحت‌تر و پریشان‌تر محمدعلی منصف پدر او بود که از نزدیکان امیراسداله علم بود و از شخصیت‌های خوشنام که با این ماجرا در بروی خود بسته و از کرده پسر عصبانی است.

محمدعلی منصف که زندگی بالنسبه درویشانه‌یی دارد مدتها سعی کرد که بانکار گریز پسر بلکه آبرو خانواده را حفظ کند و تلاش بسیار کرد تا او را بازگرداند ولی ... چند روز پیش یکی از دوستان منصف بزرگ که از ناراحتی و پریشانی این مرد محترم ناراحت بوده برای ابراز همدردی و دادن تسلا به او شعری ساخته و برایش فرستاده، به این مضمون:

گیرم پسر تو بود محمود

از کار پسر ترا چه فرسود؟

منصف‌ها از جمله کسانی بودند، به اضافه علینقی کنی رئیس فعلی اوقاف که تا آخرین لحظات بر بالین امیراسداله علم وزیر اسبق دیبار بودند.

مواظب باشید ، مملکت از دست می‌رود

مردی که باورقه استیضاح خود فروغی را به‌خانه فرستاد ، از خطر چپ برای مملکت می‌گوید

قد کوتاهش خمیده شده است ، مردی که روزگاری در دوران اوج قوه مقننه از سردمداران بهارستان بود ، از بزرگترین مالکان روزگار خود ، وزیر کشور - و کار - کابینه دکتر محمد مصدق و از نخستین رهبران و بوجود آورندگان جبهه ملی ، مردی که در استقامت رای و سلامت نفس معروف بود ، اینک ۲۵ سال است گوشه عزلت گزیده است ، اما سرانجام به اصرار و خواهش من لب می‌گشاید ، بیش از اصرار و خواهش ، این استدلال موثر بوده است که : « همه آنچه از سر وطن‌پرستی می‌گوئید و در دل دارید ، باید برای مردم بازگو شود ، در این لحظه به تجربیات و اندوخته های ذهنی شما نیاز داریم . »

و اینک در برابر او نشستام ، امیر تیمور ، نامش به استناد سابقه خانوادگی صدها ساله اش ، و فعالیت سیاسی موثر و مشعرش هنوز در خراسان به نیکی برده می‌شود ، او ازدوره ششم تا هفدهم نمایندگی این مردم را در مجلس داشته است : از پیش از آغاز سلطنت پهلوی تا بعد از ۲۸ مرداد ۲۲ . در همه دوران دراز فعالیت سیاسی ، همیشه از جنجال و تبلیغات روگردان بود ، در پشت میز وزارت نیز هیچگاه مصاحبه‌ی نکرد . معتقد است « تبلیغات و تظاهر دون شان مرد است » - و این واژه « مرد » را چنان ادا می‌کند که درد بی‌مردی در این روزگار را درمی‌یابم - از همین رو من مختصر آن چند ساعتی می‌شوم

که پای صحبت سردار نامی که مردم خراسان و یاران و همکارانش او را به آن می‌خوانند - نشستم . از دیروز گفت و از امروز ، چون به فردا رسید اضطراب و بیم از چهره اش پیدا بود و قطرات اشک چهره اش را پوشاند .

امروز ، در کلام او همچنین تصویر می‌شود : مردم دلتنگ‌اند و به جان آمده‌اند سالها کسانی بر سر کار بودند که بهیچ‌روی صلاحیت نداشتند ، و اینها حقایق را برای شاه ایران نگفتند ، حتی به اشتباه مطالبی خلاف به عرض ایشان رساندند . از این رو مردم هر روز دلتنگ‌تر ، مستاصل‌تر ، بی‌پناه‌تر شده‌اند . کافی است به وضع کشاورزی مملکت نگاه کنیم ، اجرای غلط قانون اصلاحات ارضی که به هیچ‌وجه به صلاح مملکت نبود ، کشاورزی ایران را در حقیقت از بین برده ، کار بجائی رسیده که مملکتی که قادر است ۱۰۰ میلیون تن را غذا بدهد ، دست گدایی برای مواد غذایی پیش‌دیگران دراز می‌کند ، همه چیزمان را باید از بیگانگان طلب کنیم ، هرگاه نخواهند ، نمی‌دهند ، در حقیقت ما سلاحی برنده ساخته‌ایم و به دشمنانمان ، به بیگانگان ، داده‌ایم تا علیه‌مان به کار گیرند ، از سوی دیگر با قانون جنگل و مرتع هست و نیست مردم را به باد داده‌اند ، نه دآمداری ، نه گشت ، نه باغداری . اینها همه نارضائی‌ساز است . فریاد مردم از سوء جریان اداره مملکت است . مردم حق دارند اما ...

جان کلام در این « اما » است ، امیر تیمور که همه جا ثبت است که دکتر محمد مصدق گفته بود : « من در میان دوستان و یارانم ، امیر تیمور از همه درست‌تر و پاک‌تر بود » مردی که با استیضاحش بر سر نرخ لیره پایان دهنده آخرین کابینه شادروان فروغی (ذکاء الملک) شد ، مردی که برسریک درخواست اعمال نفوذ در انتخابات ، آنقدر مقاومت کرد

تا سرانجام از کابینه دکتر مصدق رفت ، صریح و روشنی سخن می‌گوید : به حضرت آیت‌الهمین بی‌احترامی شده است ، بخشی از فریادی که در گلوی مردم نشست ، از دلتنگی ایشان است ، خشم ایشان را می‌توان دریافت ، حق با ایشان است ، اما یکی باید پیدا شود و به عرضشان برساند که این حرکتها به جای آن که در جهت مصلحت ایران و تجدید نظر در ساختمان غلط اداری و سیاسی مملکت باشد ، که اینهمه نارضائی را باعث آمده است ، دارد تعامیت و استقلال ما را به خطر می‌اندازد و این حتما چیزی نیست که ایشان می‌خواهند .

و در اینجا خشم - و شاید هم بیم ازهم پاشیدن وطن - صدایش را می‌لرزاند و می‌گوید : این مملکت تاب اینهمه تظاهرات و تعطیل و اعتصاب و اغتشاشات را ندارد . دود این آتشها بر چشم همه ما می‌رود و دشمنانمان را شاد می‌دارد ، باید آقای خمینی به ایران تشریف‌فرما شوند ، قدمشان بر چشم و بردل ما و همه مردم مسلمان ایران . باید اینهمه نفوذ و توان نیروئی که یافته‌اند را در خدمت اشاعه دین مقدس اسلام بکار برند ، ایران تنها کشور شیمه جهان ، با حضور ایشان نیرومند خواهد بود و در این نیرومندی بنای ظلم و فساد و بدکاری فرو ریخته خواهد شد و قانون مترقی اساسی ما با تمام دقیق آن به اجرا گذاشته خواهد شد . آزادی و رفاه در سایه همبستگی و امنیت فراهم خواهد آمد و این فرصتی خواهد بود تا ایشان با استفاده از فرصت ، به گسترش دین حقه اسلام بپردازند ، هنوز مراکز علمی فوق‌العاده معتبر اسلامی برای شناخت و شناساندن دین اسلام وجود ندارد ، حضرت آیت‌الله می‌توانند از ایران جایگاهی برای این منظور بسازند و در سایه همبستگی و به تاسی از ایشان ،

نه فقط ایران مستقل و نیرومند و امن و سرفراز باشد، بلکه به وظیفه دینی و تاریخی خود نیز عمل کند.

و همانطور که حضرت آیت‌اله شریعتمداری نیز فرمودند با حفظ قانون اساسی که برپایه تعالیم دین مبین اسلام بنا نهاده شده و نظارت در اجرای دقیق آن، دولتی حکمفرما شود بر مبنای اصول اسلامی.

می‌پرسم: شما که سرد و گرم روزگار چشیده‌اید، در نهضت ملی کردن نفت نامتان همراه دکتر مصدق و حسین مکی، دکتر بقائی و دیگران آمده است و در کابینه‌یی که برای این منظور بوجود آمد وزیر کشور و هم‌کار بودید، شهربانی کشور را زیر نظر داشتید و خلاصه به همه‌ی ظرایف و دقائق پشت پرده آگاه بودید و هستید، حتماً می‌دانید

به نظر شما در کجاست؟

- اشتباه می‌کنید، چه وجود دارد خیلی هم متشکل است، منتظر فرصت‌اند. اگر فرصت به دست آورند، کلک همه را می‌کنند، وحشت و نگرانی از همین است، این حقیقت باید به عرض حضرت آیت‌اله خمینی برسد، اگر خدای نکرده چه از ضعف ما استفاده کند و پیروز شود، هیچ‌کس قادر نیست که از محو و نابودی ما جلوگیری کند.

امیر تیمور در همه سالهای فعالیت سیاسی - حدود ۳۰ سال - مدافع قانون بوده است، در راس همه قانون اساسی، در همه‌ی این ۲۵ سال بی‌قانونی خود را برکنار نگذاشته بود. خود می‌گوید «نه فعالیت داشته‌ام، نه حتی سخنی گفته‌ام، حتی ۲۰

دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق برگزار شد، او، امیر تیمور را به وزارت کشور انتخاب کرد و وی را مأمور ساخت که با قدرت تمام ناظر انجام صحیح انتخابات و بی‌غرضی مأموران باشد و بهیچ‌عاملی اجازه دخالت ندهد، در میانه راه وزیر کشور مصدق می‌شود که در انتخابات شاهرود به سود شخصی که مورد حمایت آیت‌اله کاشانی، مرد نیرومند آن دوران بود، دخالت‌هایی زمینه‌چینی شده است، پس به مأموران دولتی دستور می‌دهد بدون توجه به خواست این و آن انتخابات را در نهایت بی‌طرفی انجام دهند، چند روز بعد فرزند آیت‌اله کاشانی پیامی از سوی پدر می‌آورد و حمایت از آن شخص را طلب می‌کند. امیر تیمور با سختی و متانت نامه را



امیر تیمور به‌عنوان وزیر کشور در کنار دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر

که پشت‌همه‌ی حرکتها اگر چه نباشد، خطری آنچنان وجود ندارد. چه می‌گویند در برابر این استدلال که چون الان انقلابی و حرکتی در ملت پدید آمده است که منشاء مذهبی دارد و لاجرم ضد کمونیسم است، پس چه نیست و امکان رشدش هم وجود ندارد، خطر

سال است به حضور شاه شرفیاب هم نشده‌ام، موضوع استعفای او از کابینه دکتر مصدق - حال آن‌که هنوز می‌گوید: «دکتر مصدق آدم بی‌نظیری بود، پاک بود و مینهن‌پرست» - خود موبد این اعتقاد است. همزمان با ندارد تنها انتخاباتی که

باز پس می‌دهد و پیام می‌فرستد که: به آقا بفرمائید احترامتان بر من واجب. ولی دخالت در این امور دون شان شماست. و باز تلگرامهایی به شاهرود می‌فرستد با تاکید بر «اجرای مر قانون»، تا تلفن به صدادر می‌آید و دکتر مصدق که به علت مسایل و مقتضیات



به پایکوبی مشغولند .

اما هنوز در این مملکت آدم به معنی واقعی پیدا می‌شود ، باید ابتدا امنیت و موجودیت حفظ شود، پس آنگاه در صدد تصحیح راهها و روشهایمان باشیم و غلط های این ۲۵ سال را تکرار نکنیم. با هرج و مرج هیچ کاری نمی‌توان کرد. اینک دولت وظیفه‌ی بالاتر و مهمتر از این ندارد و بر همه مردم نیز فرض و واجب است که در همین جهت گام بردارند ورنه ایران ما از دست می‌رود ...»

پیرمرد، «ایران ما» را با چنان حسرتی و تاکید بیانی می‌کند که دل به لرزه می‌افتد، امیرتیمور کللی که سالهای سال پدرانش پاسداران مرز های شمال و شرق ایران بوده‌اند و خود دوران دراز موثر در این ملک، رئیس جمهوری پاکستان (اسکندر میرزا) روزگاری داماد او بوده است و دیگر داماد هایش وزیر و موثر در مملکت. فرزندش (محمد رضا) سفیر با سابقه ایران که سال گذشته خودکشی کرد و از مهمترین دیپلماتهای ایران بود که در تمام نقاط مهم جهان به عنوان سفیر ایران خدمت کرده بود .

او درباره امروز ایران که صحبت می‌کند ، چهره‌اش درهم می‌رود و باز تاکید می‌کند که :

این مملکت اگر همینطور پیش برود (در هرج و مرج و آشوب) متلاشی می‌شود. تا الان متوجه نیستیم که چه خطری از سرمان پریده (یا هنوز نه) . اما چنین است، ما ضعیفیم و طاقت نداریم . کشاورزی به صفر رسیده، صنعت، نوسازی همه و همه. همه آنها که کشاورزی را به اینجا رساندند دائم گزارش دادند: «خاطر مبارك آسوده باشد»، امسال چند هزار هکتار بیشتر زیر کشت رفت ...» اما همه دروغ بود. دروغ و دروغ. دروغ، دغل، بدکاری و فساد ما را ضعیف کرد و اگر حالا هرج و مرج را نیز بر آن بیفزاییم ، وای بر ما ! اینچنین که پیداست شاه و دولت همه صدای واقعی ملت را شنیده‌اند ، پس فرصت لازم است. اینک که شاه می‌گوید: « من متعهد می‌شوم. تصور می‌کنم همان باشد که می‌خواستیم ■ (بقیه مصاحبه در شماره آینده)

از همین رو ما آدم نداریم ، ما دولتمدار واقعی مسئول نداریم .

– هنوز هم در این کشور شاید باشند عناصری که در مواقع لزوم بکار آیند، و صلاحیت شرکت در اداره مملکت را داشته باشند. پادشاه بر اساس قانون اساسی در اس قوای سه‌گانه است و سلطنت می‌کند ، نه حکومت. باید نیز چنین باشد. اگر در سالهای اخیر چنین نبوده چون افرادی بر سر کار بوده‌اند که از کار و خدمت بری بوده‌اند ، اطلاعی از وضع مملکت نداشته‌اند و شاه ناگزیر بوده است تا آنان را هدایت کند، ولی همین افراد بی‌اطلاع و ناصالح اطلاعات درستی هم از وضع مملکت در اختیارشان نگذاشتند و ایران را مجموع همی این احوال به این روز انداختند. آنها همه به نفع خود و جیب خود گام برداشته‌اند، آنها اغلب اینک در دانسیستک های خارج با پولهایی که از این مملکت بردند

روزناگزیر به همکاری و جلب حمایت آیت‌اله کاشانی بوده است می‌پرسد : « این تلگرامها چیست که دائم می‌فرستید؟ » امیرتیمور کللی می‌پرسد: « کدام تلگرامها؟ » جواب می‌شود: « این مرزوردر (بامد طولانی) قانون... » امیرتیمور گوشی را زمین می‌گذارد و روز بعد استعفا می‌دهد . استعفای او در زمان خود جنجالی به پا می‌کند ، چرا که همه می‌دانند ماجرا بر سر انتخابات شاهرود است و علاقه آیت‌اله کاشانی به انتخاب شمس. اینک با او که عمری مدافع قانون بوده است و سرسوزنی تخطی از آن را نمی‌پذیرد ، نشستیم و می‌پرسم : اجرای دقیق قانون اساسی، یعنی تفکیک قوا و مسئولیت مشترک وزیران، یعنی سلطنت و ریاست قوای سه‌گانه. آنچه در قانون اساسی روشن و محدود است برای شاهنشاه و حکومت و اداره کشور با توه مجریه و وزیران، حال آن که در سالهای اخیر چنین نبوده است،

روزنامه دنیا به صاحب‌امتیازی «سید عبدالکریم طباطبائی» اولین نشریه‌ی بود که در دوران جدید، پس از رفع توقیف با اخباری جالب منتشر شد.

مجله فردوسی، نشریه روشنفکرانه ایران، پس از چهار سال توقیف، در دوره جدید هم که با شکل و محتوای پیشین و باز به سردبیری عباس پهلوان منتشر شد، مورد اقبال عموم قرار گرفته است.

فردوسی که نخستین مجله‌ی در جمع مجلات توقیف شده بود که با عجله و در محل موقت خود در چاپخانه ماز گرافیک، تدارک دیده می‌شود، بیشتر نویسندگان قدیمی خود را جمع کرده است.

پس از فردوسی، سپیدوسیا به مدیریت دکتر علی بهزادی منتشر شد، بعد از سالهای توقیف، افراد را پراکنده، محل و چاپخانه سپیدوسیا را به ویرانی کشانده، از همین رو دکتر بهزادی با امکاناتی فوق‌العاده محدود که از تعداد صفحات و چاپ سپید و سیاہ در دوره جدید، پیداست منتشر می‌شود، ولی از همه مهمتر همت اوست.

از میان نشریات تازه امتیاز گرفته، دو نوزاد تازه به جمع خانواده مطبوعات اضافه شده یکی جوان به مدیریت حسین سرفراز که با گروه و تیم جوانان رستاخیز با سرمایه گذاری مستقل یارانی منتشر شده و دیگری آتش به مدیریت میراشرافی سرمایه‌دار مشهور

که در سالهای شلوغ بیش از ۲۸ مردانش با بازی می‌کرد و نصرت‌اله مینیان مدیر داخلی آن بود، این بار با سردبیری یار قدیمی میراشرافی و چهره جنجالی بهارستان‌سالهای ۲۰ شمس قنات آبادی منتشر شد، ظاهرهمان سبک و سیاق ۲۰ سال پیش را دارد، منتهی جنجالی‌تر.

با انتشار ایرانشهر نشریه سیاسی و ادبی احمد شاملو، تعداد نشریات لندنی دو تا شد، پیش از آن تهران پست به مدیریت احمد شکرنا در زمینه مسائل سیاسی با مطالب جنجالی منتشر شده بود. اما در میان این دو ایرانشهر بدیهی است معتبرتر است چرا که شاملو از اعتبار ویژه‌ی در ایران برخوردار است و در ضمن نشریه او نشریه مستقلی است که به گروههای منابع و دسته‌بندیهای سیاسی تهران بستگی ندارد.

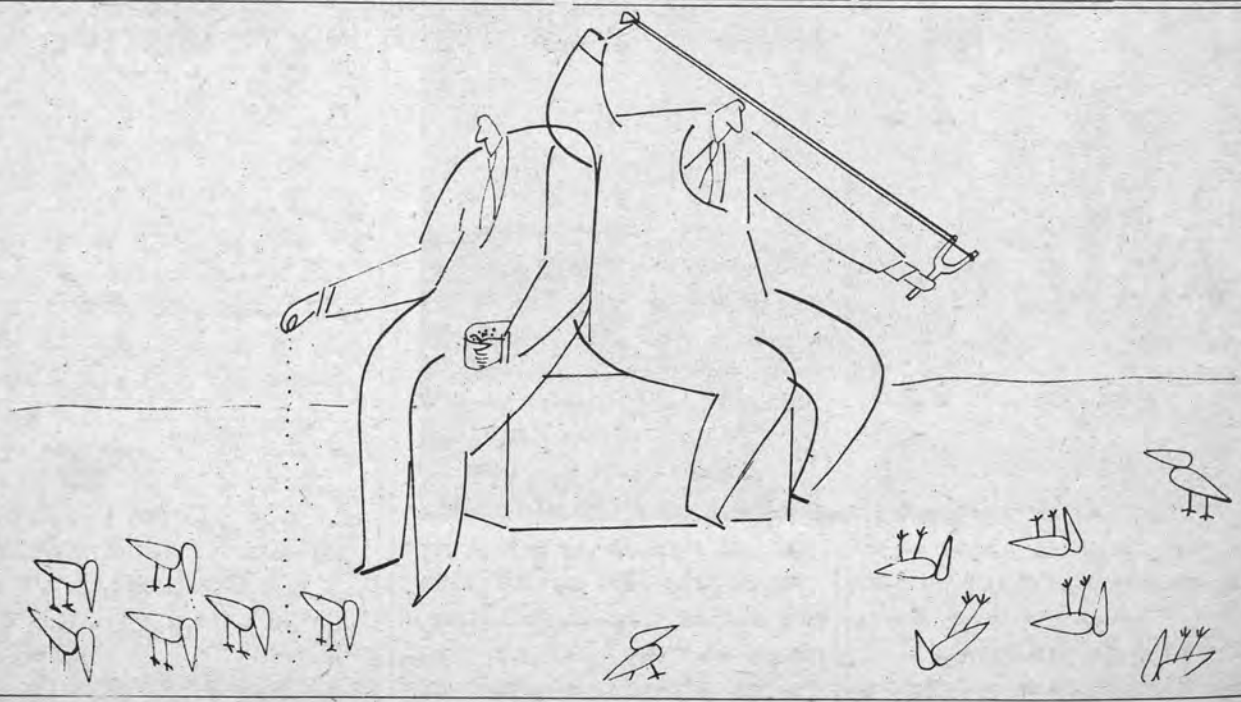
دکتر رحمت مصطفوی نویسنده خوش‌ذوق مترجم و مدیر مجله روشنفکر که بر خلاف همکارانش به دنبال گرفتن امتیاز و انتشار دوباره مجله نرفت، همچنان در کلوب ایران و فرانسه حضور دارد و با متلک‌ها و شوخی‌هایش در یادها می‌ماند.

از جمله آخرین شوخی‌های مصطفوی با دکتر حسین اهری بود که وقتی او را در جمع مدیران مطبوعات دید گفت: دکتر اهری صاحب امتیاز آیندگان پس از تعطیل است! اشاره او به کلاف بود که داریوش‌همایون

در دوران نفوذ و قدرت خود انجام داد و از دکتر اهری خلعید کرد و در نتیجه سه سال آیندگان تنها نشریه کشور بود که بدون داشتن نام صاحب‌امتیاز منتشر می‌شد و در این اواخر هم که پیغام امروز و خواندنیها این موضوع را فلش کردند باز از نام او خبری نبود. ظاهراً دکتر اهری به علل گوناگون راضی به رفتن به آیندگان نیست و از سوی دیگر چون نمی‌خواهد در تعطیل این موسسه که ۲۰ تن در آن کار می‌کنند، نقشی داشته باشد، علیه آن نیز اقدامی نمی‌کند.

دوران یک ماهه آخر حکومت شریف امامی از بی رونق‌ترین دوران مطبوعات مخفی و زیراکسی و چابی بود، چرا که با آزادی مطبوعات، نان این نشریات که بیشترشان نان اختناق مطبوعات در ایران را می‌خوردند آجر شد.

با مرخصی و به قولی قهر غلامحسین صالحیار سردبیر موفق اطلاعات و دور شدن امیر طاهری از گیهان و اعتصاب کارکنان آیندگان که منجر به برکناری سردبیر این روزنامه هوشنگ وزیری به اتهام سانسور و تشکیل یک هیات سردبیری شد، عملاً سه روزنامه بزرگ کشور گیهان، اطلاعات و آیندگان تا آخرین روزهای انتشار بدون سردبیر منتشر شدند ■



Somoza



حتی پرچم صلیب سرخ هم مانند کشتار نیست ، جسدها می‌سوزد



آغاز شد ، سربازان وی پنج هزار تفنگ ۱۶م ساخت آمریکا را که در ۱۹۷۱ دریافت کرده بودند از جعبه‌ها خارج کردند . در جبهه اقتصادی ، هیچ شرکت آمریکایی در نیکاراگوئه به اندازه کافی بزرگ نیست

آمریکا از طریق کمک اقتصادی و نظامی نفوذ زندگی بر نیکاراگوئه دارد . فروش های نظامی آمریکا به نیکاراگوئه متوقف شده است اما سوموزا دارای ذخایر بزرگ اسلحه و مهمات است . هنگامی که بردها در دو ماه پیش

نیکاراگوئه

سرنخ دست امریکاست ؟

سوموزا ، ناتوان تر از همیشه

در حالیکه نبرد در نیکاراگوئه ادامه دارد ، فشار های شدیدی بر حکومت کارتر برای پایان دادن به بحران وارد می‌شود . در ظاهر چنین بنظر می‌رسد که واشینگتن نفوذ زیادی بر نیکاراگوئه دارد : تفنگداران دریایی آمریکا ۴۱ سال پیش خانواده سوموزا را به قدرت رساندند و از آن زمان به بعد نیکاراگوئه به صورت یکی از کشور های وابسته درآمد و حقا در جریان واقعه خلیج خوکها در ۱۹۶۱ (حمله به کوبا) سکوی پرش نیرو های آمریکایی بود . اما مقام های آمریکایی می‌گویند نفوذ آمریکا بر آناستاسیو سوموزا رئیس جمهوری نیکاراگوئه اندک است .

سیاست‌سازان آمریکایی به طور خصوصی می‌گویند خواستار برگزینی سوموزا اند ، و از ناتوانی خود به شدت متاسف هستند . یکی از کارکنان سنا و متخصص در امور آمریکای لاتین می‌گوید: صرفنظر از ارسال تفنگداران دریایی و ویران کردن پناهگاه سوز موز هیچ کاری از دست آمریکا بر نمی‌آید . یک چنین هجومی در حال حاضر غیر قابل تصور است . این امر نه تنها مقایسه سیاست حکومت و افکار عمومی آمریکا است بلکه همسایگان نیکاراگوئه نیز مداخله نظامی آمریکا را به عنوان یک سابقه خطرناک تلقی می‌کنند که می‌تواند روزی علیه رژیم های آنها به کار گرفته شود . برخلاف انتظار هائی که وجود دارد .

که نفوذ قاطع بر اقتصاد آن کشور داشته باشد و این خود سوموزاست که از طریق اموال خصوصی خود، بزرگترین عامل در اقتصاد نیکاراگوئه است. آمریکا همچنین احساس می‌کند که نمی‌تواند از کمک خارجی به عنوان یک اسلحه استفاده کند. حکومت آمریکا برای سال مالی ۱۹۷۹ یک کمک اقتصادی ۴۰ میلیون دلاری برای نیکاراگوئه پیشنهاد کرده است اما تاکید می‌کند که این پول برای کمک به افرادندار کشور است نه برای بولداری شدن سوموزا. یک مقام آمریکایی می‌گوید: «این کمک برای برطرف کردن نیازهای بشری است و ما نمی‌توانیم آن را قطع کنیم.»

بیشتر سیاست‌سازان آمریکایی اعتراف می‌کنند که برغم کاهش کمک‌ها، سوموزا هنوز اعتقاد ندارد که آمریکا واقعا خواستار برکناری وی است. و احتمالا برای این نظریه خود دلالتی دارد.

در ماه اوت گذشته، جیمی گارتز نامه‌ای را که از نظر زمانی بد موقع بود ماناگوا فرستاد و در آن از سوموزا به خاطر قول بهبود بخشیدن به حقوق بشر در کشور ستایش کرد. علاوه بر آن، بساری در واشنگتن معتقدند که سفر آمریکا در نیکاراگوئه، «موریسیوسولتون» استاد گویانی تار سابق علم اجتماعی در دانشگاه ایلنویز، به اندازه کافی، موضع آمریکا را برای سوموزا تفهیم نکرده است. یک تحلیل‌گر گفته می‌گوید: «ممکنست

او یک استاندارد خوبی باشد» اما وی شخصی نیست که وارد دفتر سوموزا شود و بگوید: «بهبین رئیس، همه چیز تمام شده است!» بسیاری از میانه‌روهای نیکاراگوئه از ناتوانی آمریکا احساس سرخوردگی می‌کنند و استدلال می‌کنند که ادامه بحران نیکاراگوئه منجر به قدرت گرفتن کمونیست‌ها خواهد شد. یکی از آنها می‌پرسد: «اگر کارتر نفوذی بر دیکتاتور کشور کوچک نیکاراگوئه نداشته باشد وی چگونه می‌تواند با اتحاد شوروی معامله کند؟»

آمریکا تاکنون تنها برای میانروی رهبران مخالف که به «گروه ۱۲ نفری» معروف شده‌اند، اندرز داده است. «وارن کریستوفر» معاون وزارت خارجه آمریکا نیز از سازمان‌کشورهای آمریکایی خواسته است یک برنامه کمک رفاهی تهیه کند و برای رفع بحران به میانجی‌گری بین‌المللی بپردازد.

سنای آمریکا نیز رای به قطع هرگونه کمکی برای آموزش نظامی تاردر ملی نیکاراگوئه داده است.

برخی از دشمنان سوموزا پا فشاری می‌کنند که آمریکا در صورتی که بخواهد، سلاح‌های دیگری برای استفاده در اختیار دارد. آنها یادآور می‌شوند که نیکاراگوئه نیاز مبرمی به پول نقد دارد و به‌وام‌های تازه از بانک‌های آمریکا دلبسته است. میگوئل اسکوتریک کشیش کاتولیک که عضو گروه ۱۲ نفری است می‌گوید: آمریکا می‌تواند از تمام امکانات خود استفاده کند و تهدید کند که در صورت عدم موافقت سوموزا با یک راه حل قابل قبول، همه کمک‌ها را قطع می‌کند.

وام‌ها از موسسات وام‌ده بین‌المللی باید متوقف شوند و آمریکا باید دست به تحریم اقتصادی سوموزا بزند. از طریق چنین اقدام‌هایی، مخالفان امیدوارند که سوموزا را وادار به پذیرفتن میانجی‌گری خارجی برای پایان دادن به خونریزی‌ها کنند. و پس از آن وی را تشویق کنند که به سرعت کناره‌گیری کند زیرا این تنها راه برقراری صلح به نیکاراگوئه است.

خطری برای دولت کالاهان



«اوایل گیت» انگلستان از واترگیت آمریکا تنفر برانگیزتر است

در آخرین فصل از جنجال به اصطلاح «اوایل گیت» حکومت انگلستان چندی پیش نتایج تحقیقات شانزده ماهه خود را در باره نقض مجازات‌های اقتصادی علیه رودزیانوسوسط شرکت‌های نفت وابسته به بریتیش پترولیوم منتشر کرد. گزارش ۵۱۲ صفحه‌ای آن روزی که مطبوعات لندن انتظار داشتند، انکتس اتهام خود را به سوی سیاستمداران انگلیسی به خاطر لاپوشانی نقض مجازات‌ها نشانه گرفت.

ام‌تردیدی نیز باقی نگذاشت که از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۶ حکومت انگلستان شریک خاصوس در قاچاق نفت به رودریا بود. گزارش می‌گوید حکومت «در قبول مجازات‌ها تنها به ظاهرسو نه اصل توجه داشته است و تنها متن قانون و نه محتویات آن را اجرا کرده است.»

وانس نسبت به تراش بینگهام - که نام خود را نویسنده اصلی‌اس (توماس بینگهام) گرفته است - تند و هیجان‌آمیز بود. به ویژه رهبران آفریفی‌سای سیاه از سیاست «انظوری که می‌نویسیم بکنید نه آنطور که عمل می‌کنیم» ابراز تمفر کردند.

کنت کانوبدا رئیس جمهوری زامبیا گفت: «آنقدر خشمگین هستیم که نمی‌توانم احساس خود را بیان کنم، و چند روز بعد جیمز کالاهان نخست‌وزیر انگلستان مجبور شد برای رفع اختلاف نظرها به کانو در بیجریه برود. مخالفان محافظه‌کار و لیبرال کالاهان فوراً از این بحران سیاسی تازه استفاده کردند.

جان دیویس که در کابینه احتمالی محافظه‌کاران وزیر خارجه خواهد شد اعلام کرد یک چنین چیزی را نمی‌تواند زیر فرش پنهان کرد. کالاهان برای بررسی کشفیات گزارش کابینه خود را به یک جلسه فوق‌العاده فراخواند و چند روز بعد نیز جلسه دیگری تشکیل داد. دیوید اون، مردی که دستور انجام تحقیقات را در یک سال پیش صادر کرده بود، قول داد که حکومت قصد دارد پی‌آمدهای گزارش بینگهام را به جان بخرد.

در گزارش آمده است که هارولد ویلسون نخست‌وزیر سابق در دیدگاه‌ها و اقدام‌های خود در قبال مجازات‌های اقتصادی رودزیان دچار لغزش شده است.

در این گزارش همچنین سندی وجود دارد که می‌گوید یک طرح مورد تأیید حکومت وجود داشته است که هدف آن جلوگیری از خالی شدن مخزن‌های سوخت رودزیان بوده است. این طرح که آن را یک قرارداد «مبادله» خوانده‌اند به یک گروه نفتی فرانسوی بنام توتال اجازه می‌داد سفارش‌های مصرف



کنندگان آفریقای جنوبی را که اساس نفت را به رودزیا منتقل می‌کردند ، برآورده‌گند. شرکت بریتیش پترولیوم و شاخه انگلیسی «شل» پس از آن به همان اندازه نفت در اختیار توتال قرار می‌داد تا آنرا صرف‌عملیات خود در آفریقای جنوبی کند. ویلسون که در آن زمان سرگرم سخنرانی در شهرهای مختلف آمریکا بود به این اتهام‌ها پاسخی نداده است اما وی از طریق «دوستانش» در انگلستان نقش خود را در ندیده‌گرفتن نقض مجازات‌ها تکذیب کرده است و مدعی است که وی و سلف محافظه‌کارش ادوارد هیث به مدت یک دهه فریب شرکت‌های نفتی را خورده‌اند . محاصره اقتصادی - برای آسودگی خیال مدیران شرکت‌های نفتی در این تحقیقات دست کم دو تن شهادت داده‌اند که مردان خانه شماره ۱۰ داونینگ‌استریت از این بدکارها آگاهی داشتند . طبق این گزارش ، شرکت‌های نفتی ترتیبات مبادله رابه‌جورج تامپسون وزیرکشور- های مشترک‌المنافع اطلاع داده بودند . تامپسون شهادت داد (من به نخست وزیر و سایر وزيران که این مساله مستقیماً به آنها مربوط می‌شد گزارش کامل و کتبی مذاکرات خود را به نمایندگی از طرف حکومت با شرکت‌های نفتی داده‌ام. گزارش وی بعداً از طرف مایکسل

استیوارت وزیر خارجه پیشین تأیید شد . استیوارت گفت «مشکل اساسی این بود که ما تنها در صورت محاصره کامل آفریقای جنوبی و موزامبیک می‌توانستیم ارسال نفت به رودزیا را قطع کنیم .

شخص باید با توجه به این ملاحظات، سیاست را به طور کامل اجرا کند .

تزارش می‌افزاید برغم آنکه نیروی دریائی سلطنتی به مدت نه سال در آبهای موزامبیک گشت می‌زد و از ورود نفتکش‌ها به بندر پیرای موزامبیک که از آنجا نفت به رودزیا منتقل می‌شد جلوگیری می‌کرد ولی انگلستان در پنهان جریان نفت را تضمین می‌کرد:

ابتدا ، شرکت‌های شل و بریتیش پترولیوم کوشیدند از مجازات‌هایی که حکومت انگلستان در ۱۹۶۵ وضع کرده بود پیروی کنند اما آفریقای جنوبی همکاری نکرد . در ماه مه ۱۹۶۶ ، روزانه نزدیک به صد هزار بشکه نفت با کامیون از رودخانه لیمپوپو عبور می‌کرد و وارد رودزیا می‌شد . هنگامی که مدیران شرکت‌های نفتی از این قاچاق آگاه شدند تصمیم گرفتند که از طریق ادامه عملیات توسط واسطه‌های فرانسوی «انگلستان را از خطرات تأمین نفت رودزیا» از خارج مصون نگه‌دارند.

خبرهای مربوط به این توطئه ، کنت کائوندا را واداشت که بگوید (به شما گفته بودم) و سپس وی در سال پیش علیه هفده شرکت نفتی - از جمله بریتیش پترولیوم - اعلام جرم کرد و خواستار ۴۰ میلیارد دلار غرامت به خاطر تأمین نفت رودزیا به زبان زامبیا شد . کائوندا گفته است بحران اقتصادی زامبیابه خاطر اجرای کامل مجازات است و انگلستان را متهم کرد که با تقویت رژیم سالیسبوری باعث مرگ‌شمار زیادی از آفریقائیان شده‌است. آنها را گول زده ، دلمشغول کرده ولی در پنهان مثل همیشه - نژاد پرستان را یاری داده است .

به هنگام تشکیل کابینه جدید - که چهار تن از آنان از جمله کالاهان در کابینه ویلسون نیز شرکت داشتند - وزیران انگلیسی زیر فشار شدید قرار گرفتند تا یک دادگاه علنی برای روشن کردن نقش سیاستمداران در نقض مجازات‌ها علیه رودزیا برپا کند . از آنجائی که نقض مجازات‌ها ، دوسال‌زدان دارد. دادستانی انگلستان سرگرم بررسی‌ارائه ادعای‌ها می‌گردد بر اساس مدارک گزارش بینگهام است . بهر حال ، باید برای حل این بحران به فوریت اقدام کرد . در غیر این صورت ، دیویداون وزیر خارجه به‌هنگامی که از پارلمان درخواست تجدید مجازات‌های

انگلستان علیه رودزیا در اواسط نوامبر بکند یا شونندگان به شدت ناموافق روبرو خواهد شد ، و این بحران دامن حکومت کالاهان را خواهد گرفت .

گرچه به قول یک ناظر با تجربه ، تا همین‌حالا هم آبروی سیاست خارجی انگلستان را برده و ثابت کرده که هنوز سیاست‌های آفریقائی مستعمراتی و جهان‌شمول در انگلستان جاری است .

ولی چیزی که معلوم نیست ، اینست که « اویل‌گیت - واترگیت انگلیسی - تنها دامان ویلسون و دولت سابق را می‌گیرد ، یا دولت فعلی را هم شامل خواهد شد ■



بگین:

اسرائیل و آمریکا اختلاف نظر دارند

س - اگر در جریان مذاکرات صلح با نمایندگان منتخب اعراب ، فلسطینی‌ها اعلام کنند از اعضای هواداران سازمان آزادی‌بخش فلسطین هستند شما چه خواهید کرد ؟ آیا حکومت اسرائیل همچنان با آنها پشت یک میز خواهد نشست و به مذاکره ادامه خواهد داد ؟

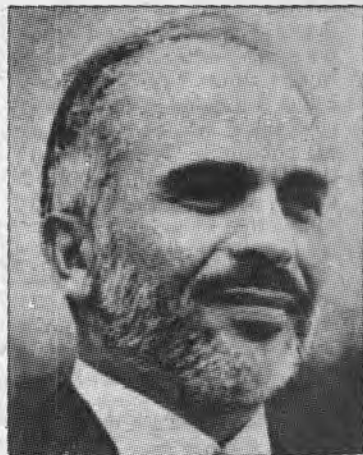
ج - تصور می‌کنم که چنین اتفاقی می‌افتد. اما هنگامی که ما با آنها گفتگو کنیم و آنها نیز اجبار دارند که با ما گفتگو کنند - به آنها به سادگی می‌گوییم: اگر در صلح کارشکنی نکنید ، به‌طور کامل نماینده مردم باشید و بخواهید مسائل واقعی آنها را مطرح کنید ما بشما مذاکره خواهیم کرد اما اگر شما نماینده سازمان آزادی فلسطین باشید و بخواهید به انفجار بمب‌ها ادامه بدهید ما شمارا تحمل

نخواهیم کرد

س - اعضای حکومت آمریکا ادعای کنند که در جریان مذاکرات درباره آینده سرزمین های اشغالی شما قول داده اید از ایجاد مهاجر-نشین های تازه در کرانه باختری رود اردن به مدت پنج سال خودداری کنید . شما گفته اید این انجماد برای يك مدت سه ماهه است . این اختلاف نظرها از چه ناشی می شود ؟

ج - من گفته های خود را به خاطر دارم و مقام های حکومت آمریکا گفته های خود را از این گذشته ما یادداشت هایی رد و بدل کرده ایم . اما اطمینان دارم - و می توانم آن را ثابت کنم - که در نخستین پیش نویس من کلمات «سه ماه» را گنجانده ام .

همکاران من توصیه کردند که نمی بایست «سه ماه» را در پیش نویس ها می گنجانم و می گفتند چنین کاری ضرورت ندارد . اما بعدا آنها نظر مرا پذیرفتند که این جمله را «در جریان دوره مذاکرات برای تکمیل پیمان صلح» بگنجانم پیمان صلح بین مصر و اسرائیل است . اما نسخه مقام های آمریکایی با این تفاوت دارد ■



ملک حسین :

قرارداد کمپ دیوید، یک نیرنگ است

آیا سایروس ونس وزیر خارجه آمریکا موفق شد بر داشت شما را از قرارداد های کمپ دیوید تغییر بدهد ؟ ملک حسین : او احتیاط های ما را ناثب کرد ، اما وی همچنین به ما این فرصت را داد که

در باره مفهوم و تعریف های قرار داد های کمپ دیوید پرسش هایی بکنیم . ما اکنون در انتظار پاسخ پرسش های بنیادی خود هستیم .

آیا شما بنا به دعوت جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا در اکتبر به آمریکا می روید ؟
ج . نه ، فکر می کنم درست نباشد که در بحبوحه مبارزات انتخاباتی آمریکا به آن کشور بروم . در صورتی که رویداد های تازه سفر فوری تری را ایجاب نکند ، در اوائل سال آینده به واشینگتن می روم .

- آیا بخشی از چارچوب صلح در خاورمیانه خواستهای شما را برآورده نکرده است ؟

- هیچ چیزی ما را تشویق به پذیرفتن این قرار داد ها نکرده است . این قراردادها از قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل که موضع قبلی آمریکا بود منحرف شده اند .

پیش از آنکه این قرارداد ها مورد تأیید ما و یاران عرب ما قرارگیرد ، باید مورد تجدید نظر قرار گیرد . قرار داد ها باید دربرگیرنده خروج کامل اسرائیلیان و حاکمیت عرب بر بیت المقدس عربی باشد در غیر این صورت چیزی برای مذاکره کردن نمی ماند .

- هنگامی که با یاسر عرفات رهبر فلسطینی

ها و قذافی ملاقات کردید آیا آنها به شما ماموریت تازه ای برای مذاکره بر سر کرانه باختری ندادند ؟

- دیدار ما يك شگفتی جالب و دلالت بخش بود . قذافی و عرفات هر دو موضع پابرجای مارا تأیید کردند و بدین ترتیب آن دسته از کسانی که در گذشته نسبت به ما سوء تفاهم - هایی داشتند اندیشه ما را به رسمیت شناختند . آنها نسبت به ما ابراز دوستی کردند و سیاست های ما را مورد تأیید قرار دادند . ما توافق کردیم که در آینده برای دوری از اشتباه های گذشته تماس های نزدیک خود را ادامه بدهیم ، هنوز خیلی زود است که در باره از سر گرفتن ماموریت مذاکره سخن بگوئیم .

- پاسخ شما به هنگامی که آمریکا گفت «سوار قطار صلح شوید یا کنار گذاشته خواهید شد» چیست ؟

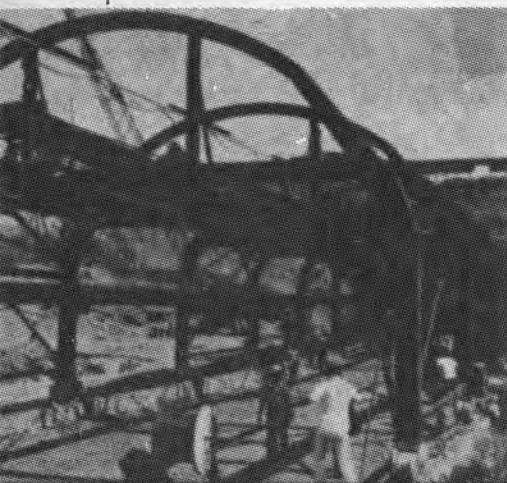
- ما بدون توجه به اینکه در نظر آمریکا یا هر کشور دیگری چگونه جلوه خواهیم کرد به که به نظر ما منافع ملت فلسطینی را تأمین می کند ادامه خواهیم داد .

- به نظر شما در قرار داد های کمپ دیوید چه نیرنگ های دیپلماتیکی به کار رفته است ؟

- چیزی که از چارچوب کلی صلح خاورمیانه به دست می آید ، بیروزی طرح بگین است .

قرار داد های کمپ دیوید يك داروی تلخ است که پوششی از شیرینی آن را در بر گرفته است . به همه تعهدات بگین توجه کنید : سربازان اسرائیلی برای يك دوره نامحدود در کرانه باختری باقی خواهند ماند .

در باره مهاجرنشینان یهودی در سرزمین های اشغالی نیز بگین به موارد مشابهی برمی خورید . چه چیزی در این گفته ها تازه است ؟ ■



تونلی برای زیر آبراه سوئز آماده می شود.

تونلی در آبراه سوئز

* هنوز قراردادهای صلح کامل نشده یهودیها برای سرمایه گذاری در سرزمین اهرام نقشه کشیده اند .

«زیوشیف» ، روزنامه نگار اسرائیلی ، اخیرا درحالی که در قاهره ماموریت داشت ، با صدای تلفنی که صبح زود از سوی يك توزیع کننده ی آب جو در اسرائیل به او شده بود ، از خواب بیدار شد . او برای پرسش های بزرگی مانند بیهای آب جو در «بارا» هتل هیلتون «نیل» ، پاسخ می خواست . «شیف» می گوید ، « این ، فقط یکی از ده دوازده تلفنی بود که بازرگانان ، که برای ورود به يك بازار بزرگ و جدید عجله دارند ، به من کرده اند .»

در خط «بارلو» ، یعنی استحکامات امتداد ترعی «سوئز» که مصر پنج سال پیش از اسرائیل گرفت ، میزها با چترهای خوش رنگ ، در بالای يك انبار بتونی سربر آورده اند . يك افسر مصری می گوید «بعد از صلح ، مصری ها و اسرائیلی ها ، هزار به هزار ، برای بازدید از این یادبود های آخرین جنگ می آیند .»

هم در مصر و هم در اسرائیل، بازرگانان، آژانس های مسافری و طراحان دولتی برای صلح آماده می شوند، گویی «بورش برای طلا» نزدیک است آغاز شود. يك روزنامه ای قاهره اخیرا اعلام کرد که شیه جزیره سینا، که اسرائیل به مصر بازخواهد گرداند، می تواند «میلیون ها تن را جذب کند و محصولاتی را عرضه کند که ما را با خودبستگی روباوری خواهد کرد.» اسرائیلی ها ، با هیجان، از قراردادهای تعاونی با مصر سخن می گویند. از جمله این قراردادها: آب نیل برای آبیاری صحرای «نقب» اسرائیل ، يك راه آهن جدید میان اسماعیلیه و تل آویو، يك نیروگاه مشترک هسته ای و پرواز های منظم جهانگردان میان تل آویو و قاهره .

با پیمان صلح کمپ دیوید، بیشتر امکانات، هنوز فرضی باقی مانده است. اما عصر ، حتی پیش از کنفرانس «کمپ دیوید» ، کار روی پارچه ای از برنامه های عمرانی سینا را آغاز کرد، از جمله يك تونل اتومبیل رو ۱۵۰ میلیون دلاری در زیر ترعهی «سوئر» که قرار است در ۱۹۸۱ تکمیل شود

افزون بر این، قاهره امیدوار است که سینا، از لحاظ زغال سنگ، فسفات و منگنز، غنی از کار درآید و پیش بینی می کند چاه های نفت سینا، که از اسرائیل بازگرفته شده است ، تا ۱۹۸۰، سالانه بیش از يك میلیارد دلار به ارمغان آورد. «رزاق مجید»، وزیر برنامه ریزی مصر ، می گوید «ما فکر می کنیم يك یورش عمرانی بر اساس انتظارات صلح جویانه، می تواند باعث شود که جریان بزرگی از سرمایه های خارجی به مصر سرازیر شود.»

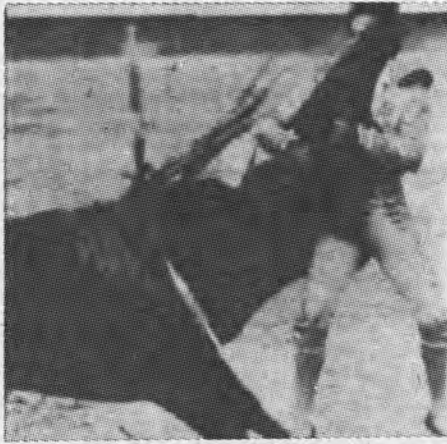
اما همه کاملا مطمئن نیستند. بررسی های آمریکا نشان می دهد که صلح ، دارویی برای اقتصاد نگران مصر نخواهد بود. يك مقام واشینگتن می گوید، «اگر هم صحرای سینا شکوفا شود، زندگی مردم متوسط در قاهره را اصلاح نخواهد کرد.» در بیت المقدس، پاره ایی از اسرائیلی ها درباره ی فشاری که از ساختن دو پایگاه هوایی جدید در «نقب» به اقتصاد کشورشان وارد می شود، نگران اند - هر چند واشینگتن پول آن را تامین کند. يك اقتصاددان اسرائیلی پیش بینی می کند «تأثیر این مخارج، توری می خواهد بود.»

با این همه، آژانس های مسافری اسرائیل چشم به راه يك ترقی هستند . «تورا اولام»، يك آژانس جهانگردی تل آویو، به تازگی، يك «تور» ۱۵ روزه ی ۸۶۰ دلاری به قاهره، «لوسور» و اسکندریه را آغاز کرده است که نخستین سفر برای کریسمس برنامه

ریزی شده است. «مایرگر بور»، مدیر آژانس، پیش بینی می کند که «اگر مذاکرات صلح مصر - اسرائیل درواشنگتن موفق شود ، ما ناچار خواهیم شد جای زیادی برای مسافرت «رزرو» کنیم . هر اسرائیلی می خواهد اهرام را ببیند.» ■

واژ خطر پرهیز دارند.»

گاوداران که عقیده دارند این ورزش، دیگر همان ورزشی نیست که زمانی بود ، اکنون جانوران رام تری را تامین می کنند. همچنین ، دستداران جنک با گاو، شکوه می کنند که حملات «بیکادور» ها -



سوارانی که نیزه ها را به گردن گاو هافرو می کنند - مفرط است و سبب می گردد که جانوران اراده ی خود را برای جنک از دست بدهند گاو بازان جوان استدلال می کنند که استعداد های جدید - یعنی استعداد های خودشان - تشویق نمی شود. مدیران نمایش می گویند که نمی توانند از عهده ی آزمایش استعدادهای ثابت نشده برآیند ، اما باید به جنگجویانی بانام های آشنا تکیه کنند . دلان حتی کوشش کردند با يك قرارداد ۵ میلیون دلاری ، «مانوئل بنی تز» (ال کوردو بس) را تطبیع کنند تا از کناره گیری خودداری کند و بار دیگر به میدان بیاید . با فشاری گاو باز ۴۲ ساله برکناره گیری ، يك شکست برای مدیران نمایش بود .

مسفره این جاست که زوال گاو بازی در اسپانیا ، ممکن است میراث ستارگان بزرگی مانند «بنی تز» و «مانوئل رودریگوئز» (مانولت) باشد . پاره ایی از مردم می گویند «فرانسیسکو فرانکو» ، دیکتاتور فقید اسپانیا از هر دو آنها استفاده می کرد تا توجه عمومی را از مسایل سیاسی منحرف کند . حتی اکنون ، سیاست ، نقشی را در «رینک» بازی می کند . نامزدهای چپ گرا قول داده اند اگر در انتخابات آینده ی شهرداری بیروز شوند ، گودهای گاو بازی که به شهرداری تعلق دارد ، بیشتر کنترل خواهد شد و فشارهای جدیدی به مدیران نمایش وارد خواهد شد تا «محصول» خود را اصلاح کنند ■

گاو بازی می میرد

فصل بزرگ گاو بازی ، هفته ی گذشته در اسپانیا پایان یافت، هر چند بسیاری از دستداران ناامید گاو بازی ، ادعا می سنده این فصل، هرگز واقعا آغاز نشد . گاوها بی بغاوت بودند، و گاو بازها، در جریان مذاکرات برای قرارداد ، بیشتر پرخاشگر بودند تا در جریان زور آزمایی با گاوها گاو بازی که «جشنواره ی ملی اسپانیا» خوانده می شود ، سالها با دردسر مواجه بوده است . چند ستاره ی جدید به میدان آمده اند تا جانشین گاو بازان افسانه ایی مانند «مانولت» و «ال کودیس» بشوند ، و در این فصل ، «سانتیاگو مارتین» ، «ال ویتی» ، پس از آن که بیش از يك میلیون دلار در «رینک» به دست آورد ، به حیات هنری اش پایان داد . پرورش دهندگان گاوهای جنعاور می گویند ، مدیرانی که ترتیب جنک ها را می دهند ، این روزها داروهای آرام کننده به جانوران تزریق می کنند و حتی ، سبب می شوند که گاوها به اسهال دچار گردند تا آنها ، به اندازه ی کافی ، برای گروه کنونی گاو بازان متوسط ، ضعیف باشند . گاو بازان آرزومند شکوه می کنند که دلان گاو بازی، از سپردن میدان به ناآشنایان خودداری می کنند و در عوض ، به چهره های آشنایی تکیه می کنند که قراردادهای طولانی دارنده

شعر پایداری ، شعر فریاد

ما گریستیم

امشب زادبوم ،
 با من خوابید .
 « سلحشور ، هنوز بازنگشته است »
 ما به سلامتی پرندگان تشنه ،
 نوشیدیم ،
 پرندگان که منقارهایشان ،
 در قلب های ما فرورفته است .
 ما گریستیم .
 آنچه من از زادبومام به یاد می آورم ،
 عقابی با پرهای سوخته است .
 ولید حلیس

عاشق سرزمین

شما می توانید همه ی خانه های
 روستایم را ،
 با خاك يك سان کنید ،
 بی آن که نشانی از آنها بماند .
 می توانید ردایم را بگیرید ،
 و آن را بسوزانید و نخ هایش را
 پاره پاره کنید .
 اما نمی توانید صدایم را خفه کنید .
 زیرا من عاشق این سرزمینم ،
 خواننده ی باد و بارانم .
 «سالم جبران»

ترازه های بر ای شهر مقدس

فاضل علی

مرا ببخشید ، آقایان
 من می دانم که زمین ،
 به سادگی ،
 شیر و عسل نمی دهد ،
 پوزش می خواهم .
 اگر دانه های ذرت ،
 در زمین مجروح می میرند ،
 پوزش می خواهم .
 زیرا سلحشور ،
 هنوز بازنگشته است
 گرگ شب ،
 چنان دلخواهانه در سرزمین ام
 جولان می دهد که ،
 شما فقط خار درو خواهید کرد .
 زمین در این جا ،
 در نبود صاحبش ،
 چیزی جز خار نمی رویاند



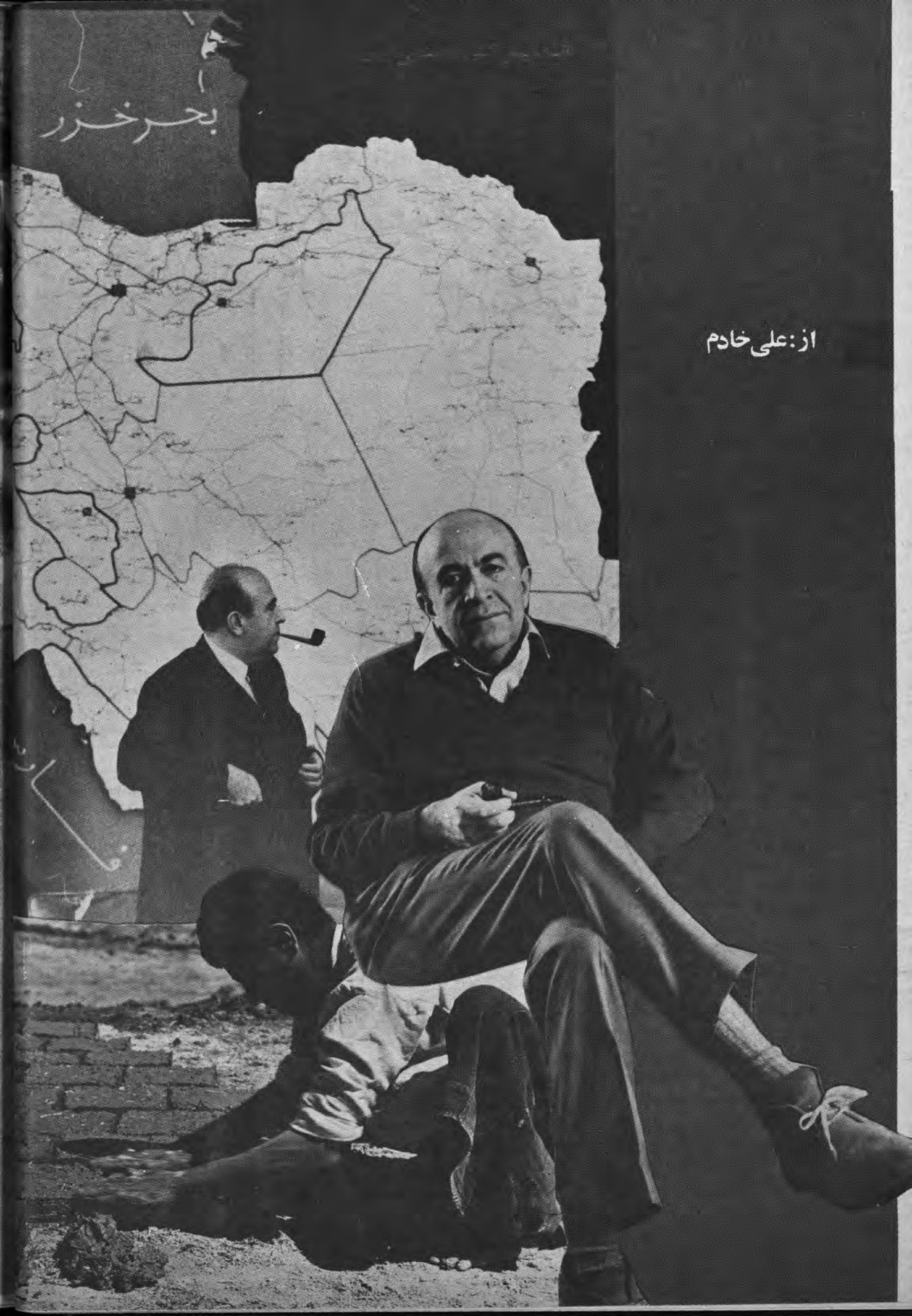
فلسطینی ها که عاشق کلمات اند ، باشعر نیز می جنگند

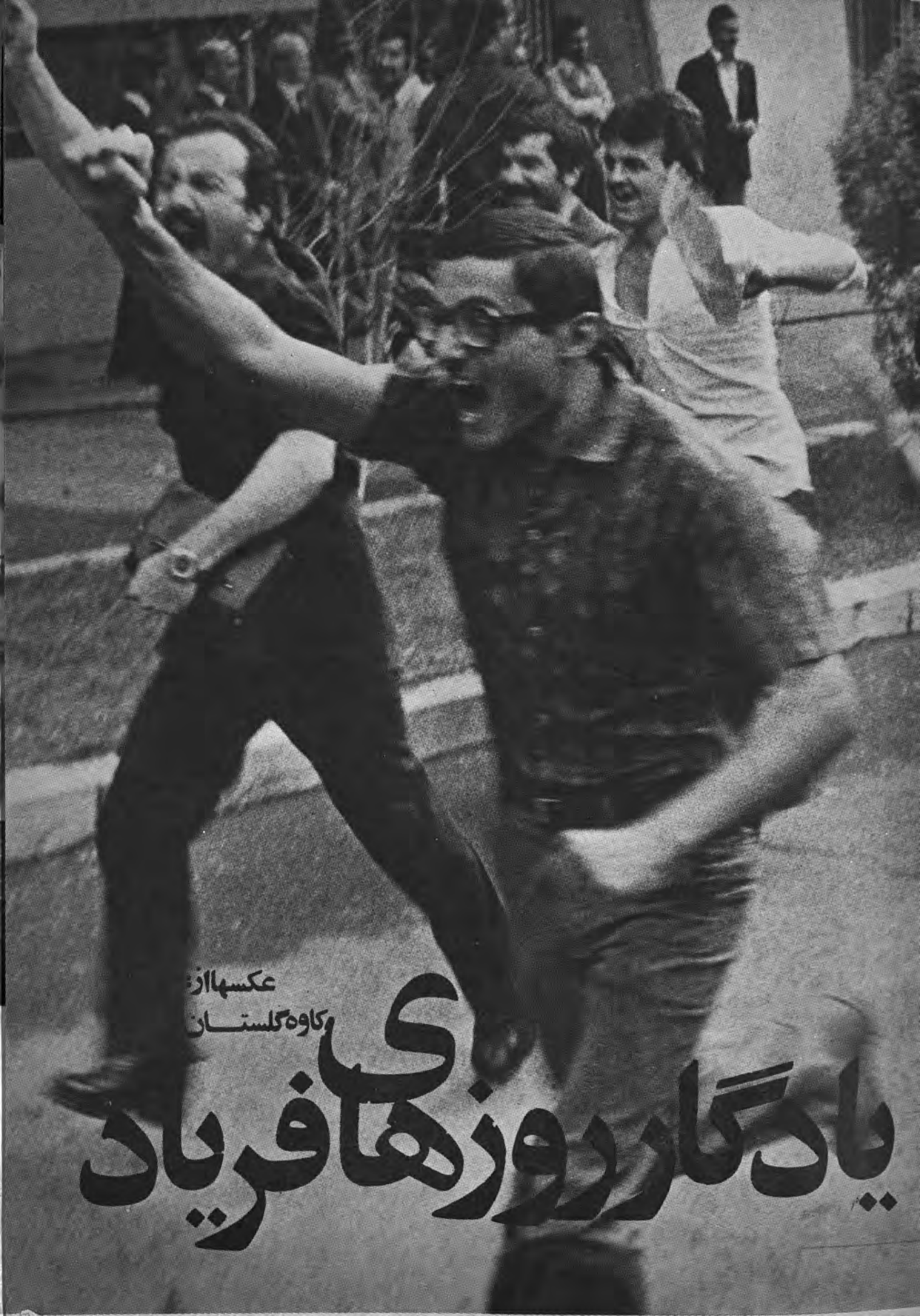
من تورا از دست دادم - بیت المقدس -
 چهره ی خورشید
 من همه پیامبران را از دست دادم .
 و ، شهر من ، آخرین نشانی من
 از دست رفته است ...
 شکیبائی تو ، شهر من ، به من نیز
 آموخته است که ،
 هر کس به عقب بنگرد ،
 در پس کاروان می ماند
 و شکار جانوران وحشی می شود .
 شکیبائی تو به من آموخته است که ،
 هر کس از سرناتوانی ،
 به گرگ ها روی آورد ،
 تحقیر را به خانه اش خواهد برد .

عربی ، زبان شاعران و پیامبران است ،
 و فلسطینی ها مردمی هستند که عاشق کلمات اند .
 زیر اشغال اسرائیل ، نسلی از غزل سرايان جوان
 و خشمگین عرب ، در کرانه خاوری رود اردن
 سر بر آورده است .
 شعر های آنان ، بیشتر از سرنومیدی و
 دلنگی برای میهن است ، اما تقریباً همیشه ،
 نشانه یی از تصمیم خشمگانه برای ادامه ی جنگ
 به خاطر زادبوم فلسطینی دارد . در این جا ،
 برگزیده هایی از این « ترانه های پایداری » آمده
 است ، این ها فریاد مردمی که در رنج می زیند ،
 مردمی که سده بیستم با نام ستم به آنان راهی
 تاریخ می شود .

بحر خزر

از: علی خادم





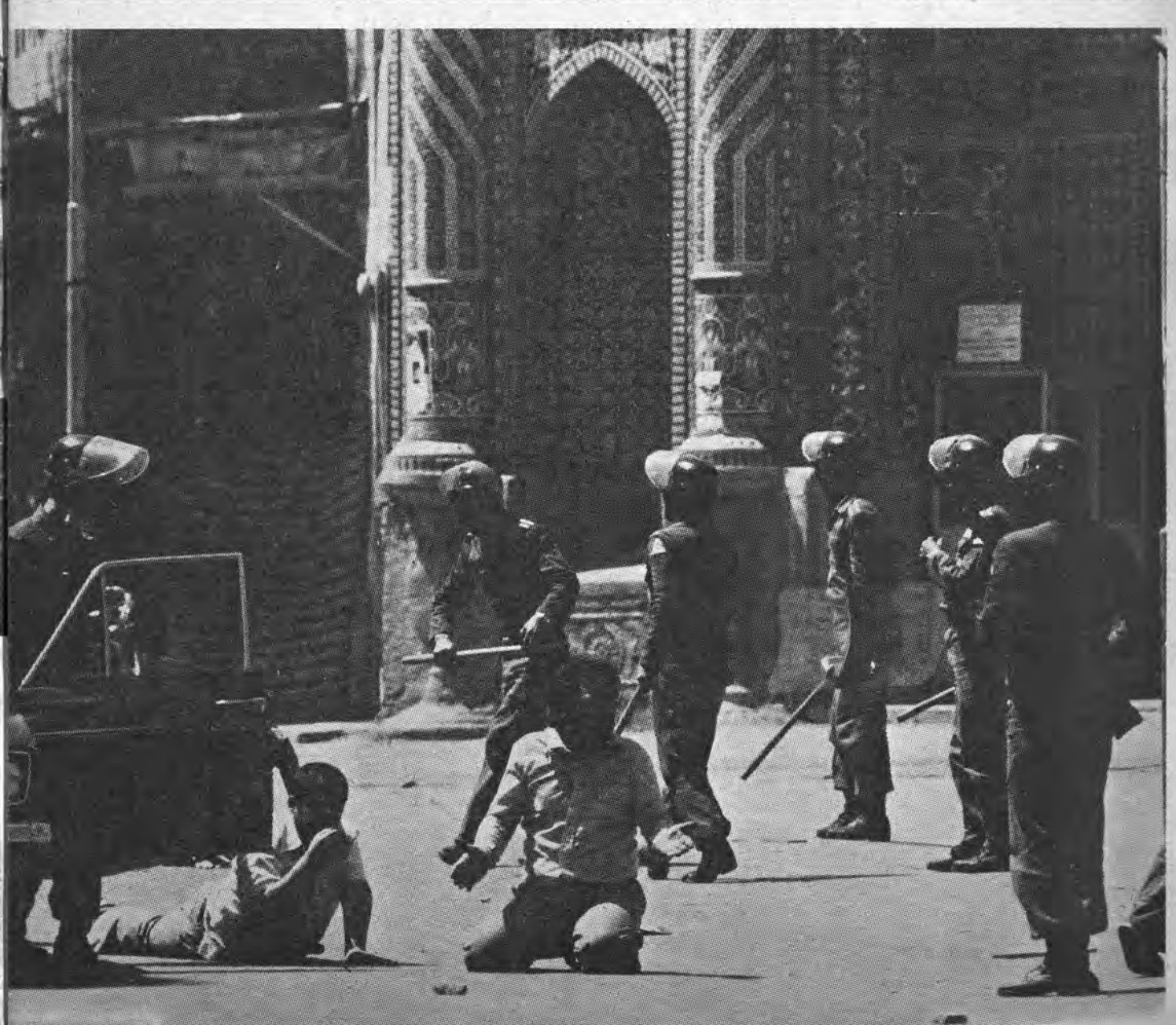
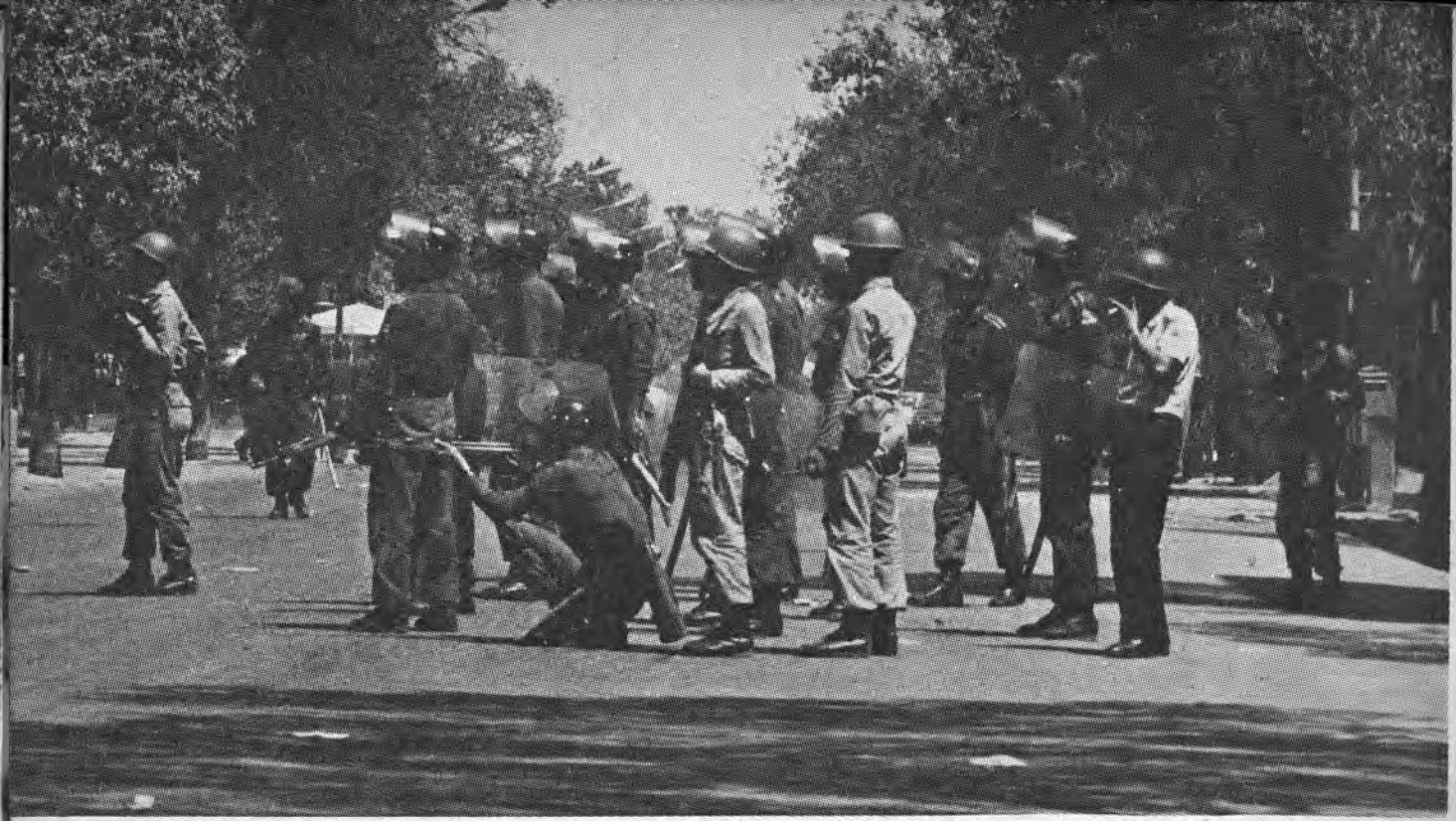
عکسها از
کاوه گلستان

یادگار روزها فریاد

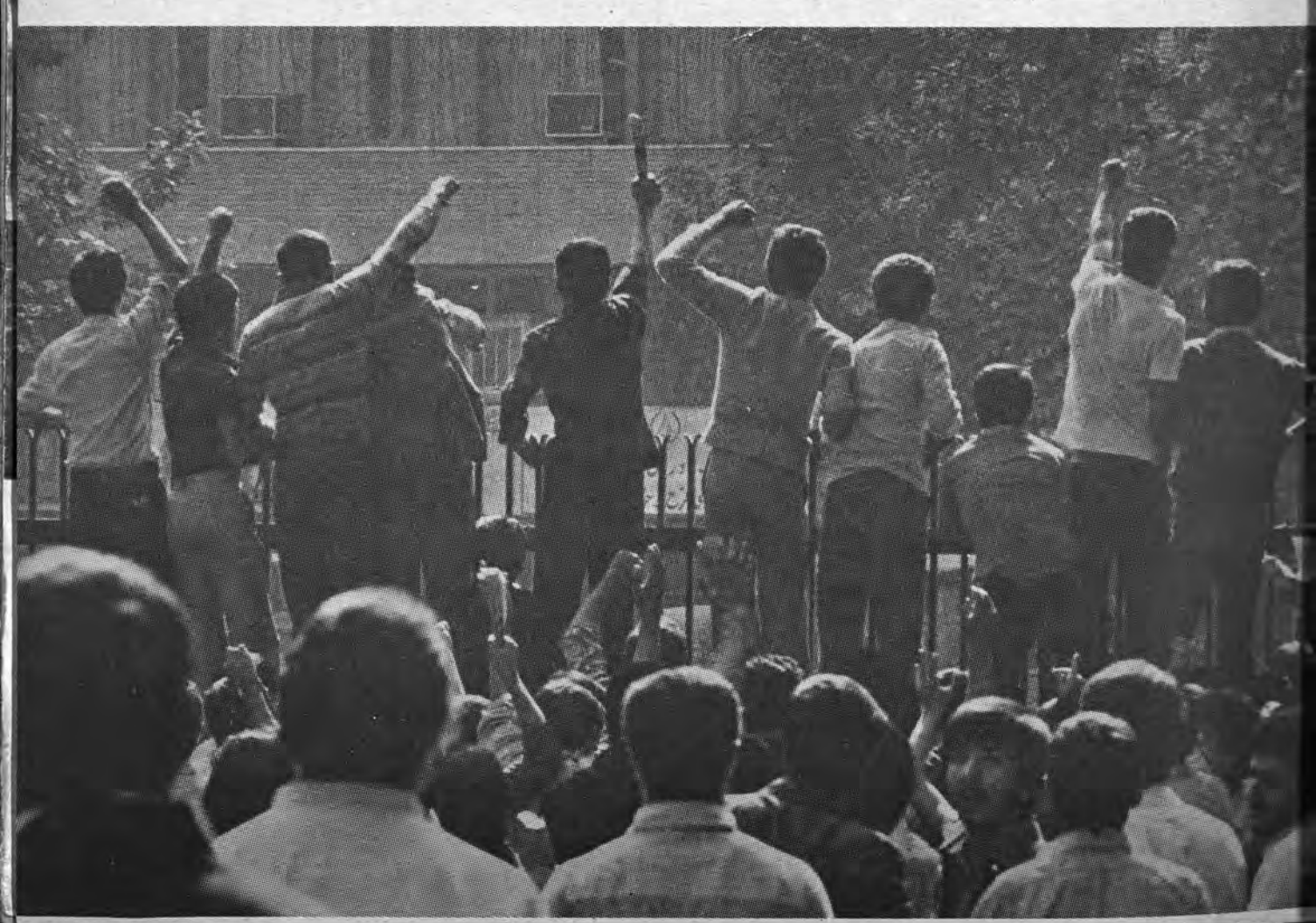








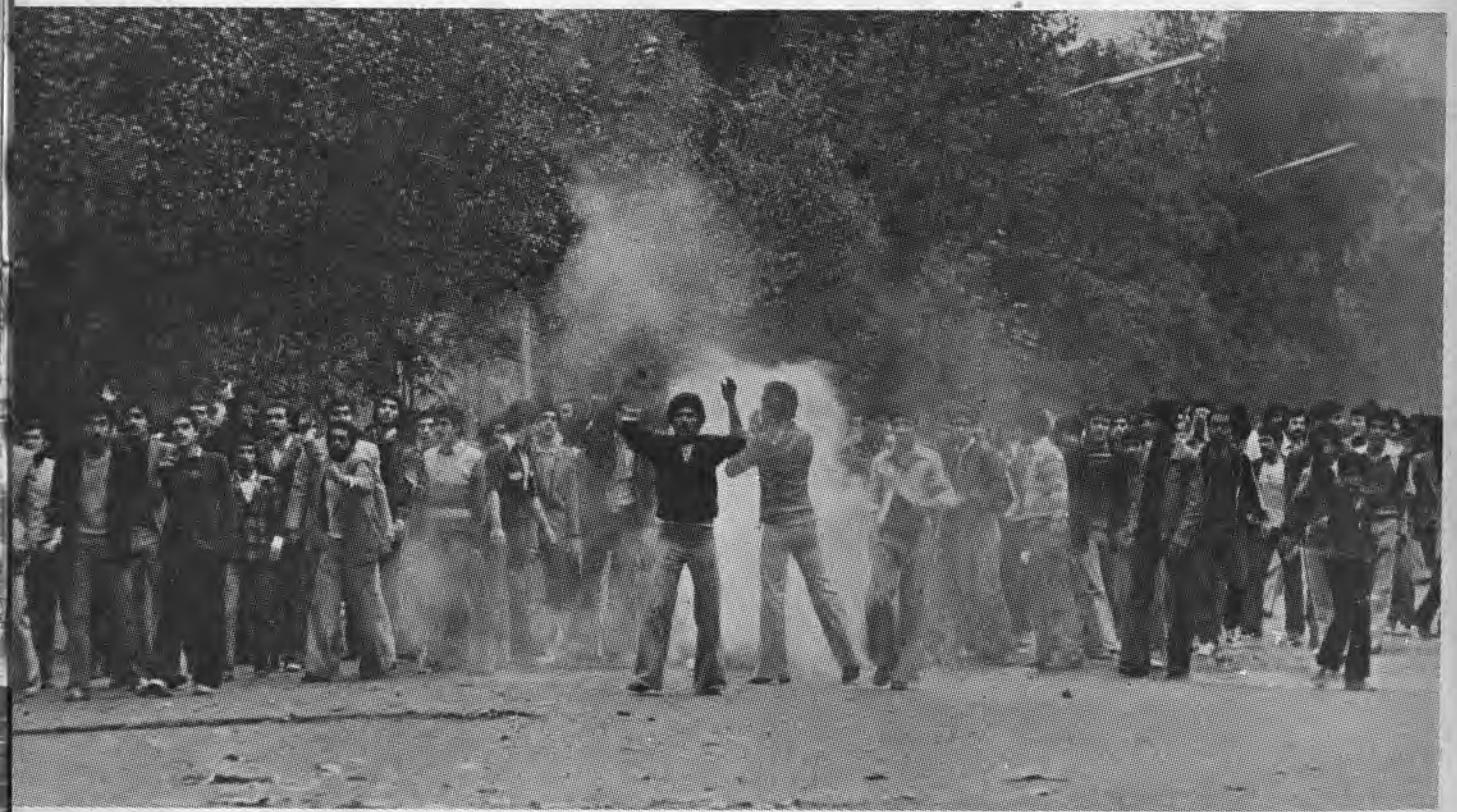




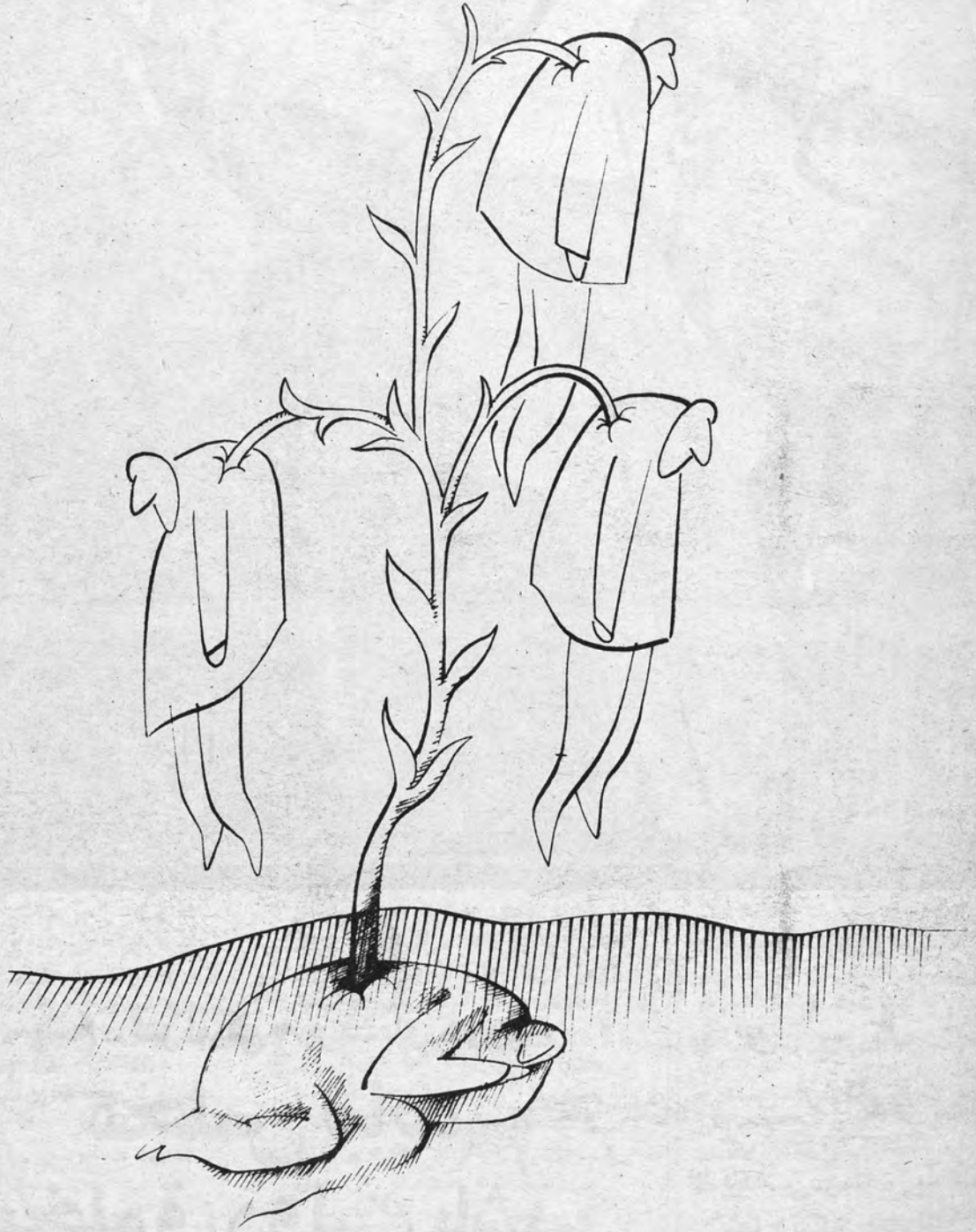














پاسخ دکتر امینی به پرسشهای هویدا

مجلس نباید مخلوق دولت باشد

بازخوانی مصاحبه مکتوبی پس از ۱۶ سال

- * بیات (سهامسلمان) به خاطر من قرارداد نفت را امضا می کرد .
- * با داشتن دوستان زیاد هیچوقت تنها و بیکار نماندهام
- * تنها در زیارت حج از فکر فعالیت های سیاسی راحت بودم .



منصور را کسی می‌کشد و دولتش به او به ارث می‌رسد و او ۱۳ سال می‌ماند و آنچنان می‌رود که آشوبی چنین برجا می‌ماند و راه بر علی امینی، برای بازگشت به صحنه فراهم می‌گردد. روزگار است و چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد. اینک پس از گذشت ۱۶ سال خواندن این مصاحبه خود عبرت افراست.

«تهران مصور»

جناب آقای هویدا

... در محیط ما کار جدی نمی‌شود کرد و جوانان از تحقیقات علمی و عرضه کردن افکارشان به مردم امساک می‌کنند و به دنبال کارهایی می‌روند که کمترین نتیجه‌ای برای خودشان و اجتماع ندارد.

حسنعلی منصور به اتفاق هویدا و پاره‌یی از دوستانش جامعه مترقی را پی ریخته بود و آنها خود را آماده به‌دست گرفتن حکومت می‌کردند، روزهای حساسی بود هیچکس حدس نمی‌زد روزهای بعدی چه می‌شود، نه آنها که دکتر علی امینی را آورده بودند، نه آنها که داشتند همان ردا را بر تن حسنعلی منصور و بارانش (که یکی از آنها هویدا بود) می‌دوختند. نه خود دکتر علی امینی که در ابتدا این مصاحبه مکتوب از پشتکار و جدیت هویدا تمجید کرده و آرزو کرده که این پشتکار سرمشق جوانان این مملکت شود.

نه هویدا فکر می‌کرد که چندی بعد مملکت به منصور سپرده می‌شود،

سال ۱۳۴۲، یک سال بعد از اعلام اصل «انقلاب سفید» و دوران حکومت اسداله علم بود، دکتر امینی از کاخ نخست‌وزیری به خانه رفته بود تا دوران مرخصی اضطراری ۱۵ ساله را طی کند. هویدا در شرکت ملی نفت ایران که آقای انتظام مدیرعامل و رئیس هیات مدیره آن بود به‌عنوان معاون امور اداری یکی از کارهایی که انجام می‌داد انتشار ماهنامه کاوش بود که ماهنامه‌ی ادبی - فرهنگی بود، ولی در ملاقاتی با دکتر امینی که نخست‌وزیر سابق محسوب می‌شد سؤالاتی را با او در میان گذاشته بود و دکتر امینی هم پاسخهایی بر آن سؤالات نوشته بود.

ناگفته نماند که در این دوران



سوالی که در مورد طرز گذراندن ایام فراغت نموده‌اید البته بسیار مهم است چون من مکرر چه در ایران و چه در خارجه دیده‌ام که خیلی از رفقا و هموطنان در گذراندن بیکاری دچار زحمتند و از این بابت بسیار ناراحت هستند و گله می‌کنند که حوصله‌شان سر می‌رود. من بعد از اینکه از کاربرد اداری داخل زندگی سیاسی شدم همیشه به دنبال چند ماه و یا یکسالی که مصدر کار بودم، مدت نسبتاً طولانی بیکار بودم و هیچ وقت حس نکردم که خلالتی در زندگیم پیش آمده باشد. چون علاوه بر مطالعه و نوشتن، قسمت زیادی از وقتم صرف معاشرت با مردم مخصوصاً از طبقات مختلف اجتماع می‌شد و در قسمت اخیر مصون از تنقید دوستان نبودم. یاد دارم یکی از اشخاصی که در جرگه رفقا مکرر رویه من را در معاشرت تنقید می‌کرده مرحوم نصراله جهانگیر بود که خداوند بیامرزش. وقتیکه حکومت رزم‌آرا سرکار آمد و رئیس امنیت ملی وقت را عوض کرد نصراله جهانگیر هم بیکار شد. روزی ایشان به سراغ من آمدند و خیلی روحیه‌اش خراب بود و گفت فلان کس حالا می‌فهمم تو چرا اینقدر پذیرائی و معاشرت می‌کردی چون من در یک‌ماهی که بیکار هستم صبح که از منزل بیرون می‌آیم چون مرکزی ندارم به دفاتر بعضی از رفقا می‌روم و چای و قهوه‌ای می‌خورم و بعد سرگردان در خیابانها راه می‌روم و هیچگونه نمی‌توانم خودم را مشغول کنم و خلاصه وضع روحی بسار بدی دارم. در همان موقع با عده‌ای از رفقا همین بحث را داشتم و برای آنها بسار مفکمل بود که رویه من را در طرز زندگی، بفهمند چون من هه‌اش تم بستر با افراد متوسط و حتی پائین اجتماع بود و همیشه می‌گفتم من از این تماس فقط قصد گذراندن وقت نیست، بلکه تماس با این افراد و آشنائی با طرز فکر آنها آموزنده است و خوشوقتیم که از این رویه استفاده کردم و شاید تفاوت من با سایر سیاستمداران این کشور در همین است که به احتیاجات و مشکلات طبقه متوسط و پائین که

اکثریت مردم هستند آشنا تر بودم و به‌هرحال هیچ وقت در ایام بیکاری ناراحت نبودم و خلالتی در زندگی خودم احساس نکردم. زمانی هم که برای استراحت در خارجه بودم، و گاهی مدت دوری از وطن طولانی بود باز سعی می‌کردم که وقت را به خوبی بگذرانم. با اینکه به سینما و تئاتر علاقه زیادی نداشتم و تفریحات عادی، که خیلی‌ها دارند برای من جالب نبود معذک وقت کم می‌آوردم. روزنامه متعدد خواندن برای من عادتی است که از ایام تحصیلی باقیمانده و اتفاق افتاده که در روز چندین روزنامه ویا مجله خوانده‌ام. رادیو و تلویزیون در خارجه اوقات زیادی می‌گیرد و برنامه‌های آموزنده‌ای دارد که لذت می‌بردم و راه رفتن و تماشای کتابفروشیهای مختلف یکی از عادات دیرین من است. هر وقت در پاریس بوده‌ام سعی کرده‌ام که لااقل هفته‌ای چند بار به محله دوره تحصیلی‌ام (کارتیه لاتن) بروم. آنجا که کتابفروشیهای متعدد دارد ساعتها وقت را گرفته و در همانجا ناهار خورده‌ام و از ایام جوانی و تحصیلی یاد کرده و لذت‌زبانی بردم. اخیراً هم که در اروپا بودم و قسمت عمده اقامتم در ژنو بود در دو اتاق کوچکی که زندگی می‌کردم صبحانه و اغلب ناهار را خودم تهیه می‌کردم و گاهی که خدمتکار بواسطه کسالت نمی‌توانست بیاید نظافت راهم خودم انجام می‌دادم و راستی از کار کردن لذت می‌بردم و برخلاف عده‌ای از هموطنان عزیزم غرغر نمی‌کردم و مکرر اتفاق افتاده که دیگران را نیز ارشاد کرده‌ام که برای مشغول شدن همین برنامه را اجرا کنند ولی متاسفانه برای همه مقدور نیست که اوقات بیکاری را خوب بگذرانند.

جالبترین خاطره در مورد سؤال دوم که جالبترین خاطره زندگی من چه بوده است با اینکه جواب این سؤال آسان نیست معذک سعی می‌کنم خاطراتی که به‌نظر خودم جالبتر می‌آید و مرتبط به دوران مشاغل مختلف است ذکر کنم. هنگامی که به زیارت مکه معظمه مشرف

شدم و چند روزی به اعمال حج اشتغال داشتم قطع نظر از اهمیت و عظمت چندین‌صدهزار نفر که در صحرای عرفات بالباسهای سفید در چادرها زندگی می‌کردند و صدای دعا و قرآن که در این فضای محدود طنین‌انداز بود، قطع ارتباط انسان با دنیای مادی موضوع خیلی مهم و قابل توجهی به نظر رسید و من گاهی اوقات که می‌خواستم به مسائلی که در مراجعت به ایران در انتظار من است فکر کنم می‌دیدم بپیچوجه فکرم به طرف این قبیل مسائل نمی‌رود و مثل این‌است که غیر از فکر عبادت فکر دیگری در مغز انسان وجود ندارد و این جالب‌ترین خاطره‌ای است که از سفر مکه برای من باقی مانده است.

قرارداد نفت در موضوع مذاکرات نفت که مورد علاقه مجله کاوش است یکی از خاطره‌های جالب شمی بود که بایستی قرارداد پاراف می‌شد و برای شرکتهای ذینفع بوسیله طیاره مخصوصی ارسال می‌گردید. آتشب بواسطه خرابی هوا و اشکال گرفتن خبر بوسیله بی‌سیم مدتی وقت در انتظار جواب شرکت‌ها نسبت به نظرات ما گذشت بطوریکه حوصله خیلی‌ها از همکاری من تنگ شده بود، خصوصاً مرحوم بیات (سهام‌السلطان). ناگزیر از ایشان خواهش کردم که به باشگاه ایران که در راه شیران درباغ مصفائی بود بروند و به محض اینکه جواب تلگراها رسید و اوراق امضائی آماده شد به ایشان خبر بدهم بیایند. نزدیک نیمه‌شب بود با کمی دیرتر که بالاخره جواب رسید و با اینکه بازهم تاگراف رمزی که به نمایندگان کمیانیهای ذینفع شده بود کاملاً کشف می‌شدولی از آنچه کشف شده بود معلوم بود که ناظران ما موافقت شده است.

یک نفر از آقایان را به سراغ آقای بیات (سهام‌السلطان) فرستادم و ایسان آمدند البته بواسطه لسات ممعدی که داشتند زود خسته می‌شدند و به محض ورود تعداد زیادی از بوراسی که باید قسمی از آنها را متعاً امضاء می‌کردیم و قسمت دیگر را که مربوط به شرت ملی نفت بود ایشان فقط امضاء می‌نمودند به چشم ایشان خورد و اظهار کردند که حالا خیلی خسته هستم خوب است بکنیم برای فردا. به ایشان توضیح دادم که متاسفانه طیاره‌ای که از طرف نمایندگان شرکتهای کرایه شده و در فرودگاه مهرآباد حاضر است باید حرکت کند و بنابراین خوب است امشب این کار را تمام کنیم.

مرحوم بیات - ته خدایش بیامرزد مردی بسیار پاک، فداکار و وطن‌پرست بود بانظر من موافقت کرد و شروع به امضاء اوراق کردیم در اواسط کار امضاء قیافه او

را که نگاه می‌کردم دیدم آثار خستگی پیدا شده و کم‌کم حال عصبانیت در او دارد ظاهر می‌شود. مختصر نمسی دادیم و یکی از آقایان همکاران اگر اشتباه نکنم آقای اتحادیه را خواهش کردم که درباره اوراقی که مربوط به شرکت ملی نفت بود و ایشان تنها باید امضاء می‌کردند توضیحات لازم را به ایشان بدهند. موقعی که دوباره مشغول شدیم ایشان گفتند من این اوراق را دیگر امضاء نمی‌کنم. اظهار کردم مگر چیز تازه‌ای غیر از آنچه بین طرفین موافقت شده در اینجا ملاحظه می‌کنید؟ دیدم فقط خستگی و عصبانیت است که موجب این اظهار شده. سعی کردم ایشان را متوجه کنم که چیزی برخلاف آنچه موافقت شده در اینجا نیست و آقای اتحادیه هم توضیحات لازم را به ایشان دادند و چون انگلیسی نمیدانست شاید تصور کرده بود که ممکن است مطلبی را برخلاف مصلحت امضاء کند. یک مرتبه رو به من کرد و گفت چون شما را آدم وطن‌پرست و علاقمند به حفظ مصالح مملکت می‌دانم باقیمانده اوراق را امضاء می‌کنم. بی‌اندازه متاثر شدم و با احترامی که به آن مرحوم داشتم بلند شدم و ایشان را بوسیدم. خارجی‌هایی که در اطاق بودند شاید تصور کردند که این بوسه برای انجام کار مذاکرات بوده و این منظره را هیچوقت فراموش نمی‌کنم و همیشه گفتم با تمام محظوراتی که مرحوم بیات داشتند و فشارهایی که از خارج دوستان و بستگانش به او می‌آوردند معذالک با نهایت شهامت و شجاعت و با وجود خستگی مزاجی، تمام مذاکرات را حاضر بودند و منتهای دقت را می‌کردند که منافع ایران حفظ گردد و امیدوارم که تمام کارکنان شرکت ملی نفت خدمات این مرد بزرگ را همیشه در خاطر داشته باشند و اگر روزی پلاک به یادبود این مرد در شرکت نفت نصب کنند بهجا خواهد بود تا جوانان ما از این قدردانی، تشویق به خدمتگذاری گردند.

انتخابات

در مورد انتخابات هیچکس نظر مخالف نمی‌تواند داشته باشد زیرا حکومت پارلمانی بدون پارلمان معنی ندارد فقط نکته اساسی این است که پارلمان در صورتی می‌تواند منشاء اصلاحات اساسی کشور باشد که حداقل اکثریت آن منتخب واقعی مردم باشد و باتکاء مردم در تنظیم قوانینی که به نفع عموم باشد اقدام نمایند و الا پارلمانی که افراد آن وقت خودشان را بدسته‌بندی و تحمیل نظریات خصوصی به دولت می‌کنند و اداره امور کشور را در مسیر غلطی می‌اندازند و موجب یاس و ناامیدی مردم می‌گردند نمی‌تواند منشاء

اقدامات اصلاحی در مملکت شود. در اینجا بد نیست خاطراتی را که در دوران تحصیلی در فرانسه از وضع پارلمان این کشور دارم و نتیجه‌ای که این وضع برای فرانسه در جنگ بین‌المللی دوم بیار آورد برای خوانندگان عزیز نقل کنم.

در سال ۱۹۳۶ میلادی که در پاریس مشغول تحصیل بودم روی علاقه‌ای که به امور سیاسی داشتم مکرر به جلسات مجلس شورای ملی و سنای فرانسه می‌رفتم و شاهد مناظری در مجلس شورای ملی بودم. برای من که به عنوان یک محصل خارجی و با چشم کنجکاو یک جوان بی‌طرف نسبت به سیاست فرانسه توجه داشتم این حس بوجود آمده بود که کار فرانسه به این شکل به جای خطرناکی خواهد کشید. اتفاقاً روزیکه دولت قرار بود از مجلس

رای اعتماد بپذیرد به مجلس رفتم و در یک جلسه ظویری نه از بعد ظهر تا نیمه شب ادامه دست دوتی که تمام عمرش بیس از ۴۸ ساعت نبود سموت کرد. در جسد دینری که آقای نخست‌وزیر بود مساجره

بین طرفداران و مخالفین درسی به جیب سید که یکی از نمایندگان دست چپ یادداشتی که در روی میز جلوی صندلیش بود به طرف مخالفش پرتاب کرد و مجلس طوری متشنج شد که رئیس مجبور شد جلسه را ترک کند. از این مناظر زیاد بود. بعد هم افتضاح مالی از سبیل موضوع پر سروصدا

که مبالغه‌آمیز بود که هر داری کرده بود و عده‌ای از نمایندگان پارلمان در آن وارد بودند مجلس را در فکار عمومی بی‌اندازه خفیف کرده بود. من وقتی وجود اینهمه دستجات مختلف سیاسی را که در روزنامه‌های خواندم و در تالار جلسه مجلس از چپ و راست سبب می‌دیدم را می‌دیدم سعی داشتم که جر دستجات چپ و راست را از نظر ایدئولوژی باهم متفاوت بودند تفاوت دسته‌بندیهای متعدد وسط را تشخیص دهم و به نتیجه‌ای نمی‌رسیدم فقط این نتیجه را پیش خودم می‌گرفتم که این دستجات مختلف که گاهی تعداد آنها ۱۰ الی ۱۴ نفر بیشتر نبود، روی منافع خاصی دور هم گرد آمده‌اند و دولتی که باید به اکثریتی مرکب از این گروه غیر متجانس تکیه کند طبعاً نمی‌تواند برنامه قاطع و روشی داشته باشد و در تمام مدت حکومت باید سعی کند هوی وهوس افراد این اکثریت را تامین نماید و از طرفی میل بوزیر شدن بین مجلسیان طوری بود که برای رسیدن به آن دولتها را زودتر ساقط می‌کردند تا در دولت بعدی به مقام وزارت برسند.

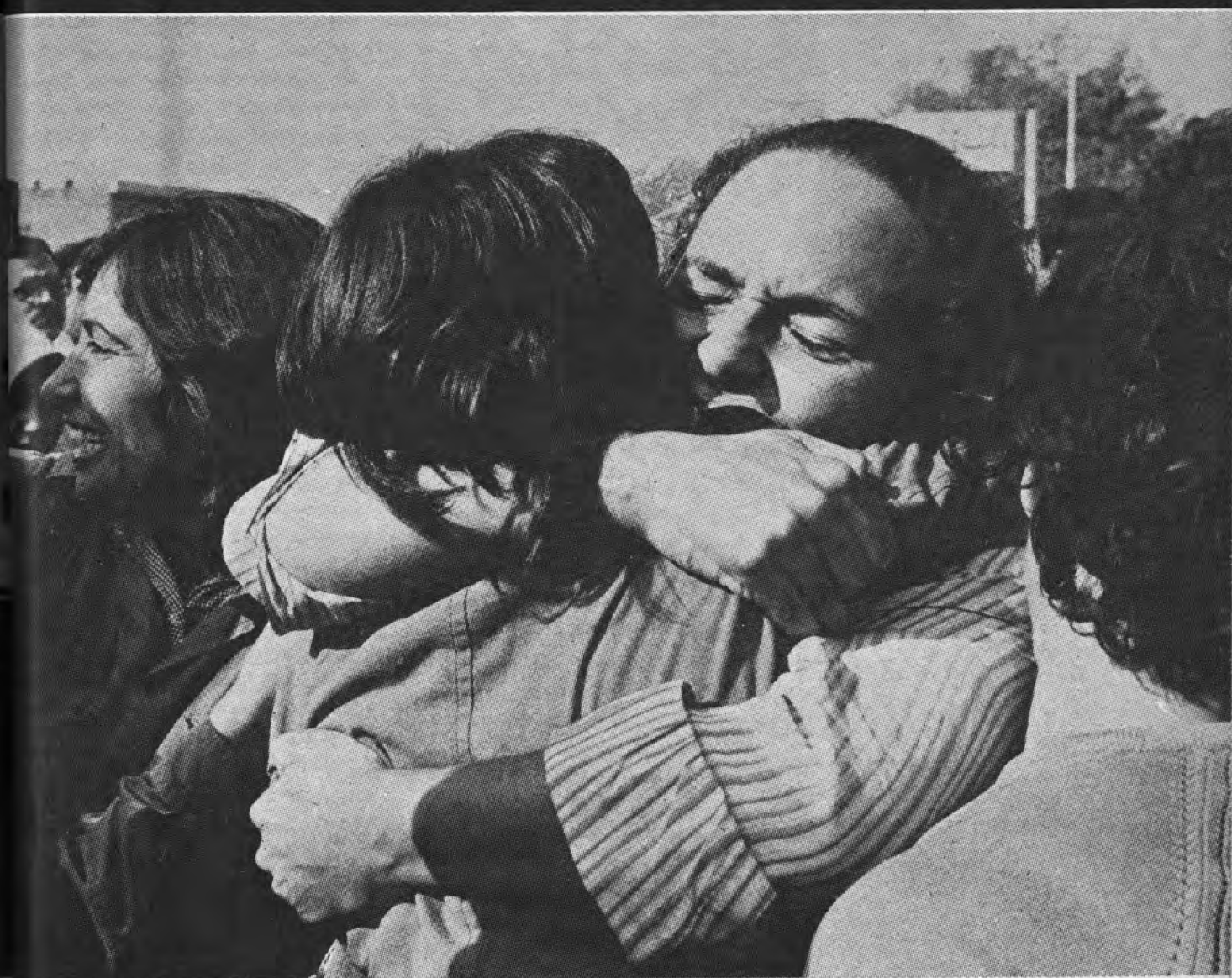
این سبک پارلمان که موجب ضعف دولت و راکد ماندن مسائل اساسی بخصوص مسائل دفاعی فرانسه در مقابل مجهز شدن مرتب آلمان

بود منتهی به شکست فرانسه و تمام عواقب آن گردید و سالها بعد از خاتمه جنگ، فرانسه در هند و چین، الجزیره و نقاط دیگر گرفتار بود. این یادگارهای تلخ سیاستمداران جمهوری سوم و چهارم فرانسه موجب شد که در انتخابات سال گذشته حتی دستجات سیاسی مخالف ژنرال دوگل در نطقهای انتخاباتی بگویند که رجعت به رژیم پارلمانی سابق محال است و باید آن را فراموش کرد. این عقیده اکثریت قاطع مردم فرانسه بود که رژیم پارلمانی سابق محکوم به زوال بوده و باید رویه‌ای اتخاذ شود که پارلمان در عین انجام وظیفه قانون‌گذاری و کنترل اعمال دولت نتواند روی دسته‌بندی و تامین منافع خصوصی عده معینی دولت رافاج کند و برنامه‌های عمرانی و اصلاحی کشور را راکد بگذارد.

بنابراین در کشوری مثل فرانسه که پیشقدم در انقلاب و برقرار کردن رژیم پارلمانی بوده فساد و انحطاط اخلاقی کار را به جانی رساند که مردم از رژیم پارلمانی سرخورده و آماده برای رژیمی شوند که همه‌خوانندگان می‌دانند و محتاج بتوضیح نیست.

از این مقدمه می‌خواهم نتیجه بگیرم در کشورهایی که دموکراسی را از دیگران تقلید کرده‌اند نه فقط اسباب و وسائل اجرای آن را ندارند بلکه در تربیت مردم برای تفهیم معنی آزادی و علاقمند کردن آنها به حکومت دموکراسی هیچگونه کوششی نکرده و برعکس دولت‌ها مجلس‌ها را برای اجرای امیال خودشان بوجود می‌آورند. در نتیجه چون مردم احساس آسایش و وجود عدالت نمی‌کنند این دموکراسی‌های ظاهری از بین می‌رود جای خود را عملاً به رژیمهای خودسری میسپارد

در اغلب این کشورها وضعی که وجود دارد ناشی از آماده نبودن مردم برای دموکراسی واقعی است و در چنین وضعی انتخابات کار دشواری است و من معتقد بوده و هستم که اگر انتخابات صد درصد آزاد عملی نیست لاقلاً انتخابات درست و دور از تقلبات اقتضای آمیزی که در ادوار مختلف دیده‌ایم انجام گردد مشکل اساسی در انتخابات کشور ما این است که دولت مصدر کار برای ادامه حکومت خویش می‌خواهد یک عده از دوستانش را به مجلس بفرستد و متاسفانه با اینکه هر دولتی که انتخابات را انجام داده دیده است که این عمل نتیجه عکس می‌دهد معذالک مجرب نشده و به این ترتیب با آنکه منافع عمومی اقتضاء می‌کند افراد پاک محلی که مورد اعتماد اکثریت افراد حوزه خودشان هستند به مجلس بروند، افراد بی‌صلاحیت آنها در خارج به محلها تحمیل و نتیجه‌ای را بار می‌آورد که دیده‌ایم



یادداشت‌های شب اول آزادی از يك زندانی سیاسی

مگر ما چه کرده بودیم؟

سه‌شنبه شب ، دوم آبان ۱۳۵۷ ،
شبی ماندگار شد . شبی از حکایت سرشار .
شبی از اشک سرشار . اما نه از آن اشکها
که سالها همین آدمها ریخته بودند . اشک
شوق . آنشب ، شب آزادی بود .

از زندان اوین ، قصر ، زندان کمیته ،
اینسو و آنسوی شهر ، از شهرهای دردل
شهرما ، آنجا که نقل مجلسشان دانه‌های
زنجیر است ، تنها می‌رهیدند . نگاهی به
پشت سر ، شب تیره بود . شبهای خاطره ،

شبهای رنج ، روبرو شهری آشوب زده ،
شهری آشوب زده .

«عفو ؟ کدام عفو . ما باید عفو شان
کنیم» بهم می‌گفتند و از یکدیگر جدا می‌شدند .
در سراسر خیابانهای شهر ، چشمهائی از
اشک لبریز در انتظارشان بود چشمهائی که
روزها و روزها آنان را از پشت میله‌ها
نگریسته بود .

زنائی و مردائی که از مالک بی پنجره
زندان پیاده شدند .
- اینجا میدان فوزیه است ، چقدر
عوض شده ...

- میدان ۲۴ اسفند ، همانطور مانده ،
با همان مجسمه‌ها ، خیابان کمی پهن شده ...
- آره ، مگه تو ندیده بودی ، این
همون شهیاده ، دیگه ...
بعضی از استقبال کننده‌ها که دنبال

* پس از ۸ سال و چند ماه وقتی از بند
بیرون می‌آیم ، دلم آزادی را
نمی‌خواست
* عفو . عفو یعنی چه ؟ ما باید آتھارا
بخشیم .



بود . زنك را سرانجام فشار دادم . قلم
داشت از سیتهام بیرون می‌زد . کاش برای
دخترم عروسی خریدم بودم ، اما نه ، دخترم
حالا بزرگ شده : کلاس سوم ، چقدر وقتها
دلش خواسته که پدرش آزاد بود تا به مدرسه
می‌رفت و در انجمن خانه و مدرسه شرکت
می‌کرد باز شد ، خواهر زنم بود ، چند
ثانیه‌یی خیره نگاهم کرد . ساکت . یکهو
فریاد کشید . چند دقیقه بعد ، دخترم توی
بغلم بود ، قلبش مثل گنجشک می‌زد . مادرش
گوشه اتاق با گوشه چارقد اشکش را پاک
می‌کرد سپیده زده بود و ما هنوز نشسته
بودیم ، دخترم توی بغل من خوابش برده
بود ، چند بار از خواب پریده بود و هر بار
محکم مرا بغل کرده بود ، گویی می‌ترسید .
رویا باشد ، اما نبود .
وقتی توی رختخواب دراز کشیدم ، یواش
یواش داشت باورم می‌شد .

آمد که تبریک بگوید . دیدم دلم برای اوهم ،
حتی ، تنک می‌شود . در دلم گفتم ، ما چه
کرده بودیم ؟! ، چه کسی بذر تنفر در دل
آنها و اینک ما ، کاشت .
از میدان ۲۴ اسفند چطور به نارمک
رسیدم ، نمی‌دانم ، برادر یکی از بچه‌ها
آوردمان . من و عباس را . وقتی سر کوچه
عباس را بغل کردم که ببوسمش یادم افتاد
گاهی باهم دعوا می‌کردیم . هردو تا مان گریه
کردیم . گفتم : عباس ، مگه قرار نبود گریه
نکنیم . نگفت قرار مال اون تو بود و رفت .
پشت در خانه ایستادم « آنجا چه خبر
است » ، چراغ روشن بود ...
چیزی به حکومت نظامی نمانده بود .
نزدیک نیمه شب بود . اما من هنوز پشت
در مانده بودم . جرات در زدن نداشتم .
همانطور ایستاده بودم ، بسته‌ام توی دستم

مال زندان آمده بودند ، همان وسط خیابان
عزیزان رها شده را در آغوش کشیدند ،
عزیزانی که يك کوله‌بار مدرسه همراه
داشتند و کوله‌باری از خاطره ها و تنفر
در دل .

چه کسی باور می‌کرد . وقتی برگشتم
و نگاه کردم ، بچه‌ها صف کشیده بودند و
هورا می‌کشیدند و شعار می‌دادند و فریاد
می‌زدند ، باورم شد که آزاد می‌شوم ، اما
دلم نخواست .

چه کسی باور می‌کند پس از ۹ سال
و چند ماه دلم نمی‌خواست آزاد شوم .
حوصله فضای بیرون را نداشتم ، به پشت
سرم که نگاه کردم سالهای عمرم بود ، زندان
بروچرد ، برازجان و ... روزهای شکنجه ،
بازجویی ، روزهای اعتراض ، اعتصاب‌غذا ،
همه و همه از برابرم گذشت . سر پاسبان

کودتاها

و ضد کودتاهای ایران

از انقلاب مشروطیت چندین کودتا و ضد کودتا در ایران روی داده است

- * نخستین کودتا ، علیه محمدعلی شاه بود و به پیروزی مردم انجامید
- * آخرین کودتا در مرداد ۳۲ اتفاق افتاد .

کودتا ، واژه رایج جهان بعد از جنگ جهانی دوم ، که این سالها پس از دست‌اندازی ابرقدرتها به جهان و ترکنازی آنها در پهنه گیتی ، دائم بر روی تلکس خبرگزاریهای جهانی می‌نشیند ویژه کوچک‌ترهاست و ضعیف‌ها ، در دنیای ابرقدرتها هیچگاه این واژه به گوش نمی‌خورد ، مگر در راهروهای تودرتو سازمان های امنیتی‌شان و در کار زمینه چینی برای سایر نقاط جهان ، حتی در کشورهای دست دوم ، یعنی اروپا - چه شرقی ، چه غربی - کودتائی رخ نمی‌داد . اما تا بخواهی در بین ضعیفا و آنهاکه چون شیر نشده‌اند که بخورند . بلکه خورده می‌شوند ، کودتا بود و کودتا . خلاصه «کودتا» واژه خاص امریکای لاتین ، افریقا و آسیاست . در سرزمین ما نیز این واژه گهگاه به گوش خورده است ، گیرم خودمان از کنار آن با نامهای دیگر گذشته‌ایم . اما بهر حال «کودتا» به معنی غربی آن بوده و دیگران این مهر را به ما زده‌اند . این واژه هرازگاه که گوشه‌یی از جهان گرفتار

آشوب ، بحران ، اعتصاب و یا شورش می‌شود ، در شایعات و در تفسیرها به گوش می‌نشیند و از آنجا که وطن مانیز گرفتار چنین روزهایی است ، گاه در تفسیرهایی از این گوشه و آن گوشه جهان که معمولا نفع همه - جز ما - در آن ملحوظ است ، به شکل شایعه یا پیش‌بینی نظامی و غیر نظامی‌اش را برایمان تدارک می‌بینند . . . باری ، ببینیم چندین باری که از ایران خبری با عنوان کودتا در جهان پیچیده و یا در داخل فراگیر شده ، چه دفاعی بوده ، یا این توضیح که جز انقلاب مشروطیت ، کودتای ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۳۲ بقیه کوچک‌اند و موجی گلدا بوده‌اند . و تنها اینهارا در تاریخ به عنوان کودتا یا ضد کودتا شناخته‌ایم .

در تاریخ معاصر ایران ، یعنی پس از استقرار مشروطیت در ایران ، که انقلابی بود و کودتایی نبود و هرچه بعضی مفسران کوشیده‌اند که به آن ونک غربی یا شرقی بدهند ، موفق نشده‌اند و قیامی ملی بوده است ، از قلب کوچه و بازار برخاسته و از



سرهنگ فولادین



محمد ولی خان سپهسالار



اعلی‌حضرت شاهنشاه فروز

خروش ستارخان و باقرخان و سیدین مایه گرفته و بعد حوادثی که ایان ده استبداد صغیر محمدعلی شاه شد نیز می‌تواند کودتای به حساب آید .

در آن کودتا که به خلع محمدعلی شاه قاجار از سلطنت و تصرف پایتخت انجامید، قوای انقلابی ایران مرکب از طوایف بختیاری به سرکردگی حاجی علیقلی خان سردار اسعد و تفنگچیان گیلانی زیر سرپرستی ولیخان مرکز آمدند و پس از عبور از خط نظامی شمال سپهسالار ، که از جنوب و شمال به سوی شهر ، در یوسف‌آباد وارد شهر شدند .

ساعتی بعد ، کمیته‌یی با شرکت بزرگان و رجال قاجار و سران مشروطه خواه تشکیل شد و آن مستبد را از سلطنت خلع و احمدشاه دمکرات و سلیم‌النفس را به جایش نشانندند . عضدالملک ، رئیس ایل قاجار به نیابت سلطنت رسید .

پس ، این نخستین قیام ایرانیان ، که در فاصله کوتاهی پس از انقلاب مشروطیت صورت می‌گرفت ، با پیروزی کودتاگران به پایان رسید .

کودتای ۱۲۹۹

دومین کودتای تاریخ ایران که می‌توان حرکت اصلی نامش نهاد، گرچه در هنگام به نمر رسیدن خود چیزی را از اساس دیگر نون نکرد، ولی چهره‌یی را از کمنا می به سطح رجال رساند و وارد هیات حاکمه کرد که بعداً از راهی که توسط همین کودتا هموار شده بود، سلطنت قاجار را انقراض بخشید و سلسله‌یی تازه شروع کرد .

کودتا در سوم اسفند ۱۲۹۹ رخ داد. دوهمان سالها و تاه سال بعد هم این حادثه به نام کودتای سید ضیاء (طباطبائی) معروف بود. ولی بعداً به عنوان کودتای رضاخان شهرت گرفت و ماند، چرا که پیروزمند اصلی او بود و او بود که بعداً در اطلاعیه‌یی که قدرت‌ش را به

رخ می‌کشید فریاد برداشت «من کودتا کردم». در آن شب، سید ضیاءالدین طباطبائی روزنامه نویس جوانی که از بیرون مرزها آمده بود و خیال اصلاح طلبی دسر داشت، به پشتیبانی رضاخان که قوای قزاق را زیر فرماندهی داشت تهران را فتح کرد و فرمان نخست‌وزیری گرفت و رضاخان سرتیپ را به وزارت جنگ منصوب کرد .

در شب سوم اسفند ، کودتاگران شهربانی ، پست و تلگراف و تلفن و دیگر مراکز حساس تهران را اشغال کردند و مخابرات را زیر کنترل گرفتند و گروهی زیادی از صاحب نامان آن دوران را بازداشت کردند .

در میان بازداشت شدگان ولیخان سپهسالار ، یعنی عامل اصلی کودتا علیه محمدعلی شاه و سرتیپ پولادی عامل کودتای بعد از ۱۲۹۹ نیز بودند .

در پی این کودتا کلنل کاظم خان سیاح به فرمانداری تهران گماشته شد و سرپاس مختاری که بعد ها مرد قدرتمند دوران رضا شاهی شد ، مرد رزم و بزم ، با اختیارات تام به کفالت شهربانی کشور .

سید ضیاءالدین در پی این کودتا فرمانی گرفت که در آن بر بی‌لیاقتی رجال کشور تاکید شده بود و او مامور بود که اوضاع نابسامان مملکت را سروسامانی بخشد . اما کابینه کودتا بیش از ۹۲ روز دوام نیاورد و روز چهارم خرداد ۱۲۰۰ که شاه از مشیرالدوله دعوت به تشکیل کابینه کرد او در پاسخ گفت «هنوز مرکب فرمانتان که رجال را بی‌لیاقت خواندید ، خشک نشده چطور ما دوباره لایق شدیم!» و به این ترتیب سرباز زد. و سرانجام روز نهم خرداد قوام السلطنه که به زندان افتاده بود به ریاست وزرایی رسید و نخستین جلسه‌یی که برپا داشت نیز بردن رجال زندانی باهمان لباسهای زنده زندان به حضور شاه بود، که از جانب آنان عین‌الدوله جبارمستبد

معروف سخن گفت و نطق معروفی کرد ، سردار سپه نیز درحالی که سوار رولزرویسی بود که دولت کودتا از نصرت‌الدوله گرفته بود، عبدالحسین میرزا فرمانفرما (پدر نصرت‌الدوله) را از زندان با خود آورده بود و در جمع ، روبرو قوام السلطنه نشسته بود . همین قوام السلطنه بعداً نخست وزیر رضاشاه شد که هیچ ، در دوران پسر او (شاهنشاه آریامهر) نیز کابینه‌ها داشت!

نطق عین‌الدوله و کابینه قوام السلطنه و تبعید سید ضیاءالدین در حقیقت پایان کودتا بود. و سید ضیاءالدین خیالهایی که در سرداشت را نیز با خود برد اما پشتیبان اصلی او ، رضاخان ماند و از مواهب آن کودتا بخوبی بهره گرفت .

کودتاهای دیگر

از این زمان ، تا آغاز سلطنت رضاشاه ، کودتاهای پراکنده بسیاری از اینسو و آنسوی کشور رخ داد که چون ایرانگیر نبود ، تنها استانهایی را دربر می‌گرفت و ناموفق بود، اما گاه از تمایلات میهن دوستانه برگزارکنندگان آن مایه گرفت . در راه این کودتا ها یا به قول بعضی مورخان شورش‌ها - بسیاری از افراد میهن پرست نیز جان دادند کلنل محمدتقی خان پسیان ، رادمرد شیردل. میرزا کوچک خان ، سردار جنگل و خیابانی از آنجمله‌اند .

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

کودتای ۱۲۹۹

از حکومت قوام السلطنه نگذشته بود که در تهران شایعه‌ی قوت‌گرفت کودتا و توطئه برای ترور قوام السلطنه و سردار سپه و گروهی دیگر از دولتیان . شایعه با اطلاعیه دولت شکل واقعیت به خود گرفت . در اطلاعیه گفته شده بود: برای استحضار عامه اعلام می‌دارد که در تعقیب اقرار اشخاصی که مأمور سوء قصد به دونفر از اعضای محترم دولت حاضر بودند ، کشف توطئه و دسته‌بندی (کودتا) مفصل و خطیری گردیده و مباشرت و ریاست ظهیرالاسلام و مشارالملك در این دسته‌بندیها و اقدام به این سوء قصد به موجب دلایل و امارات کثیره و اقرار صریحه خود ظهیرالاسلام محقق گردیده است...

در کتاب تاریخ کودتای ۱۲۹۹ نوشته حسین مکی آمده است که ظهیرالاسلام ، ضیاءالسلطان، میرزا احمدخان، عون السلطنه رهبر ، سالار منصور قزوینی ، هشترودی، میرزا احمد تنکابنی ، معدل‌الملك شیرازی، مشاور اعظم ، مشارالملك و نیرسلطان از جمله دستگیرشدگان بودند . ظاهراً کودتاگران قصد داشتند باکشتن قوام السلطنه و سردار سپه حکومت را در دست گیرند . یکی را از میان خود به ریاست وزرا انتخاب کنند که با دستگیری عاملان و تیرباران سه تن از آنها کودتا با شکست مواجه شد .

بعدها عامل اصلی کودتا ظهیرالاسلام چون هم از روحانیان خوشنام بود و هم منتسب به دربار آزاد شد .

کودتای لاهوتی

این کودتا را پاره‌ی عصیان و بعضی جنبش انقلابی می‌خواندند .

عامل این کودتا يك افسر ژاندارم به نام لاهوتی بود که در زمان جنگ جهانی اول نیز یکبار قیام کرده بود و غیباً به اعدام محکوم

گاه نیز حوادثی نام کودتا گرفت و از سوی دولت و حکومت نیز این لقب به آنها اهدا شده که کوچک بودند و تا وطنه واژه مناسب‌تری برای آنهاست . از آنجمله «کودتای کمپته سری» .

در نیمه‌های سال ۱۳۰۰ تازه چند ماهی



سید ضیاء طباطبائی



حاجی علی قلیخان اراد

شده بود، در نتیجه به آلمان پناه برده بود، او در ۱۳۰۰ در زمانی که حاج مخبر السلطنه هدایت استاندار آذربایجان بود، به تبریز وارد شد و به وساطت حاجی بخشیده شد و به ژاندارمری وارد شد و به معاونت نیروی نظامی که زیر نظر سرهنگ پولادین بود، رسید. در همین زمان گروهی از افسران که از بی نظمی سپاه به جان آمده بودند و از اختلاف شدید بین رضاخان با مجلس و ملیون نیز باخبر شده بودند و هم از تندروها و یکه تازهای سردار سپه بیمناک، دست به شورش زدند و کودتای را پی ریختند، نخست نمایندگان به تبریز فرستاده موافقت ملیون شهر را جلب کرده، سپس نقشه ریختند که تبریز را تصرف کنند و سپس به سوی تهران به راه بیفتند. این گروه پس از گرد آوردن بسیاری از افسران همقطار خود، به یک انتخابات آزاد برای برگزیدن رهبر خود پرداختند و از سران شباه یاور لاهوتی را که ترسو و جاه طلب و غیر قابل اعتماد بود برگزیدند.

آنها ابتدا ماژور پولادین و یارانش را دستگیر کردند، سپس در جنگ پیروز شده، حاج مخبر السلطنه استاندار و سرهنگ شهاب

نیز در تبریز دستگیر شدند. دسته دسته ملیون نیز به آنان پیوستند. کودتای آنان بسرعت پشتیبانی‌هایی در زنجان و قزوین جلب کرد. حتی از تهران نیز خبرهای خوش می‌رسید که ...

حادثه‌یی در اردبیل همه‌ی خوابها را پریشان کرد، دوائر غارت بی‌موقع اترپاد اردبیل که به یکی از روستاهای مجاور حمله‌ور شده بود، تیراندازی آغاز شد و آنقدر وسعت گرفت که سلطان توج میرزا از رهبران اصلی عصیان را که فرماندهی نظامی را به عهده داشت، بخود خواندند در آنجا او به خاک و خون

افتاد و لاهوتی که به بی‌لیاقتی مشهور بود، جنبش را رها کرد و در حالی که قوای دولتی نقشه فرار از آذربایجان را می‌ریخت، او به روسیه گریخت و بقیه سران نهضت در دادگاهی توسط سرلشکر زاهدی محاکمه شدند و به مرگ یا حبس رسیدند و پرونده این کودتا نیز بسته شد. آنها به علت شکست از داخل.

توطئه لهاک

ماهی از حادثه لاهوتی نگذشته بود که در خرابان لهاک خان که از منسوبان خاندان پهلوی بود و پادارجه نایب اولی در لشکر شرق خدمت می‌کرد، خیال کودتا به سرش زد، به مرآه تپه رفت و با سربازانش به خلع سلاح پست‌های دولتی و گسترش منطقه زیر نفوذ خود پرداخت، اما در نخستین جنگ با قوای دولتی منهدم شد و به خاک روسیه پناه برد. در عشق‌آباد پس از خلع سلاح او و افرادش آنان را به جانی دور فرستادند و دیگر کسی را از آنان خبری نیست.

و این درست چند روز پیش از کشف توطئه پولادین (سرهنگ فولادی) است که خیال کودتا داشت، (با اینچنین وانمود شد).

او که آجودان مخصوص سردار سپه در مقام فرماندهی کل قوا را داشت ظاهراً در پی سخن‌چینی رقیبان نظامی‌اش مورد سوء ظن قرار می‌گیرد و از سر انتقام‌جویی نقشه قتل رضاخان را در سر می‌پروراند و به روایتی چون از شخص رضاخان بیم داشته کودتایی را طرح می‌یزد که یکی دو غیر نظامی از جمله دو انگلیسی نیز با او همراه بوده‌اند، اما کودتا فاش می‌گردد، در نطفه خفه می‌شود و سرهنگ پولادی اعدام.

کودتای افسران جوان

آخرین طرح کودتای نظامی که در دوران

سلطنت رضاشاه رخ داد که صورت یک کودتای نظامی را داشت، کودتای افسران جوان بود، آنها قصد آن داشتند تا رژیم توتالیتر و یک‌حزبی بر سر کار آورند، با اساسی مایه گرفته از نهضت‌های تندرو ناسیونالیستی.

رهبر این کودتا محسن جهانسوزی، نویسنده و مترجمی مبرز بود که به اعدام محکوم شد. در تاریخ آمده است که پس از تیرباران او، برای رضاشاه گزارش کردند که: وقتی در ساعت ۱۱:۳۰ صبح ۲۲ آذر ۱۳۱۱ در اراضی کاظم‌آباد خرابه شمال شرقی با حضور دادستان ارتش و سرگرد والی‌نابنده لشکر ۲ پادگان مرکز و دکتر خسرو خاورپوشک قانونی او را به میدان تیر بردند، از بستن چشم‌هایش جلوگیری کرد. وقتی جلوجوخه آتش قرار گرفت فریاد برداشت: زنده باد ایران، که گلوله‌یی به او خورد، اما صدایش باز برخاست که «پاینده ایران» که گلوله‌های بعدی راه‌گلویش را بست.

گفته شد وقتی این گزارش را سرتیپ فیروز رئیس دادرسی ارتش معروض داشت، رضاشاه آنچنان متأثر شد که دادستان ارتش را برکنار کرد.

و این بود تاریخ کودتاهای دوران پهلوی اول، در زمان سلطنت شاهنشاه آریامهر غائله آذربایجان و ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ را کودتا و ضد کودتایی دانست که در شماره بعد به آنها می‌پردازیم. جز اینها بقیه حوادثی که رخ داده نه عنوان کودتا دارد نه آنچنان مهم بوده است.



پلیس فیلیپین
کشتار می‌کند :
حکومت نظامی

حکومت نظامی ، راهی برای مقابله با ناآرامی

در کشور های متفاوتی چون ایران ،
نیکاراگوئه ، رودزیا در ماه گذشته نخستین
واکنش هر سه حکومت در برابر اوضاع
فوق‌العاده داخلی برقراری حکومت نظامی
بود . در رودزیا این خبر تازه‌یی نبود ، زیرا
این کشور از شش سال قبل یعنی از آغاز
جنگ های چریکی زیر کنترل نظامی قرار
داشت .



در نیکاراگوئه برقراری حکومت نظامی صرفاً نشانه وضع مایوس کننده سوموزا رئیس جمهوری این کشور بود. یک بازرگان هل نیکاراگوئه می‌گفت: در حکومت نظامی در این کشور تنها به مفهوم اجازه داشتن کشتن است»

ترجمه تعریف‌های حکومت نظامی متفاوت است اما به طور کلی مفهوم آن چیزی بیشتر از حکومت ارتشی‌هاست. در بیشتر موارد حکومت نظامی پاسخی است به وضع فوق‌العاده منطقه‌ای و یا کشوری که در خلال آن تضمین‌های قانونی به حالت تعلیق درمی‌آید و کنترل کشور از دست غیر نظامیان گرفته می‌شود و به نظامیان سپرده می‌شود.

حکومت نظامی عموماً چیزی جدی‌تر از یک حالت فوق‌العاده و اضطراری است و نیز قوانین آن شمول بیشتری از این دارد که صرفاً افراد را بدون حکم بازداشت به عنوان یک اقدام محتاطانه دستگیر کنند. حکومت نظامی شیوه‌ای است ناظر بر دو جنبه‌ی سیاسی و روانشناسی و بر این امر دلالت می‌کند که قدرت از ماشه تفنگ آغاز می‌شود. «فاروق حسن» دانشمند حقوق‌دان پاکستانی که در حال حاضر در دانشگاه آمریکایی واشنگتن تدریس می‌کند می‌گوید: حکومت نظامی یک حربه سیاسی است که به مردم نشان دهد رژیم‌ی که بر سر قدرت است هر قدر هم در میان افراد جامعه محبوبیتی نداشته باشد باز از پشتیبانی ارتش برخوردار است.

در بریتانیا قانون حکومت نظامی در سال ۱۶۲۸ لغو شد گرچه در دوران کنونی دولت بریتانیا گهگاه به ویژه در مستعمرات از مقررات اضطراری استفاده می‌کند. البته آنطوری که یک حقوق‌دان بریتانیایی می‌گوید این مقررات بر طبق داده‌های سیاسی برای هر منطقه متفاوت است بنابراین کمیسراین مناطق گاه وظایف قوه قضائیه را نیز برعهده دارد قوانین بازداشت‌های پیشگیرانه به صورت بخشی از میراث استعمار درآمده است. مقررات اضطراری نخستین بار در ۱۹۲۰ وضع گردید و ارتش بریتانیا در ۱۹۷۳ در ایرلند شمالی آن را به کار گرفت. اما بریتانیا در خود خاک انگلستان حتی در خلال بدترین ایام جنگ جهانی دوم از حکومت نظامی استفاده نکرد. نظر انگلیسی‌ها لااقل از ۱۶۲۸ به بعد چنین بوده است که حکومت‌ها باید قدرت حفظ نظم را داشته

باشند اما ترجیح می‌دهند که از قدرت بیش از حد ضرورت استفاده نشود.

در آمریکا حکومت نظامی به‌طور مشخصی در قانون اساسی ذکر نشده است. در پرزیدنت واشنگتن پس از آنکه قوایی را برای سرکوبی عاملان شورش ویسکی در ۱۷۹۴ گسیل داشت تصمیم گرفت استفاده از قدرت نظامی را محدود کند و دستور داد تمام شورشیان به جای آنکه به دادگاه‌های نظامی تحویل داده شوند در دادگاه‌های غیر نظامی محاکمه شوند. اما پرزیدنت لینکلن در خلال جنگ داخلی که تلاش می‌کرد، یکپارچگی کشور را حفظ کند دستور داد عده‌ای را به عنوان اقدامی پیشگیرانه دستگیر کنند و نیز هزاران نفر از جمله صدها نفری که در جریان آشوب‌های خونین مشمولان در نیویورک و سایر نقاط دستگیر شده بودند در دادگاه‌های نظامی محاکمه شوند. و این امر عملاً برقراری یک حکومت نظامی بود.

قاضی راجر تانی در یک داوری تاریخی حکم دادگاه نظامی را مبنی بر این که فردی به نام «جان مریمن» بخاطر همدردی با جنوبی‌ها خان‌سب باسب سمرق، فاضی ناپ اعلام کرد لیکن در صدد آن بوده اسب که قانون «جیب افراد با حکم بازداشت» را به حالت تعلیق درآورد و در حالی که قانون اساسی به صراحت می‌گوید: رئیس جمهوری چین اختیاری ندارد. پس از آن در مورد یک محاکمه دیگر مربوط به زمان جنگ داخلی دیوان عالی آمریکا محاکمه یک مجرم سیاسی بنام «لابمدین میلیکان» را از سوی دادگاه نظامی بی‌مورد دانست و چنین استدلال کرد که وی می‌باید در دادگاه غیرنظامی محاکمه می‌شد. دولت‌های جهان سوم عناوین مختلفی را برای اعمال قدرت اضطراری خود به کار می‌گیرند.

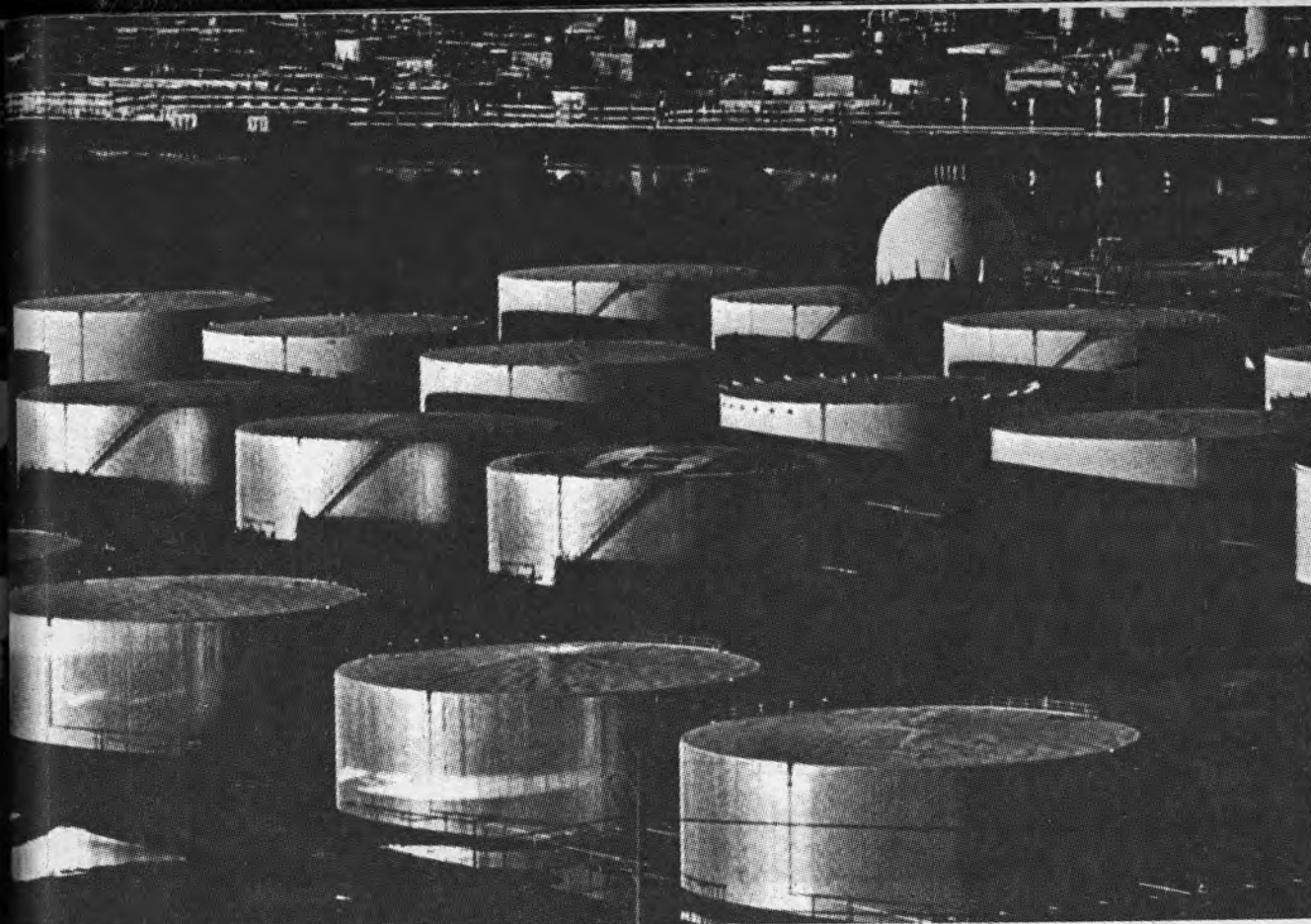
در فیلیپین از ۱۹۷۲ یک حکومت نظامی کامل وجود دارد در آن سال پرزیدنت «فردیناند مارکوس» صدها تن از مخالفان را دستگیر کرد و از آن زمان کشور تنها از طریق فرمانهای وی اداره می‌شود.

پروفسور «توماس فرانک» استاد دانشکده حقوق دانشگاه نیویورک اساس این استدلال را چنین توضیح می‌دهد که بنظر مارکوس به حالت تعلیق درآوردن حقوق سیاسی راهی برای افزایش حقوق اقتصادی است. حکومت نظامی تاکنون مارکوس را بر سر قدرت نگهداشته است اما به اقتصاد رونق چندانی نداده است!

«بارک چونک‌هی» رئیس جمهوری کره جنوبی و برای سرکوبی ناراضیان دوبار از حکومت نظامی استفاده کرده است.

تایوان، هرگز حکومت نظامی برقرار نکرده است اما به موجب وضع فوق‌العاده «سی‌ساله» دولت می‌تواند: کسانی را که مظنون به مخالفت هستند، دستگیر کند. و در دادگاه‌های مخفی نظامی محاکمه کند. در خلال نخستین سال پس از سرنگونی سالوادور آلنده رئیس جمهوری مارکسیست شیلی نزدیک به ۲۳ تن ناپدید و یا کشته شدند. گرچه اکنون وزیران کابینه پاکستان را غیرنظامیان تشکیل می‌دهند اما یک حکومت نظامی به رهبری ژنرال ضیاءالحق کشور را اداره می‌کند نیجریه، غنا و سودان همگی دارای رژیم‌های نظامی هستند اما در آن کشورها هنوز قوانین متعارف حقوقی رعایت می‌شود.

حتی در اوگاندا ای‌دی‌امین، دادگاه‌های غیرنظامی به کار خود مشغولند، گرچه قضائیه که خلاف خواسته پدر عظیم‌الجثه (امین) رای بدهند در رود نیل شناور خواهند شد! حکومت نظامی تنها هنگامی مفهوم دارد در کشوری به کار رود که در آن حداقل به‌طور تئوری به حمایت از حقوق بشر احترام گذارده شود. در چین، حکومت نظامی وجود ندارد اما توده مردم از بیشتر حقوقی که حکومت نظامی آنرا سلب می‌کند بی‌بهره‌اند. در شوروی اقتدار غیر نظامی در حزب کمونیست به عنوان قدرت فائمه مجسم می‌شود. این کشور دارای سیستم پیچیده دادگاهی است و توجه زیادی به آنچه «مطابقت قانون با سوسیالیست» نام دارد، می‌شود، اما این امر را نباید با تعریف غربی «حکومت از قانون» یکجا دانست. همانطوری که آندره ویشینسکی بنیانگذار سیستم قانونی استالین در ۱۹۳۷ نوشت. قانون رسمی باید از قانون انقلاب تبعیت کند. این اظهار نظر قضایی سودمند، حزب کمونیست را قادر می‌سازد به میل خود در روند قانونی دخالت کند اما هرآنچه در شوروی اتفاق می‌افتد برحسب حکومت نظامی ندارد بنابراین درحالی که قانون اساسی شوروی بیشتر حقوق انسانی را محترم و محفوظ می‌دارد اما واقفیت امر چیز دیگری است پروفسور حسن می‌گوید. وقتی شوروی‌ها در ۱۹۶۸ وارد پراگ شدند من آنجا بودم و به چشم خود دیدم که مردم به طرف تانک‌ها گوجه‌فرنگی پرتاب می‌کردند. ولی به‌رحال: «آنجایی که زور حکمفرما باشد از قانون کاری ساخته نیست.»



دردسرسر دلارهای نفتی

دگلهای نفت ، انبارهای پراسلحه و جنون پیشرفت همراه وحشت از کمونیسیم خطوط اصلی چهره ایران و کشورهای عربی صاحب نفت

* حکومتهای تازه به پول رسیده غوغائی از طرحهای تولیدی و بی فایده و پرهزینه به راه انداختند .

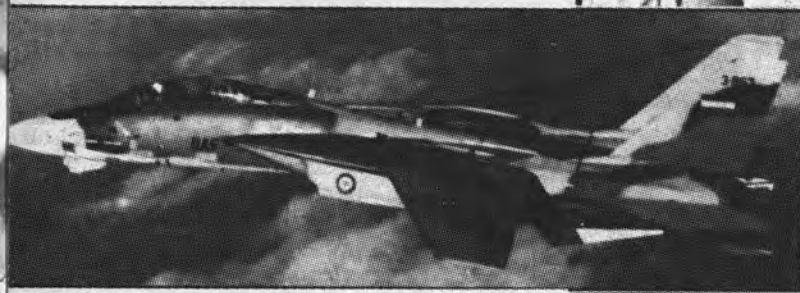
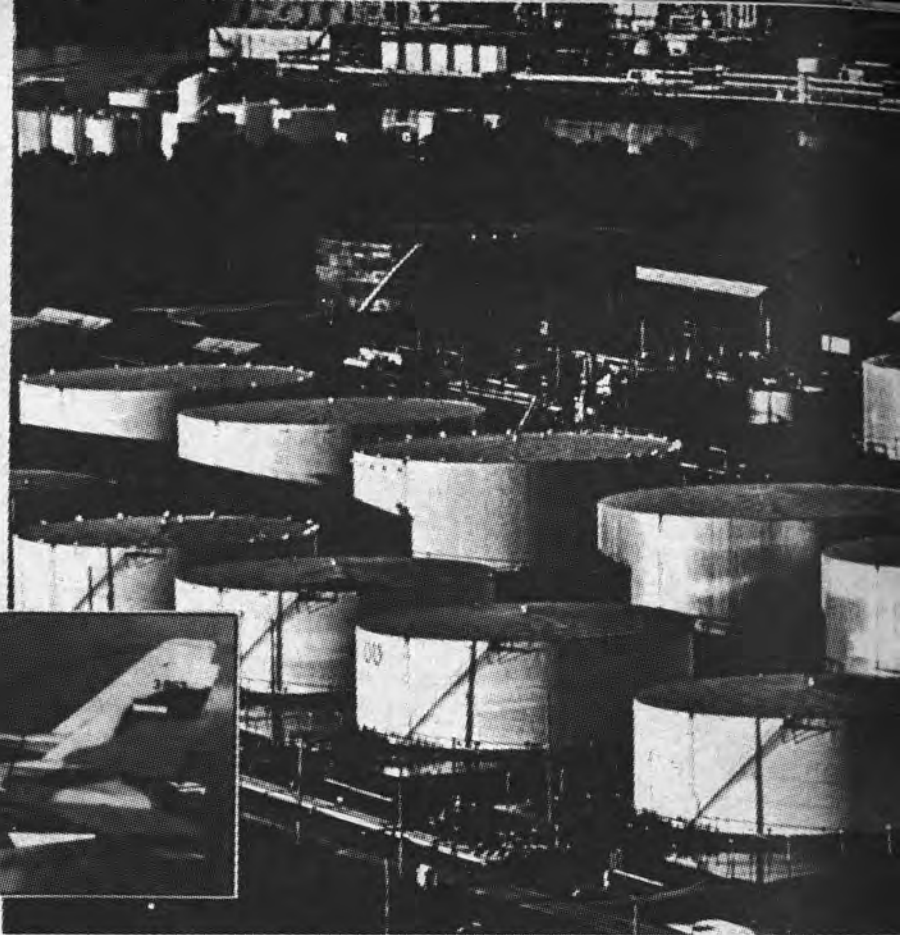
* ایران ، سعودی ، کویت ، عراق ، بحرین و... دچار عوارض بیماریهای نوکیستی شده اند .

انداختن سرمایه های کلان در سرزمین های بی حاصل و کم جمعیت همیشه هم کار ساده ای نیست . و پاره ای دیگر ، نیز آن چنان پول های هنگفتی صرف خرید اسلحه می کنند که به ناچار برای اداری امور کشورشان بایستی به گرفتن وام توسل جویند . در حقیقت بالا رفتن سرسام آور بهای نفت بعد از جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل بود که این رونق فزون از اندازه را در کارانه های خلیج فارس باعث آمد . در پی بالا رفتن بهای نفت میلیون ها دلار بوا به کشور هائی س از بر شد که بسیاری از آنها فاقد بندرگاه هاء ، سیستم حمل و نقل امروزی و کارگران ماه بده و از سوء کسان اداره می شدند

ثروت فراوان امواج تکان دهنده ای درسراسر اطراف خلیج فارس پراکنده و نه تنها سبب برخورد های اجتماعی و نا آرامی های سیاسی شده بلکه تباهی و اتلاف درآمد غیر قابل تصویری نیز به بار آورده است . صحرائی که زمانی شترها بوته های کم پشت خار را در آنجا می چویندند اینک «بولدوزر» های سنگین آن رامی کوبند تا برای ایجاد شهرهای بزرگ ، خانه ها و اداره های مجهز به تهویه مطبوع ، و فرودگاه ها و کارخانه ها آماده اش سازند . آداب و رسوم قدیمی و حتی خود «اسلام» بسراثر طوفان نیرومند دگرگونی به لوزه درآمدی است : باره ای از رهبران کشور های اطراف خلیج فارس بدین نتیجه رسیده اند که به کار



بنادرکش خریدهارا ندارند- بوشهر (ایران)



یکی از مصارف دلارهای نفتی است



خیابان درکویت ، بر از اتومبیلهای بزرگ، و ساختمانهای غربی



بودجه‌ی برخی از طرح‌های توسعه‌مورد بحث به طرز باورنکردنی بالا بود. به‌عنوان مثال عربستان سعودی یک برنامه‌ی عمران پنج‌ساله به مبلغ ۱۴۳ میلیارد دلار در دست اجرا دارد. اما در مقابل، کشورهای چین (عراق) ثروت خود را با احتیاط خرج می‌کند.

مهندسی، فن‌کاران، کارگران ماه و دیگر خازنهانی که می‌خواهند از این ثروت کلان اندوخته‌ای برجیب زنند به سوی سرزمین‌های با شده سرازیر شدند و هم‌اکنون اندیشه‌های درگاه‌ها به ارمغان آوردند که به سخته‌بنیاد های سنتی این جوامع را به آهوزن کشیدند.

که از تربیت و دانش لازم برای به‌کار انداختن این‌همه ثروت هنگفت، بهره‌ای نداشتند. دولت‌های این کشورهای تازه به پول رسیده برای وارد کردن مملکت خود به دنیای قرن بیستم برنامه‌های «توسعه» بزرگی را آغاز کردند. بدین‌گونه بود که



عراق به جای شرکت در این سمت، دیوانه‌ار، به امروزی کردن بنیاد های کشاورزی خود پرداخته است. صنعت در عراق تا آن اندازه توسعه داده می‌شود که کشور بتواند آن را جذب بکند.

در دیگر کشور های کرانه‌ی خلیج فارس اشتباهها پشت سرهم تکرار شده و میلیون‌ها دلار به هدر رفته است. در این کشورها «تورم» بیداد می‌کند، برنامه های صنعتی به طرز بی‌نتیجه پشت سرهم ردیف شده و حضور نیروی انسانی بیگانه ناآرامی آفریده است.

عجله کار شیطان است

برنامه ریزان کشور های ثروتمند شده از راه نفت، با آگاهی به اینکه چاه های نفت سرانجام روزی خشک خواهند شد، درصدد بودند صنایع و تاسیسات دیگری به وجود آورند که در آینده جای درآمد های ناشی از انرژی را بگیرد. ولی در نتیجه‌ی شتابی که آنان در این راه داشتند اغلب اوقات طرح‌هایی مورد تصویب قرار گرفت که تفکر کافر روی آنها نشده بود و با نیاز های کشور هماهنگی

نداشت.

« یوسف احمد شیراوی وزیر عمران و صنعت بحرین می‌گوید: « ما چاره‌ی دیگری نداشتیم جز اینکه با خرید پیش برویم. ما بایستی پولمان را دوباره با سرعت به جریان می‌انداختیم و کمره غرب از نظر اقتصادی متلاشی می‌شد و سپس ماهنگی راهمان را ادامه می‌دادیم و همان اشتباه ها را تکرار می‌کردیم». از جده تا آبادان تمام بندرها پر از کشتی‌است. کشتی‌هایی که بعضی از آنان حامل کالاهای پربهائی است امکان دارد ماه‌ها برای تخلیه‌ی بار در انتظار بمانند. و زمانی که این کالاها به ساحل می‌رسند معمولاً وسایل حمل و نقل مناسب و کافی برای نقل آنها به نقاطی که برای اجرای برنامه های توسعه در نظر گرفته شده است، وجود ندارد. تمام این عملیات سبب انتقاد های گسترده‌ای شده حاکی از اینکه برنامه های مربوط به صنعتی کردن کشوری نفتی فاقد هماهنگی است.

یک دیپلمات امریکائی در بحرین می‌گوید:

« این دیوانگی است، ظرف دهمال همتی این کشورها در زمینه های تخصصی مشابه بایکدیگر به رقابت برخوانند خواست». بسیاری از طرح‌ها در کشورهای مورد بحث با تحمل زیان‌هایی سنگین پیش می‌رود. به‌گفته‌ی افراد آگاه‌یک تعمیرگاه بزرگ کشتی در دبی سالیانه نزدیک به یکصد میلیون دلار زیان خواهد داد و دلیل آن این است که بحرین نیز هم‌اکنون سرگرم ساختن تعمیرگاهی به همان اندازه است و یکی دیگر نیز قرار است در امارت «عجمان» ساخته شود. درحالی‌که یک مجموعه‌ی ذوب آلومینیوم در بحرین ضرر می‌دهد واحد های دیگری از این مجموعه در ایران، عربستان سعودی و چند امارات عربی کرانه‌ی خلیج فارس طرح‌ریزی شده است. ایران، عراق و قطر همه سرگرم ساختن کارخانه‌ی فولاد هستند.

ظرف چند سال آینده امارات عربی متحده بین‌المللی در حال کار خواهد بود. امارت «شارجه» برای ساختن ۴۳ هتل مجلل برنامه ریزی کرده بود ولی بعد از ساخته شدن هشت تا

از آنها ، بقیه به دلیل نبودن مسافر از برنامه حذف شد.

مجتمع های پتروشیمی هم اکنون در ایران ، عراق ، کویت ، عربستان سعودی و امارات عربی متحده در حال تاسیس است . شیروای در ادامه ی حرف هایش می گوید: « ما همه دارای مسائل مشترکی هستیم و این مسائل عبارتند از : انرژی ارزان ، نبودن نیروی انسانی و آب و هوای مشابه . این بدان معنی است که ما باید در پی طرح های مربوط به تقویت سرمایه باشیم.»

مسئله ی کارگران مهاجر نیز یکی دیگر از دغدغه هاست . امارات عربی متحده (یو-آ-ای) دارای ۱۶۰ هزار نفر جمعیت محلی است ولی برای اجرای طرح های خود نزدیک به ۶۰۰ هزار نفر کارگر وارد کرده است . بحرین با برخورداری از ۱۸۰ هزار نفر جمعیت ، یکصد هزار خارجی را در خود جای داده است . عربستان سعودی با جمعیتی در حدود ۶٫۴ میلیون نفر ۱٫۵ میلیون کارگر از کشورهای دیگر آورده است و برای تکمیل برنامه های عمرانی اصلی خود به ۵۰۰ هزار نفر دیگر نیازمند است .

این کارگران بیشتر آسیائی هائی هستند که در اردوگاه های کثیف و نامرتب زندگی می کنند . آنان برای به دست آوردن شرایط زندگی بهتر گاهی حتی به وحشیگری و خشونت متوسل می شوند . چندی پیش در عربستان سعودی برای خواباندن شورش کارگران کره ای از نیروهای نظامی کمک گرفته شد و در کویت زمانی عده ای از کارگران هندی شورش به راه انداختند و دفاتر شرکت را غارت کردند .

بهمانان ناخوانده

در این کشورهای اسلامی فلسطینی ها مشکلات ویژه ای به وجود آورده اند . کویت حدود نیم میلیون نفر تبعه و تقریباً همین اندازه نیز کارگر خارجی دارد که نیمی از این عده ی آخری را فلسطینی ها تشکیل می دهند . اینان حق ندارند برای خود زمین بخرند ، شغلی بگیرند و یا تبعه ی کویت بشوند.

ولی باز بیم آن می رود که در صورت کنار گذاردن فلسطینی ها از هرگونه موافقت نامه ی صلح اعراب با اسرائیل ، فلسطینی های ساکن کویت در دسرا ایجاد کنند و یا حتی برای تصرف این کشور کوچک بکوشند.

در این میان دولت بحرین از ورود فلسطینی ها به خاک خود جلوگیری می کند.

مسئله این است که خارجی ها اغلب ، «تابو» های محلی را نقض می کنند . ژوئن گذشته دو انگلیسی به خاطر ساختن و فروختن آبجو شلاق خوردند و از عربستان سعودی اخراج

دلاری های نفتی در عربستان

شدند. دو هفته بعد از آن دو انگلیسی دیگر نیز به خاطر گذراندن «پیک نیک» با یک مهماندار مصری اخراج شدند. برابر قانون اسلام بودن یک مرد با زنی که همسر وی نباشد، نامشروع است.

با تمام این دردها نیروی انسانی خارجی برای توسعه و عمران کشورهای یادشده امری پراهمیت است. به عنوان مثال در کویت، فلسطینی ها تشکیلات دیوانی این کشور را می چرخانند. بدون وجود کارشناسان فلسطینی امور این کشور نمی چرخد.

ثروت گراف نفتی، کشور های اطراف خلیج فارس را قادر ساخته است کار های موثری انجام دهند. عربستان سعودی ۷ هزار دانشجو فقط در امریکا دارد و دولت این کشور سرگرم ساختن دانشگاهی در ریاض به هزینه ۳۴ میلیون دلار است.

امارات عربی متحده ۴ هزار دانشجو در کشور های خارجی دارد و ایران با جمعیتی نزدیک به ۳۵ میلیون نفر ۷۰ هزار دانشجو به خارج از مرز های خود فرستاده است.

در این کشور ها دولت ها معمولاً تمامی هزینه های تحصیلی را برعهده می گیرند. در سال ۱۹۶۷ در سراسر امارات متحده فقط ۳۰۰ کودک به مدرسه می رفتند در حالی که امروز یکصد هزار دانش آموز و دانشجو در ۱۷۵ موسسه آموزشی سرگرم تحصیل اند.

در بسیاری از کشورها بهداشت رایگان

است. در امارات عربی متحده اگر معالجه ای بیماری در بیمارستان های محلی امکان پذیر نباشد حتی مخارج فرستادن وی بخارج نیز پرداخت می شود. کشور ثروتمند نفتی تقریباً هزینه ی همه چیز را می پردازند.

به عنوان مثال در کویت، برق، آب و تلفن رایگان است و این در کشوری که دستگاه های تهویه مطبوع سراسر سال کار می کنند و بهای یک بشکه آب گران تر از بهای یک بشکه نفت است، پول کمی نیست.

با وجود انجام اقدام ها و به اجرا گذاردن تدابیری برای حفظ سنن اسلامی، دگرگونی های اجتماعی عمیقی در حال وقوع است. زنان اندک اندک وارد جامعه می شوند. عربستان سعودی ۵۰۰ هزار دختر محصل دارد که آموزشگاه های آنان را به طور کلی زنان اداره می کنند. دانشجویان دختر از طریق تئوپزیون های مدار بسته دروسی را که به وسیله استادان مرد داده می شوند تماشا می کنند ولی اجازه دارند فقط امور پزشکی و یا آموزشی بخوانند.

در عربستان سعودی زنان حق رانندگی ندارند و در مجامع عمومی باید چادر به سر کنند و روی خود را بپوشانند. ولی اکنون هزاران نفر از زنان عربستان سعودی به اتفاق بستگان خود به اروپا سفر می کنند و در آنجا به شیوهی غربی ها لباس می پوشند. یک جوان سعودی که تحصیل کرده ای انگلیس است می گوید: «همسر من قدیمها در لندن حجاب از سر دست داشت ولی اکنون که به کتبه رمان بازگشته ایم نمی توانم او را به راحتی قانع کنم که حجاب داشته باشد».

کشور های ثروتمند نفتی از آن بیدارند که وقتی دانشجویان آنان با اندیشه های غربی، و گاه تندرو، به میهن باز می گردند تحصیل در خارج دردهایی به همراه آورد. یک دیپلمات ساکن بحرین می گوید: در بسیاری از کشورهای کرانه ی خلیج فارس به وسیله ی خانواده هائی اداره می شوند که مشروعیت حکومت خود را مدیون یک میراث فئودالی هستند. آنان می خواهند وضع موجود را حفظ بکنند و از هرگونه فشاری برای دگرگونی، چه از سوی جناح چپ و چه از جانب جناح راست، وحشت دارند».

هم اکنون در برخی از این کشورها مخالفت هائی آشکار از جانب جناح دست راستی مذهبی به چشم می خورد. این مخالفان عقیده دارند که امروزی کردن جامعه همراه با مادی گرایی، فرهنگ اسلامی را آلوده می کند. در ایران، به ویژه، فشار مردم و گروه های افراطی، حکومت را مجبور کرده است آهنگ

پیشرفت و غرب گرایی را کندتر کرده و با دیگر قوانین اسلامی را برقرار سازد، ولی هنوز مردم راضی نیستند و زمزمه حکومت اسلامی به گوش می رسد.

ترس از خرابکاری برای جلوگیری از پیروزی چپ گراها در آمد کشور های نفتی ثروتمند از صافی سطوح بالا می گذرد و مقداری از آن به قشرهای باین جامعه نیز می رسد. ولی دیپلمات های غربی از آن بیم دارند که اگر کشور های حوزه ی خلیج فارس دورهم جمع نشوند به نوعی اتحاد و هماهنگی باهم تن در دهند با در دسر واقعی روبرو بقتند. دیپلمات های غربی اشاره می کنند که یک گروه فلسطینی تندرو که در عراق مستقر است مدعی شده که آتش سوزی های اخیر چاه های نفت عربستان سعودی کار آن بوده است. یک امریکائی که در عربستان سعودی کار می کند در اشاره

این موضوع می گوید: «گروه کوچکی از چریک های تعلیم دیده می تواند خرابی های فراوانی ایجاد بکنند اگر چریک ها فقط نیروگاه برق «دمان» در عربستان سعودی - از کار بیاندازند می توانند تا شش ماه نفت را متوقف بکنند» چنین خرابکاری ای برای امریکا و متحدان آن یک فاجعه خواهد بود. یک دیپلمات غربی در بحرین می گوید: «چاره این است که کشورهای حوزه ی خلیج فارس را در راه اجرای برنامه های توسعه ای آنان یاری دهیم. یک خلیج فارس با ثبات و سعادت مند بهترین تضمین برای ادامه ی جریان نفت است»

ولی او نمی گوید که «با ثبات» برای چه هدفی و سعادت مند در چه جهتی! فشار شوروی و مسابقه ی تسلیحاتی از آنجا که رهبران کشور های حوزه ی خلیج فارس خود را زیر فشار فرایند می خورند، های داخلی و خارجی احساس می کنند ثروت های کلان کشور خود را در راه خرید سلاح های امروزی به کار می گیرند.

عربستان سعودی تا سال ۱۹۸۴ دهمیلیارد دلار صرف خرید سلاح های امریکائی و برنامه ی تعلیماتی امریکائی برای ارتش و گارد ملی خود خواهد کرد. ایران هم اکنون با میزان هیجده میلیارد دلار تانک و هواپیما های نظامی از امریکا خریداری کرده است. عرق نیز مبالغ هنگفتی را صرف خرید سلاح و سازوبرگ نظامی از شوروی و فرانسه می کند. گناه اختصاص دادن این همه پول برای خرید اسلحه و تقویت شدید بنیه ی دفاعی به گردن شوروی است که از شاخ افریقا در سرتاسر دریای عربی، گرفته تا افغانستان به فعالیت سرگرم است.

به عنوان مثال عربستان سعودی می‌بیند که شوروی به کمک کوبا جای پای محکمی در اتیوپی برای خود ایجاد می‌کند. وحشت گسترده‌ای که اینک بر جده حکمفرماست این است که شوروی بزودی در موقعیتی قرار خواهد گرفت که طرح‌های توسعه‌ی عربستان سعودی را در ساحل شرقی دریای سرخ مورد تهدید قرار دهد و یا راه دسترسی به آبراه سوئز را از جنوب، ببندد. مقداری از نفت خام ایران و عربستان سعودی از این راه به اروپا می‌رود.

دری کودتای افسران طرفدار شوروی در افغانستان و روی کار آمدن حزب کمونیست این کشور، ایران احساس می‌کند به وسیله‌ی دژی که مسکو در افغانستان ایجاد کرده‌مورد تهدید قرار گرفته است. ایران ورود شوروی را به افغانستان سرآغاز یک رشته اقدام‌های بلند مدت از جانب مسکو برای دسترسی به دریای عربی از راه افغانستان و پاکستان قلمداد می‌کند. از سوی دیگر عراق که زمانی نزدیک‌ترین متحد کرملین در دنیای عرب بود درباره‌ی اتحاد خود با شوروی تجدیدنظر می‌کند. اخیراً دست کم ۲۱ نظامی عراقی به‌خاطر تشکیل واحد‌های کمونیستی در ارتش اعدام شدند. رهبران عراق شوروی را به جهت مداخله‌اش در امور داخلی عراق به شدت مورد انتقاد قرار داده و مخالفت شدید خود را از پشتیبانی شوروی از اتیوپی برای درهم کوبیدن نهضت مسلمانان جدائی‌خواه

ارتره، اعلام داشته است.

از دیگر نقاط پرتنش یکی هم یمن جنوبی یا سرزمین عدن است که به دست افسران طرفدار شوروی اداره می‌شود، افسرانی که اخیراً (سالم ربیع‌علی) رئیس جمهوری‌پیشین این کشور را به قتل رساندند چون احساس می‌شد که او به همکاری با دیگر کشورهای میانه‌رو عرب گرایش پیدا کرده است. یمن جنوبی پایگاه پشتیبانی و ذخیره‌ای مهمی برای شوروی و کوبا به منظور مداخله در اتیوپی است. می‌توان گفت که اکنون نزدیک به ۴۰۰ کوبائی و ۱۵۰۰ آلمانی (آلمان شرقی) در عدن مستقر هستند.

چندی پیش نیز «احمد القشی» رئیس جمهوری یمن شمالی در نتیجه‌ی انفجار بمبی که در کیف دستی فرستاده‌ی ویژه‌ی رئیس جمهوری یمن جنوبی کار گذارده شده بود به قتل رسید. شورش کمونیستی سلطان‌نشین عمان که به نظر می‌رسد دوسال پیش سرکوب شده است، اخیراً بار دیگر دست به عملیات زد. در ماه می گذشته پنج نفر از مشاوران نظامی انگلیس در این سرزمین به قتل رسیدند. ایران هم‌اکنون در سلطان‌نشین عمان سرباز دارد

عقب نشینی ایران

در ایران مخالفت‌های روزافزون علیه حکومت به تظاهرات خونینی منجر شد.

ناآرامی‌های ایران از سوی جوانان مارکسیست انقلابی و گروه‌های مذهبی مبارزی آغاز شد که احساس می‌کنند شیوه‌های زندگی غربی تهدیدی برای کیش و آئین آنهاست. درین ناآرامی‌ها بود که در تهران و یازده شهر دیگر ایران برای مدت شش ماه حکومت نظامی برقرار شد. از ایران که بگذریم هفت شیخ نشینی که امارات عربی متحده را تشکیل داده‌اند کم‌کم نشانه‌هایی از میل به جدا شدن، از خود پرور می‌دهند. به عنوان مثال «شیخ راشدبن سعید مکتوم» حاکم دومی تهدید کرده است که از امارات عربی متحده جدا خواهد شد و این اقدامی است که به گفتمانی کارشناسان امور منطقه راه را برای عملیات خرابکاری و از گون سازی خارجیان خواهد گشود. از سوی دیگر عراق نیرومند و کوهت ضعیف هنوز نتوانسته‌اند به کمکش‌های مرزی خود پایان دهند. در سال ۱۹۷۶ نیروهای عراقی بخشی از این کشور کوچک همسایه را اشغال کردند. تاکنون هیچ رویدادی که حاکی از جنگ‌ها و تغییر و تحولات بزرگی در منطقه باشد به وقوع نپیوسته است. ولی در منطقه‌ای که سرشار از منابع غنی نفت بوده و ارزش استراتژیک بسیار زیادی دارد، هر چیزی امکان پذیر است.

میزان درآمد ملی ناخالص

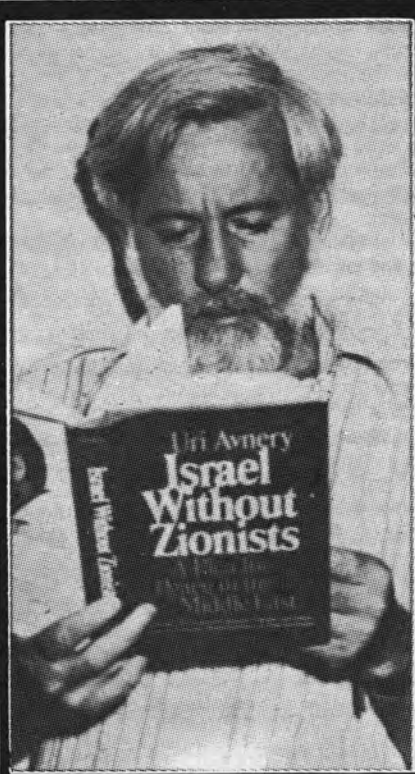
تعداد جمعیت (هزار) ۱

نام کشور

۰۶ میلیارد
۶۶۲ میلیارد
۱۶۰ میلیارد
۱۳۹ میلیارد
۱۶ میلیارد
۴۰ میلیارد
۴۹۰ میلیارد
۱۱۸ میلیارد
۰۵ میلیارد
۱۵ میلیارد

۲۸۴
۳۵۲۸۶
۱۲۴۷۰
۱۲۰۴
۷۵۰
۱۶۲
۷۸۶۲
۷۶۰
۱۸۵۱
۵۹۵۰

بحرین
ایران
عراق
کویت
عمان
قطر
عربستان سعودی
امارات عربی متحده
یمن جنوبی (عدن)
یمن شمالی (صنعا)



اونری را دوبار دیدیم، یکبار هنگام دیدار تاریخی سادات از اسرائیل، در بیت المقدس، بار دیگر در قاهره. شخصیت عجیبی است، باهوش، روشنفکر، شجاع. می‌گویند در اسرائیل همواره باخطر حمله تندروها زیسته است، ولی همیشه حرفش را می‌زد: «فلسطینی‌ها یک واقعیت‌اند، به آنها ظلم کرده‌ایم، واقعیت را بپذیریم».

متأسفانه هیچگاه یک مصاحبه کامل با او برایم ممکن نشد، وقتی نسخه‌ای از کتابش «اسرائیل بدون صهیونیستها» را برایم فرستاد وعده آنرا داد.

اما مصاحبه او با مارک برزنسکی خبرنگار مجله «میدل ایست» گویای همه نظرات اوست،

*** بگین بزرگترین مانع صلح در منطقه است**
*** صلح جداگانه با مصر به نفع اسرائیل نیست**

اسرائیل باید مو جودیت فلسطین را بپذیرد

«بوری آوندی» روزنامه‌نویس یهودی مبارز سیاسی در جریان گفتگویی با «مارک برزنسکی» خبرنگار نشریه «میدل ایست» یادآور می‌شود که: «تشکیل یک کشور فلسطینی بجزیران تندروی مردم فلسطین پایان خواهد داد». «آوندی» از سال ۱۹۴۸ به این طرف مدام از راه حل ایجاد دو کشور برای خانمه بخشیدن به کشمکش اسرائیل - فلسطین کشتیبانی کرده است.

وی در سال ۱۹۵۰ مجله‌ی «این جهان» را که آن موقع مجله‌ای خانوادگی بود خریداری کرد.

امروز این هفته‌نامه یک نشریه پر تیراژ خبری و پایگاهی برای افشاگری‌های بی‌پروای فساد و بدکاری‌های اسرائیل است. آوندی مجله‌اش همچنین در اسرائیل به صورت مظلومانه و آرمان فلسطین درآمدناست.

در سال ۱۹۷۴، زمانی که سازمان آزادی بخش فلسطین به سوی نظریه تشکیل دو کشور از فلسطینی و اسرائیلی - گرایش پیدامی کرد «آوندی» تماس‌هایی با مقام‌های رسمی لندن پایهی این سازمان برقرار کرد. او در سال ۱۹۷۶ نیز این نشر اسرائیلی، یکی رهبران «شورای اسرائیلی برای صلح فلسطین و اسرائیل» بود که به‌طور رسمی با سازمان آزادی بخش فلسطین تماس گرفت.

در ماه مارس ۱۹۷۷ «آوندی» به‌تشیك حزب «شلی» کمک کرد و این حزب در انتخابات همان سال توانست دو کرسی در پارلمان اسرائیل به دست آورد.

با توجه به برنامه پیروزمندانیهی حزب شلی در پیش گرفته است، قابل تصور است که «آوندی» به عنوان سومین نام‌فهرست این حزب بار دیگر به «کنهست» (پارلمان اسرائیل) راه خواهد یافت. زمان که او از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳ در پارلمان حضور داشت به صورت خاری بر سر راه حزب کارگر درآمد بود. گلدامایر نخست وزیر وقت اسرائیل زمانی از تریبون پارلمان اعلام کرد: «من آمادهم تمام مشکلات و موانع را که بر سر راه اخراج آوندی از پارلمان وجود دارد، از میان بردارم». اینک گفتگو خبرنگار نشریه «میدل ایست» با «بوری آوندی» که شخصیت محبوب عربهای میان‌روست،

س: فضای سیاسی اسرائیل را در حاضر چگونه می‌بینید؟ اکثریت حاکم «کیلو» و اقلیت کارگر اسرائیل تا چه اندازه قدر دارند؟

ج: مناحیم بگین - نخست وزیر

اسرائیل - اعتماد طبقه‌ی بالای مردم اسرائیل را نسبت به خود، از دست داده است. منظور من از این طبقه، مردم اندیشمند و برخوردار از تحصیلات عالی است. آنها هر روز بیش از پیش از بگین سرمی‌خورند. این سرخوردگی نه تنها به سیاست‌ها، بلکه به شخصیت بگین نیز مربوط می‌شود. البته «بگین»، به مفهوم فردی، هرگز یک اسرائیلی واقعی نبوده و نیست. این واقعیت در خلال چندماه گذشته بیش از هر زمان دیگری چهره نموده است. سبک «بگین» در دولتمداری عبارت است از خشمگین‌کردن و برانگیختن هرچه بشر مردم. این امر در جریان نظرخواهی‌هایی که درباره‌ی سیاست و شخصیت بگین میان مردم اسرائیل انجام می‌گیرد، به صورت آمار و ارقام نمایانگر می‌شود. برابر این نظرخواهی‌ها درحالی‌ته بگین هنوز از اکثریت بزرگی در پارلمان بهره‌مند است، هر روز بیشتر محبوبیت خود را در میان مردم از دست می‌دهد. پیش‌بینی این که چنین سقوطی به زبان سیاسی چه مفهومی دارد، مشکل است. «لیکود» - همراه با دیگر متحدان خود - در پارلمان اسرائیل اکثریت دارد و این اکثریت در آرای نمایندگان پارلمان، بازتاب پیدا می‌کند. ولی این غیر از یک جریان عادی و هرروزی سیاسی مفهوم دیگری ندارد، چون پرستی که پیش می‌آید این است که این اکثریت چگونه خواهد توانست در برابر یک بحران واقعی سیاسی ایستادگی بکند؟ بعنوان مثال اگر افکار عمومی در اسرائیل به نقطه‌ای رسد که تعدادی کافی از مردم تشخیص بدهند شخص بگین به صورت مانعی در راه صلح درآمده است، این امر چه تأثیری روی موقعیت بگین در داخل اتحاد «لیکود»، در داخل دولت، و به‌طور کلی داخل کشور خواهد داشت؟

تا جایی که امور به این شکل جریان داشته باشد، تا جایی که هیچگونه فشاری از سوی آمریکا وارد نیاید و مردم اسرائیل به‌طور کامل متوجه وجود بحرانی در رابطه با مصر نباشند، بگین می‌تواند با روشی که اکنون در پیش گرفته، جلو برود. او مورد حمله قرار می‌گیرد و در برابر آن واکنشی نشان می‌دهد. بسیاری از مردم درباره‌ی ثبات اندیشه‌ی «بگین تردید دارند ولی این نیز می‌تواند همچنان ادامه یابد. این که ما با یک قیام عمومی غیرنظامی روبرو می‌شویم یا نه. سوائی است که پاسخ به آن مشکل نیست چرا که این امری است که بیشتر در اسرائیل روی داده است.

این یکی از مشخصات اسرائیل است که د اوضاع واحوال خاصی مردم آن از تشکیلات سیاسی موجود متفر می‌شوند و دست به تظاهرات اعتراض‌آمیز، مسالمت‌جویانه و آرام می‌زنند، تظاهراتی ته بعضی اوقات تأثیری بسیار روی زندگی سیاسی این کشور دارد. اما اگر فشاری از سوی آمریکا به اسرائیل وارد شود و این فشار به شیوه‌ای خشن صورت گیرد مردم بدون اینکه بخواهند پشت سر حکومت قرارخواهند گرفت خصوصیت موضوع‌هایی از این دست آن است که به جهت خیلی از رویدادهای غیر قابل پیش‌بینی بعدی، محاسبه‌ی دقیق آنچه که پیش خواهد آمد غیرممکن است. نخست باید از شکل‌گیری افکار عمومی در یک مسیر خاص به جهت تأثیرپذیری از وقایع نام‌برد، پس از آن سیاستمداران که در برابر افکار عمومی از خود واکنش نشان می‌دهند به عنوان مثال زمانی که نهضت تازه‌ی

یک رهبری انعطاف‌پذیر و صلح‌طلب رادارده؟ ج: بیش از هر چیز باید بگویم که از دست دادن اعتماد نسبت به لیکود و از دست دادن اعتماد نسبت به بگین دو موضوع جداگانه است، در داخل اتحاد «لیکود» «عز و ایمن» - وزیر دفاع اسرائیل - و حزب لیبرال وجود دارد. «لیکود» یک حزب متحد نیست، بلکه اتحادی است متشکل از اجزاء متفاوت و هر دگرگونی ممکن است بیش از همه در خود «لیکود» مصداق پیدا بکند

به عنوان مثال اگر مناخیر بگین به دلایل، مثلا به دلیل وضع نامساعد جسمی، از قدرت کنار برود تمام جریاناتی که ممکن است اتفاق بیفتد تفاوت خواهد داشت با وضعیتی که بگین اکنون ایجاد کرده است. س: شما مقاله‌ی مثبت درباره‌ی «عز و ایمن» برای هفته‌نامه‌ی آلمان «اشپگل» نوشتید. چرا باید شما از کسی جانبداری بکنید که میان مردم به طرفداری از خروج اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی و تشکیل



یک کشور فلسطینی مشهور است؟ چرا باید شما امیدوار باشید «وایمن» قدرت را از بگین بگیرد؟ ج: پاسخ پرسش شما را باید با این فرض آغاز کنیم که در آینده نزدیک هیچ انقلابی در اسرائیل روی نخواهد داد و برنامه‌ی حزب من - حزب شلی - امکان ندارد که یک شبه میان اکثریت مردم اسرائیل رسوخ پیدا بکند. از این رو ما برای دست یافتن به بهترین گزینش، به ناچار باید در تشکیلات موجود کاوش بکنیم.

پاتوجه به آنچه که گفته شد وایمن در حال حاضر می‌تواند بهترین گزینش باشد، چرا که او بعد از سفر سادات به بیت‌المقدس به طرز مطلوب دگرگون شده است. باید

«صالح، همین حالا» کارش را در اسرائیل آغاز کرد تحرك زیادی داشت و چنین می‌نمود که سرآغازی است برای برآه انداختن جریانی بزرگ در جهت هدف اعلام شده‌ی این نهضت. ولی سپس به دلایلی که تجزیه و تحلیل آن دشوار است ناگهان نهضت یاد شده از جنب و جوش افتاد و امروز دیگر حرکتی از سوی آن دیده نمی‌شود. این نهضت اکنون دیگر آن نهضت دو یاسه ماه پیش نیست. ولی ممکن است فردا این وضع دوباره دگرگون شود. س: فرض کنیم که بحرانی در بین باشد و «لیکود» و «بگین» به‌طور کلی اعتماد مردم را نسبت به خود از دست بدهند، در این صورت موقعیت حزب کارگر چگونه است و آیا این حزب توانائی به دست گرفتن قدرت و اعلام

بگویم وایزمن شاید تنها کسی در میان محافل دولتی اسرائیل باشد که به طور واقعی اهمیت تاریخی سفر انور سادات را به بیت المقدس در یافته و فرصت تاریخی‌ای را که برای برقراری صلح در خاورمیانه به وجود آمده ، درک کرده است.

س : آنچه که گفتید این پرسش را به خاطر می‌آورد که حداقل هدف های مصر چیست ؟ اگر فرض کنیم که گفتگویی بین سادات و عزروایزمن برای برقراری صلح انجام می‌گرفت ، در این صورت مصر برای رسیدن به يك راه حل ، سرانجام چه شیوه‌ای را در پیش می‌گرفت ؟

ج : هیچ کس نمی‌تواند به طور دقیق و با اطمینان به این پرسش پاسخ دهد. اگر وایزمن می‌توانست صلح جداگانه‌ای با مصر برقرار کرده و در عین حال کرانه‌ی باختری رود اردن را در اختیار اسرائیل نگاهدارد ، شاید این کار را می‌کرد. ولی اگر وایزمن به این نتیجه رسیده باشد که اگر اسرائیل خواهان صلح با مصر است باید از کرانه‌ی باختری رود اردن چشم‌پوشد ، درباره‌ی این سرزمین اشغالی قابل انعطاف‌تر خواهد بود و به دنبال راه‌حل‌هایی خواهد گشت که در حین عبور کردن اسرائیل به دست کشیدن از کرانه‌ی باختری به عنوان بخشی از قلمرو خود ، امنیت این کشور را نیز تضمین بکند. ولی موضوع این است که آیا چنین کاری به‌تنهایی کافی است ؟ آیا مصری‌ها با صرف وارد کردن کرانه‌ی باختری رود اردن به چهارچوب پیمان صلح مصر - اسرائیل راضی شده‌اند ؟ یا اینکه امضای پیمان صلح با اسرائیل را به پیدا کردن راه حلی واقعی برای کرانه‌ی باختری رود اردن و مشکل فلسطینی‌ها ، مشروط است ؟

امیدوارم این آخری درست باشد . چرا که من به عنوان يك اسرائیلی باور نمی‌کنم صلح جداگانه میان مصر و اسرائیل در بلند مدت دارای ارزشی باشد . همچنین باور نمی‌کنم که امضای يك پیمان صلح جداگانه با مصر به نفع اسرائیل باشد . به اعتقاد من به نفع اسرائیل است که از اوضاع و احوال موجود برای یافتن يك راه حل کلی استفاده بکند

در این زمینه من در اسرائیل يك «مرتد» به‌شمار می‌روم چون افکار عمومی در جهت مخالف عقیده‌ی من قرار دارد . فکر می‌کنم عمل اسرائیل در امضای يك پیمان صلح جداگانه که فقط ممکن است به حل يك مشکل کوچک بیانجامد عملی است احمقانه .

چون اگر ریشه‌ی مناقشه‌ی خاورمیانه از بین برده نشود ، چنین پیمانی در برابر



عرفات يك شخصیت قابل احترام است رفتار تند فلسطینی‌ها ، حاصل آوارگی است و ظلم .

آزمایش زمان یارای ایستادگی نخواهد داشت. بگذارید موضوع را از دیدگاه عملی مورد بررسی قرار دهیم . اسرائیل موفق شده پیمان صلحی جداگانه با مصر امضاء بکند ولی آشوب‌ها در جهان عرب هنوز ادامه دارد ، فلسطینی‌ها هنوز يك عنصر تدریجی در دنیای عرب هستند و مناقشه‌ی اعراب و اسرائیل نیز پایان نگرفته است . در چنین شرایطی آیا می‌توان باور کرد که مصر از این جریان برکنار بماند ؟ آیا نباید باور کنیم که مصر ، چه بخواهد و چه نخواهد، دیر یا زود به‌داخل این جریان کشانده خواهد شد ؟ فراموش نکنیم که در سال ۱۹۴۸ مصر برخلاف میل خود به‌میان ماجرا کشانده شد . تمام فشار های جهان عرب متوجه مصر است و در داخل این کشور به کار می‌افتد . این دوباره اتفاق خواهد افتاد ، حتی اگر همین فردا نباشد و مثلاً پنج سال یا ده سال طول بکشد . آن وقت است که هم‌چیز دوباره از سر گرفته خواهد شد .

س : آیا هیچ راه حلی غیر از ایجاد يك کشور فلسطینی وجود دارد ؟
ج : فکر نمی‌کنم . به نظر من ایجاد يك کشور فلسطینی تنها راه حل است اعتقاد دارم که تشکیل يك کشور فلسطینی راه حل خوبی برای اسرائیل است. این برای بسیاری از مردم اسرائیل کفر به حساب می‌آید ولی نه برای همه‌ی آنها و نه حتی برای پاره‌ای از مقام های دولتی .

س : این موضوع جالبی است . با فرض اینکه شما بتوانید فلسطینی‌ها را راضی بگفتگو بکنید و با آنان يك رشته تدابیر امنیتی را برای اسرائیل مورد بررسی قرار دهید، چه کسی در کشورتان با تشکیل يك کشور فلسطینی موافق است؟

ج : بدون اینکه اسمی را به میان کنم، دوبا سه افسر بسیار مهم ارتش را می‌شناسم - افسران کنونی یا سابق - که با اندیشه‌ی تشکیل کشور فلسطین موافقت دارند. برخی از مهمترین متفکران اسرائیل نیز عقیده دارند که این بهترین راه‌حل برای اسرائیل است . به اعتقاد اینان يك کشور مستقل فلسطینی که مجبور خواهد بود از علایق مستقل خود در خاورمیانه محافظت بکند ، به ناچار عاملی برای صلح و امنیت در خاورمیانه خواهد بود

س : تصور می‌کنم شما درباره مذاکره با سازمان «الفتح» برای تشکیل چنین کشوری صحبت می‌کنید . این طور نیست ؟

ج : مقصود من تشکیل کشوری در کرانه‌ی باختری رود اردن و نوار غزه است که بایستی درباره‌ی آن با سازمان آزادی‌بخش فلسطین گفتگو کرد و این در عمل به‌معنی گفتگو با یاسر عرفات است . عقیده دارم که تشکیل چنین کشوری به جریان تدریجی مردم فلسطین پایان خواهد داد . وقتی فلسطینی‌ها برای خود صاحب کشور کوچکی بشوند ، بتوانند در داخل آن زندگی کرده و مشکلات خود را حل بکنند ، آنان نیز همچون همه‌ی مردم دنیا علاقمند خواهند بود از بنیاد ها و هویت ملی خود پاسداری کنند.

این نه تنها عادی کردن وضع مردم فلسطین بلکه عادی کردن وضع اسرائیل وعادی کردن وضع موجود خاورمیانه به‌طور کلی خواهد بود .

س : فکر می‌کنید چند نفر از اعضای پارلمان اسرائیل را ، بدون ذکر نام ، می‌توان به پشتیبانی از اندیشه‌ی تشکیل يك کشور فلسطینی کشاند ؟

ج : به زمان انجام این کار بستگی دارد. در حال حاضر آنتنر حرف‌ها و سخن های شیطانسی و دیوگونه در اطراف سازمان

آزادی بخش فلسطین و آندیشه‌ی تشکیل یک کشور فلسطینی برانگنده‌اند که تعداد انگشت شماری مایل به طرفداری از این اندیشه خواهند بود. در حال حاضر فقط پنج نفر از اعضای پارلمان را می‌توان یافت که بطور علنی از اندیشه‌ی کشور فلسطین پشتیبانی می‌کنند: سه عضو حزب کمونیست و دو عضو حزب «شلی». گروه کوچکی نیز در میان اعضای حزب «ایپام» و حزب کارگر وجود دارد که به سردی بر این اندیشه صحنه می‌گذارند. ولی وقتی به‌طور جدی و خصوصاً با مردم صحبت می‌کنیم درمی‌یابیم که تعداد بسیار زیادی از آنان با روشن‌بینی از این اندیشه سخن می‌گویند. اینان اظهار می‌دارند که اگر سازمان آزادی فلسطین واقعاً موضع‌علنی خود را تغییر دهد برای مردم اسرائیل امکان خواهد داشت از این سازمان سخن گویند بدون آنکه فوراً رورسیم و یا نابودی اسرائیل را به آن نسبت دهند. سپس آنان خواهند توانست از اندیشه‌ی تشکیل یک کشور فلسطینی جانبداری بکنند.

س: شما یکی از اسرائیلی‌هایی بودید که در سال ۱۹۷۶ تماس با سازمان آزادی فلسطین را آغاز کردید. «لوالیاف» یکی دیگر از این افراد بود که اکنون درباره‌ی رهبری عرفات بر این سازمان بسیار منفی فکر می‌کند. او حتی عرفات را «کوچک مرد کوچک» نامیده است. نظر شما درباره‌ی عرفات و موقعیت کنونی فلسطین چیست؟

ج: تماس با سازمان آزادی فلسطین را من مدت‌ها پیش از این شروع کردم. از اواخر سال ۱۹۷۴ من با مرحوم «سعید حمای» در لندن تماس داشتم. وابسته این برای من آغاز چیزی نبود بلکه ادامه‌ی آن بوده چرا که من از سال ۱۹۴۸ به این طرف پشتیبان تشکیل کشوری فلسطینی بودم. در سال‌های ۱۹۵۰ من طرح یک کشور فلسطینی را ریختم و آنرا انتشار دادم.

اکنون با تمام احترامی که برای دوستم «لوالیاف» قائلم به ناچار باید بگویم که او در مسأله‌ی فلسطین به هیچوجه یک کارشناس و خبره نیست.

فکر می‌کنم این دوست معنی لغاتی را که با توسل به آن‌ها به یاسر عرفات اشاره کرده است نمی‌فهمد. «لوا» فقط از دیدگاه اسرائیل به قضیه می‌نگرد و فکرمی‌کند که عرفات باید فقط به عملیاتی دست می‌زد که کار ما را در اسرائیل آسان‌تر کند! و ز قرار معلوم «لوا» از اینکه عرفات برای راحتی ما کاری انجام نداد خشمگین است! در صورتی که اگر با دیدی عینی و خالی از تعصب و احساسات بی‌جهت به مسائل بنگریم و با همین دید درباره‌ی

موقعیت سازمان آزادی فلسطین، موقعیت «الفتح» در داخل آن و موقعیت عرفات در داخل «الفتح» بیاندیشیم و تمامی مسائل سیاسی و عملی را مدنظر قرار دهیم، در این صورت نمی‌توان واقعاً ایرادی به یاسر عرفات وارد کرد و وی را مورد انتقاد قرارداد. فکر می‌کنم یاسر عرفات به عنوان شخصی که توانست است در یک اوضاع و احوال سخت و باورنکردنی یک توافق عام میان فلسطینی‌ها ایجاد بکند، تار بسیار بزرگی انجام داده است. افزون بر این، عرفات در برابرمانور های کشور های عربی که هر کدام از آنان برای دستیابی به هدف های خود، گروه متفاوتی از جناح های فلسطینی را به زیر بال و پر خود کشیده‌اند، ایستادگی کرده است یکبارچه نگاه داشتن فلسطینی ها در حال حاضر پیروزی چشمگیری است. از این گذشته او در حفظ موقعیت خود به عنوان رهبر همه فلسطینی‌ها، به پیروزی بزرگ رسیده است. برای ملت فلسطین تحکیم بنیاد های ملی به رسمیت شناخته شده و مورد قبول، در موقعیتی که آنان قرار دارند، به قدری مهم است که هر شخصی بیش از هر چیز باید به رهبری که آن را به دست آورده است، احترام بگذارد.

س: سازمان آزادی بخش فلسطین چه کار ویژه‌ای باید انجام بدهد؟

ج: این سازمان باید به چنان اتفاق نظری دست یابد که رهبر آن بتواند بگوید با وجود همه‌ی حوادث تاریخی، با وجود تمام حوادثی که در این کشور روی داده قبول کند حقیقت این است که اکنون دو ملت، دو گروه از مردم وجود دارند که در سرزمین پیشین فلسطین زندگی می‌کنند. هیچکدام از این دولت نمی‌تواند دیگری را از میان بردارد و بنابراین هر دو باید در کنار هم زندگی بکنند. از آنجا که این دو ملت به هیچوجه نمی‌توانند در یک کشور واحد زندگی بکنند، بنابراین باید دو کشور وجود داشته باشد، بنابراین آرزو های ملت فلسطین باید در چهارچوب یک کشور فلسطینی مستقل در کرانه‌ی باختری رود اردن و نوار غزه جامه‌ی عمل بر خود بیوشد.

از آنجا که دست یافتن به چنین وضعی فقط در نتیجه‌ی توافق با اسرائیل امکان پذیر است، بنابراین تماس و گفتگو های مستقیم با اسرائیل دیر یا زود باید عملی شود. با این توصیفات اگر فلسطینی‌ها از سادات انتقاد می‌کنند بایستی این موضوع را روشن سازند که خرده‌گیری‌شان از وی بدان دلیل نیست که او حقیقت وجودی اسرائیل را مورد تایید قرار می‌دهد و می‌خواهد با آن صلح برقرار بکند

بلکه به این علت است که او بدون فلسطینی‌ها وارد عمل شده است.

سؤال دیگری که اکنون پیش می‌آید این است که آیا سادات می‌توانست همراه با فلسطینی‌ها وارد عمل شود؟ فلسطینی‌ها واقعاً این امکان را برای سادات فراهم نیاوردند که او گفتگو های خود را به همراه یک شریک فلسطینی آغاز بکند. بنابراین فکر می‌کنم فلسطینی‌ها باید بدون هیچگونه ابهامی روشن سازند که هدف تاریخی مربوط به جلوگیری از موجودیت یافتن کشور اسرائیل و در صورت موجودیت یافتن از بین بردن آن، بایستی کنار گذارده شود و هدف تازه‌ای جای آنرا بگیرد.

س: دو ماه پیش «هیشام شاری» در گفتگویی با همین نشریه جزئیات یک چنین سازش تاریخی دو مرحله‌ای را تشریح کرد ولی او اصرار داشت که پیش از دست‌یابی به صلح کامل رفتار های صهیونیستی و نژاد پرستانه باید در اسرائیل پایان گیرد. شما یکی از اسرائیلی‌های انگشت شماری هستید که در جهان عرب شهرت دارید، چون کتاب شما به نام «اسرائیل بدون صهیونیست‌ها» در کتابخانه بسیاری از اعراب جای دارد.

هدف از این مقدمه این بود که بر سر مدار حال حاضر چه احساسی در باره صهیونیسم دارید؟

ج: این لغت معنی دقیق خود را از دست داده است وقتی کسی می‌گوید «من صهیونیست هستم» و کس دیگری اظهار می‌دارد «من ضد صهیونیسم هستم» هیچکس به درستی نمی‌داند مقصود چیست. اگر صهیونیسم به معنی میهن پرستی اسرائیلی و یا اعتقاد به ادامه‌ی موجودیت اسرائیل باشد، من بدون شك یک صهیونیست هستم.

س: در باره اسرائیل به عنوان یک کشور یهودی، یک موطن یهودی با «قانون بازگشت» و یک ماهیت ویژه یهودی چه می‌گویید؟

ج: به اندازه‌ای که فرانسه، فرانسوی است و آلمان آلمانی، اسرائیل نیز یهودی است. البته این به هیچوجه بدان معنی نیست که در آلمان آلمانی‌ها باید از امتیاز های ویژه‌ای برخوردار باشند تمام شهروندان یک کشور بدون توجه به پیشینه‌ی آن‌ها باید مساوی باشند. من می‌خواهم اسرائیل به عنوان کشوری که کم و بیش به ملتی اجازه می‌دهد شخصیت خود را در آن به نمایش گذارد، موجودیت نداشته باشد. گرچه من از انجام اصلاحاتی از قبیل دگرگونی روابط اعراب و یهودیان در داخل اسرائیل پشتیبانی می‌کنم ولی خواهان دوام موجودیت اسرائیل به عنوان کشوری که اکثریت مردم آن یهودی هستند و بنابراین نمایانگر یک شخصیت یهودی است، هستم.

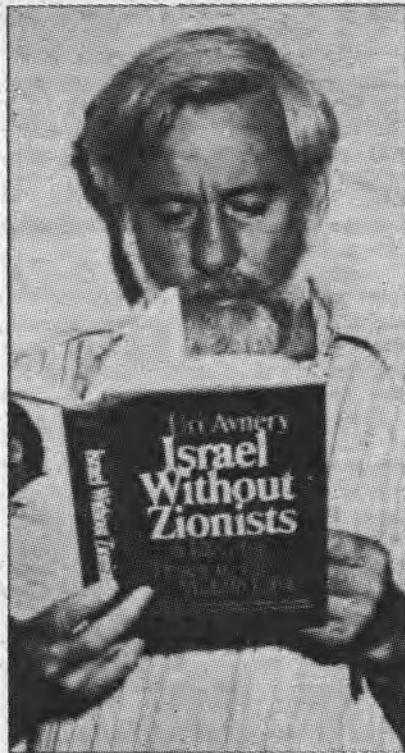
این چیزی است که من از آن طرفداری می‌کنم و اگر صیهونیسیم به معنی اعتقاد به این باشد که پانزده میلیون یهودی سرانجام روزی در اسرائیل گردهم خواهند آمد، من اعتقادی بدان ندارم و فکر من این اعتقاد مسوخی است

س : واکنش شما نسبت به این جمله‌ی «شارپی» چیست که می‌گوید: «اگر قرارت ما در محیطی خالی از سوعطن و دشمنی کنونی زندگی بکنیم، صیهویسیم باید از بین بروند». من سپس از وی پرسیدم «در این صورت آیا باید یک کشور یهودی باقی بماند؟» او پاسخ گفت: «بله. من نمی‌دانم اسرائیلی‌ها چگونه عمل خواهند کرد و چه جراحی‌ای روی کالبد اسرائیل انجام خواهند داد که بتوانند بعد از قطع بعضی از اعضای آن نگاه‌اش دارند، ولی آنچه‌که من می‌خواهم این است که نژادپرستی باید از بین برود. چون این نژادپرستی مانعی بین اعراب و یهودیان در خاور میانه است»

ج : قبول دارم که، این همان چیزی است که بسیاری از اعراب درباره‌اش فکر می‌کنند. و این موضوعی به شدت پیچیده‌است. اسرائیل کشوری است که در شرایط و اوضاع و احوال بی‌مانندی به وجود آمده است. اسرائیل حاصل یک نهضت بزرگ تاریخی و یک مسلک است که نکات خوب و همینطور نکته‌های بد دارد.

باتوجه به وضعیت کشوری که سی سال در جنک بوده است آیا باید گفت رفتار هائی ذاتی و غیر قابل تغییر در این کشور وجود دارد و یا اینکه بهتر است بگوئیم با برقراری صلح بسیاری از این رفتارها از بین خواهد رفت؟ شما باید به ما اعتماد کنید و بگذارید که به مبارزه خود در اسرائیل ادامه بدهیم. شما باید بگوئید اگر یک حالت صلح برقرار باشد، اگر فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها به اتفاق هم در دو کشور ولی در یک سرزمین زندگی بکنند و بین آنان روابط و تماس‌های روزانه‌ای برقرار باشد، آن وقت مردمانی چون من فرصت خواهند داشت برای انجام اصلاحات لازم در جامعه‌ی اسرائیل مبارزه بکنند و بخت خیلی بیشتری برای موفقیت در این مبارزه داشته باشند.

من نیز همان حرف «شارپی» را دقیقاً می‌توانم درباره‌ی فلسطینی‌ها بگویم. می‌توانم بگویم تا زمانی که فلسطینی‌ها تروریست‌ها و افراد بسیار متعصب را از میان خود تصفیه نکنند، افرادی که شعار آنان نابودی اسرائیل است، ما هرگز نمی‌توانیم در کنار هم زندگی بکنیم. ولی من این را نمی‌گویم، چون فلسطینی‌ها را درک می‌کنم و می‌دانم که واکنش آنان نتیجه‌ی تجربه‌ی تاریخی آن‌هاست.



انحیسان دارم که وقتی یک کشور مستقل فلسطینی تشکیل شود و صلح در آن برقرار شود وجود همین کشور بسیاری از رفتارهای مردم فلسطین را تغییر خواهد داد و به‌پاره‌ای از گرایش‌های تند آنان که نتیجه‌ی زیستن در یک حالت جنک بوده است پایان خواهد بخشید

س : اسرائیل در حال حاضر چه وضعی دارد؟ موقعیت بگین را در این لحظه چگونه می‌بیند؟

شما چند ماه بعد از سفر انور سادات به بیت‌المقدس نوشتید: «پرشی که اکنون طرح شده اینست اگر صلح با مسلک بگین سازگاری نداشته باشد او چکار خواهد کرد؟ سرنوشت خاورمیانه خیلی راحت ممکن است به پاسخ این پرسش بستگی داشته باشد این نبردی است که به اجبار در قلب و مغز خود بگین درخواهد گرفت. از یک سو، وسوسه‌ی رسیدن به صلح و سوسه‌ی بزرگ است. اگر بگین به صلح دست‌یابد نام وی برای همیشه در دل تاریخ یهود ثبت خواهد شد: بن‌گوریون کشور اسرائیل را ایجاد کرد و مناحیم بگین صلح را به آن ارزانی داشت ولی از سوی دیگر وفاداری بگین به آرمان خود، به تعلیمات «خابوتینسکی» و به سرزمین اسرائیل وفاداری بزرگی است».

ج : این پرسش یک پاسخ نهائی داشته است. بگین نتوانسته هدف تاریخی خود را با یک هدف تازه‌تر و خیلی پراهمیت‌تر عوض بکند. بنابراین اکنون ما باید فکر کنیم که

چگونه بگین را از میان برداریم و بعد از آن چکار بکنیم.

س : این در حال حاضر یک پرسش بزرگ است

ج : در این مورد تا اندازه‌ای متأسفانه من همیشه نسبت به بگین احترام خاصی قرار دادم. ولی باید این نتیجه‌گیری را بکنم که بگین شخصیت آن اندازه بزرگی نیست که خود را با یک موقعیت کاملاً تازه‌ی تاریخ وفق دهد. ولی این همان کاری است که «عزروایزمن» کرده است، شاید بدان دلیل که «وایزمن» جوان‌تر است و اندیشه‌اش را و منجمد نیست و به دلیل سرباز بودن عادی کرده است خود را با اوضاع و احوالات جدید وفق بدهد.

هیچ امیدى به اینکه امکان دارد بگین افکار خود را تغییر دهد، وجود ندارد. بگین اینک مانع بسیار بزرگی در راه صلح است و باید از میان برداشته شود. شما در سؤال خود حرف‌های مرا درباره‌ی بگین نقل فرمودید. اکنون باید پرسش خود را تغییر بدهم و آن را بیشتر بشکافم. در آن زمان من گفتم که مبارزه‌ی قطعی در درون مغز بگین جریان دارد. ولی اکنون می‌گویم که مبارزه قطعی به‌طور واقعی در درون مغز مردم اسرائیل جریان دارد. هر قدر که دولت بیشتر در راه تهیه مهمات و افراد برای نبرد های مسلح پیش می‌رود به همان اندازه در مغز مردم اسرائیل تمایل برای برداشتن یک خیز بزرگ به سوی صلح، به سوی قلمروهای ناشناخته بالا می‌گیرد و این به احتمال فراوان پیش خواهد آمد. من اطمینان دارم که اکنون

اگر کسی از ته قلب با ۱۴۰ نماینده‌ی پارلمان اسرائیل صحبت کرده و به اعماق قلب آنان رسوخ کند، حرفی از آن‌ها خواهد شنید که واقعا بدان اعتقاد دارند ولی یک سیاستمدار هرگز آن را به روشنی بر زبان نمی‌راند. فراموش نکنیم که در پارلمان اسرائیل «کیوتز» ها در اکثریت قرار دارند. من در این مورد کوچک‌ترین تردیدی ندارم چون به‌خوبی هر ۱۴۰ عضو پارلمان را می‌شناسم. یک اکثریت ۶۰ تا هفتاد نفری از این ۱۴۰ نفر وجود دارد که می‌شود آنان را به‌طور عادی «کیوتز» نامید. ولی همین افراد زیر سلطه‌ی ساختار سیاسی‌ای قرار دارند که امروزه بگین بر آن حکومت می‌کند. اگر یک رهبری دیگری وجود داشت که به همین اندازه قدرتمند بود در آن صورت برای داشتن یک دولت متفاوت دولت کنونی، نیازی به انتخابات جدید نبود.

«چشمه می‌خواند و خستگی خنجرش را در کمرگاه من می‌نشاند»

از ترانه شهر بخواب رفته بود و عاقبت بیماری سرطان خنجرش را این بار مؤثرتر بیکر برل جای دادو سحرگاه یازدهم اکتبر برل درگذشت ، اینکه او که بود چه کرد و یا مثلا حال چه کسی راهش را ادامه خواهد داد هر آنکس را که می‌شناختش ناامیدی‌کننده مگر می‌شود بار دیگر خواننده شاعری را یافت که بگوید

با قدرت عشق ،

مادینا را در دستان خود خواهیم داشت ، دوست من

برل یک عاصی بود برای این قرن یک بیگانه بود ، عاجز بود از اینکه با نسلی دمساز باشد که در آنها هیچ چیز نمی‌دید جز نشان هایی از پلیدی و او در تمام دوران فعالیتش با این پلیدی جنگید ، این حقیقت دارد که او یک مبارز بود در سال ۱۹۷۴ وقتی در ژنو پزشکان بخاطر بیماری سرطان‌ده‌اش را جراحی کردند گفت مردن بهتر از پیرشدن است و مرگ را در مقابل بطالت ستایش کرد.

در سال ۱۹۲۳ به دنیا آمد خانواده‌اش از تمام رفاه لازم برخوردار بودند اما ژاک کوچک همیشه عاشق پاریس بود ، تحصیلات دانشگاهی که هرگز راضی نساخت فرصت این دیدار را به او داد . یک گیتار کوچک و تماشاچییانی که هرگز شمارشان از صد نفر بیشتر نمیشد فرصت طلایی او بود . فرصت گفتن و خواندن

نه جف تو تنها نیستی

گریه نکن . میدانم که تو مرد بزرگی هستی . نه جف در مقابل مردم گریه نکن

آبم برای چند دختر بدکاره ، بیا ، بیا از امریکا برایت خواهم گفت

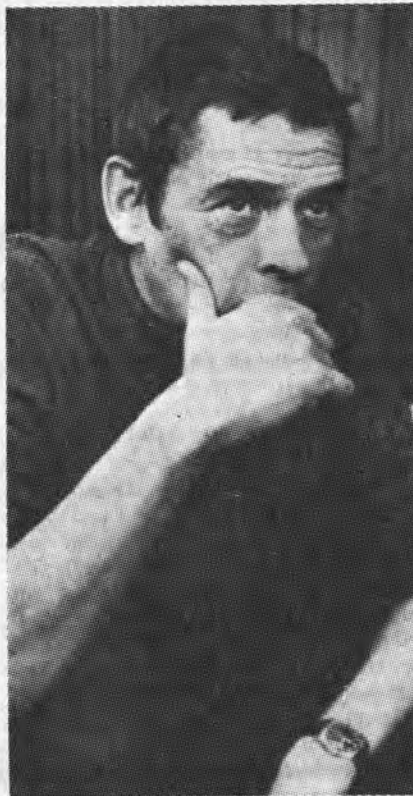
اگر هنوز هم غمگینی برایت خواهم خواند و خواهم گفت که چطور میشود «راکفلر» بود

سال ۱۹۵۲ سال دگرگونی است سال شناساندن و از این پس برل یک معیار است ، معیاری که بدون مقایسه میماند .

فرانسویان که سالها در عیش‌اند برل را پیدا کرده‌اند سالن المپیا پاریس این عطش را جواب نمی‌دهد ، صفحات برل کافی نیست ، ایستگاههای رادیویی مستاصل از رقابت هستند ، دهه شصت عاشقان برل آنقدر زیادند که در ترانه‌ای بنام «ژاکی»

تکلیف این دسته روشن میشود

دو خواننده زن ایزابل اوبره و باربارا که این دومی اصلا بلژیکی است در ستایش او آهنگهای زیادی می‌خوانند ترانه های برل که هم از لحاظ موسیقی و از محتوای کلام



ژاک برل هم رفت

محمد رضا شاهده

بسیار غنی است مشتاقان حقیقی برل را وادار میسازد تا هیچ خواننده‌ای را چون او ندانند تا آنجا که آهنگهای قدیمی او دوبار توسط کمپانی ها فیلیپس و بارکلی دهرزاران هزار نسخه تجدید چاپ میشود . سال ۱۹۶۸ که برل از بیماری خود باخبر می‌شود به سینما رو می‌آورد در سه فیلم بازی میکند و در همین فاصله دو فیلم هم خودش می‌سازد . ده سال سکوت در کار خوانندگی دریغی در بی دارد تا آنجا که برل به تشویق یارانش این سکوت را یکبار می‌شکند و آخرین صحنه خود را هم به ضبط می‌رساند برای اولین بار

صفحه‌ای که هنوز به ضبط نرسیده بود ، تنها در فرانسه ده هزار نسخه پیش فروش شد . روز پانزدهم اکتبر در مغازه های صفحه‌فروشی يك صفحه ۳۳ دور برنک آبی آسمان چشمان بینندگان را به ویسوسه در می‌آورد .

دیدن يك دوست که گریه می‌کند

در انتها مرگ ایستاده است

او از مرگ آنطور حرف می‌زند

که میشود از يك میوه گفت

شبه حلقه های آتش و سکوت

و دیوانگی امواج را با صخره ها ، می‌دید

به هنگام مرگ ، برل تنها ترانه‌اش

هایش و تنها تر از آن جزیره (ماریکه) بود

که در دلنگی ها با ترانه‌اش «ماریکه» بانجا

همسر اول و همسر دومش «مادلی» دو دخترش

میرفت

و تنها برادرش کسانی بودند که بدنبال او

آرام اشک می‌ریختند درست مثل همان ترانه

فرناند مرد .

من تنها در عقب ایستاده‌ام ،

در جلو يك اسب سفید است ،

در عقب تنها من هستم که گریه میکنم ،

در جلو هیچکس نیست که گلهای من را بر-

دارد .

باران می‌بارد و فرناند مرده است

باید در سحرگاه پاریس را ترک کرد

تو . تو . نمی‌دانی تو خوابیده‌ای

مردن غمگین است وقتی مجبوری بروی

من از اینکه عده‌ای را پیدا کنم

تا برای مراسم تدفین تو

يك خانواده نمایش باشند ، خسته شده‌ام

و حالا برل نیست ، در زمان حیاتش

خوانندگان بسیاری اشعار او را به زبان

های مختلف اجرا کردند اما هرگز نتوانستند

آن کلمات و عمقی را که برل بکار می‌گرفت

در زبانهای دیگر استفاده کنند .

آنجا که خشم خود را نثار خانواده‌اش

میکرد و یا وقتی عجز خود را در پای معشوق

می‌ریخت کلمات فقط از آن برل بود و نه از

آن کس دیگری

برای تو زبانی ابداع خواهم کرد

که تو خواهی فهمید

برای تو از آن عاشقانی سخن خواهم گفت

که دوبار آتش گرفتن قلب‌شانرا دیدند

برای تو داستان آن سلطانی را خواهم گفت

که چون ترا ندید ، جان داد .

ترکم مکن ، ترکم مکن

ژاک برل رفت ، خنده را گران خرید

و اشک را ارزان فروخت و در این معامله ،

هرچه نصیبش شد خوشبختی نبود

خوشبختی آن زمان است که برای همیشه می‌خواهی .

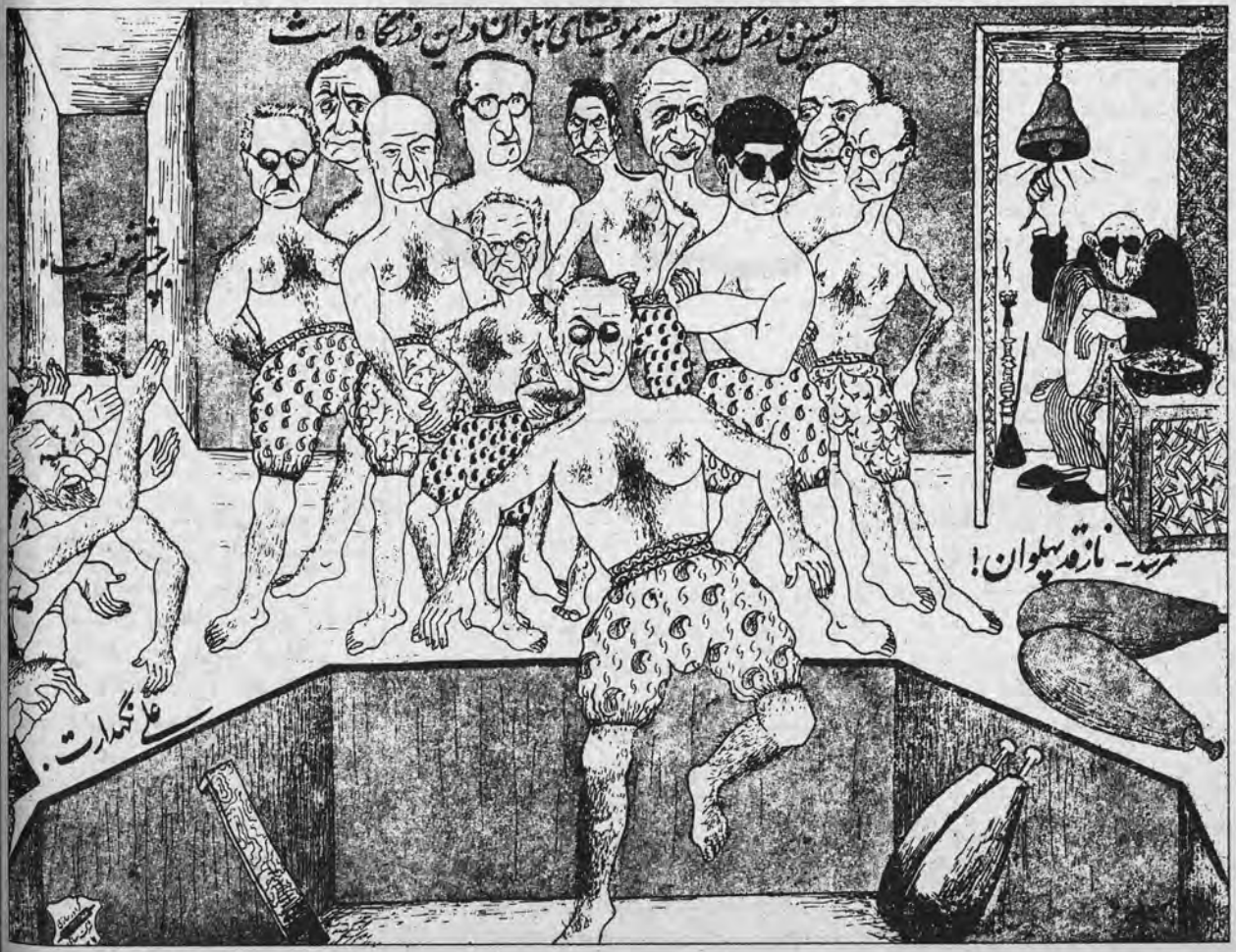
تهران مصور از آغاز

به نام خدا

«پس از دوازده سال تعطیل در این موقع
باردیگر تهران مصور با سبکی تازه و بدیع که
امیدواریم مورد پسند و دلخواه هممیهنان
عزیز و گرامی واقع شود شروع به انتشار
می‌کند. یگانه مرام و مسلک این روزنامه‌ملی
نشر حقایق و دفاع از حق و حقیقت می‌باشد
و بدون اینکه ذره‌ای بیم و هراس بخودراه
دهیم در این راه نهایت کوشش و مجاهدت

را می‌کنیم ...
ما طرفدار هر حکومت و دولتی هستیم
که قانون اساسی و حقوق ملت را محترم
شمرده و بروفق مصالح کشور قدم بردارد.
تهران مصور با هیچ دسته و فرقه
و حزبی بستگی ندارد و از هیچکس کمکی
دریافت نمی‌کند .
تنها تکیه‌گاه ما اول خدا و بعد پشت‌کار

و کاردانی و حقگویی کارکنان ما که در زمر
بهترین شعرا و نویسندگان معروف این کشورند
می‌باشد و با این دو سرمایه امیدواریم
بشتیبانی عموم هممیهنان عزیز را نیز با
نامه که در حقیقت معرف افکار و اندیشه‌های
خود آنان است جلب کرده و وظیفه سنگین
و دشواری را که برعهده گرفته‌ایم بخوبی
انجام دهیم.»



دوستان مختاری تیرشان به سنگ خورد

بطوریکه می‌گویند يك عده از طرفداران مختاری (که جزء آنها چند نفر هم از اعضای حزبی بودند که ادعا دارند عدالت را در این کشور تعمیم می‌دهند و به ظاهر بسک ملت را به سینه می‌زنند و می‌گویند تا جانداریم یا مرتجعین بیکار می‌کنیم) می‌خواستند هر طور شده به وسایلی او را از مرز خارج کنند ولی بحمداله تیرشان به سنگ خورد و محاکمه این جانی شروع گردید .

اما زیاد هم نباید امیدوار بود . زیرا

گول نخورید و اطب باشید!

بعضی از احزابی که اخیرا تشکیل شده‌اند خود را به متفقین می‌بندند و می‌خواهند بدین وسیله زهر چشمی از شما گرفته و مردم را بترسانند .

هموطنان ، متفقین بارها این موضوع را

موتورسیکلت های ارتش

قابل توجه وزارت جنگ
آقای مدیر : برای اطلاع عموم و توجه وزارت جنگ خواهشمند است شرح زیر را در آن روزنامه گرامی چاپ فرمائید :

همه اطلاع دارند که در دوسه سال پیش مقداری موتورسیکلت های مسلح برای ارتش خریداری شد و تا قبل از وقایع اخیر جز در موارد ضروری استعمال (۰۰) نمی‌شد. متاسفانه پس از وقایع شهریور این موتورسیکلت‌ها که با خون دل تهیه شده است از جمله یکی از آن‌ها در اختیار یکی از آجودان های وزارت جنگ که درجه نائسروانی دارند و منزلشان در قلهک می‌باشد گذاشته شده که حتی روز های تعطیل هم از آن استفاده می‌کنند من می‌خواهم بفهمم که اول آجودان وزارت جنگ چه کاری دارد که این موتورسیکلت‌ها را در اختیار ایشان گذارده‌اند و آیا حالا موقع آن نرسیده که بعضی خصوصیات (!) را کنار بگذارید «خانمشین»

ناظر قلهک

واقعا که چه روزگار خوبی بود . مردم برای استفاده از يك موتورسیکلت دولتی اعتراض می‌کردند امروز اتومبیل و هلیکوپتر و هواپیما هم حق مسلم آقایان است و کسی حق ندارد نگاه چپ به مایملک آنان بیفکند (!)

ضمنا بدنیست بدانید که یکی از وزرای سابق نه تنها هلیکوپتر بلکه فرودگاه هم در وزارتخانه مربوطه داشت .

باز طرفداران شروع به اقدامات کرده‌اند باید دید دادگاه چگونه رای می‌دهد فقط يك چیز باعث امیدواری است و آن آقای بهاءالملک است در راس دادگستری .

خانه نشین - البته خوانندگان عزیز متوجه هستند که در موقع انتشار آن شماره تهران مصور قریب يك سال بود که کشور در اشغال نیروهای شوروی و انگلستان بود که بعدا نیرو های امریکا نیز به آن اضافه شد .

(برای خوانندگانی که بانام مختاری

استفاده خودشان و خراب کردن روحیه مردم است . این بود که عجلانا بوسیله این مختصر خواستیم شما هم میهنان عزیز را متوجه سازیم که گول نخورید و به حرف این دسته خائینی که به نام هوا خواهی توده می - تکذیب کرده و گفته‌اند هیچیک از احزابی که تشکیل شده‌است به آنها بستگی ندارد و اگر چنین اظهاری از طرف احزاب می‌شود برای سوء

يك اعلامیه مهم

خواننده عزیز - شما هم قطعا اعلامیه حزب عدالت ! را مطالعه کرده و مانند دیگران که آن را خوانده‌اند بهریش نویسنندگان آن خندیده‌اید - برای تفریح شما ما هم آن را در اینجا از یکی از روزنامه هایی که ارگان این حزب است نقل نموده و چاپ می‌کنیم :

آقای رئیس حوزه

اند این موقع که کابینه آقای احمد قوام شروع به کار نموده است لازم است کارمندان حوزه خودرا متوجه سازید که علت اتخاذ تصمیم شورای عالی حزب در انتخاب آقای قوام السلطنه به سمت نخست وزیری ، امیدواری است که حزب نسبت به کاردانی و لیاقت ایشان در اداره امور مملکت دارد . بنابراین انتظار می‌رود که افراد حزب در محیط عمل خود مساعدت های لازم را در پیشرفت کارهای دولتی که به ریاست ایشان تشکیل یافته است انجام دهند .

يك دفعه دیگر این اعلامیه را درست بخوانید . جای داش مشدی های خودمونی و امیربهداد مرحوم خالی که يك ... محکمی اینجا بیندند !

واقعا اگر يك نفر از پشت کوه قاف بی‌خبر این اعلامیه به دستش آید پیش خود خواهد گفت این کشور شاه ندارد . مجلس ندارد ، نمایندگان ملت وجود ندارند ،

آشنا نیستند باید گفته شود که سراسر مختاری رئیس شهرانی زمان رضاشاه و در موقعیت ارتشبد نصیری (دیروز و امروز) ما قرارداداشت و پس از شهریور بیست توقیف و محاکمه و محکوم بحبس گردید)

برای محاکمه «مختاری» های امروز آیا امید ما به چه کسی در دادگستری می‌تواند بود ؟ این سئوالی است که همه این‌روزها از خود یا از یکدیگر می‌کنند .

خواهند مردم را متوحش کنند وابسته به بیگانگان معرفی کرده او را بیگانه بدانید و از خود برانید .

ما در آینده عملیات این خائنین و راهزنان اجتماعی را که درصدد مسموم کردن افکار مردم می‌باشند بی‌برده روی دایره خواهیم ریخت

روزنامه نیست ، افکار عمومی در امور تاثیر ندارد فقط يك حزب بسیار بزرگی به نام حزب عدالت هست که تمام ۱۵ میلیون جمعیت کشور در آستان آن سربندگی سپرده‌اند و این حزب مقدرات کشور را تعیین می‌کند. نخست وزیر انتخاب می‌فرمایند و وزیر به کرسی می‌نشانند وووو ...

آقایان کارمندان حزب عدالت شما را به خدا حالا خودمانیم و غیره هم بین ما نیست بیائید کلاهمان را قاضی کنیم و چند کلمه حرف حسابی بزنیم از جان این کشور ستم دیده چه می‌خواهید ؟ شما که خودتان می‌دانید و تمام اهالی این کشور هم که دیگر گول این نوشته‌های بی‌سروته را نمی‌خورند می‌دانید که شما تعداد افرادتان از مجموع انگشت‌های دست و پانجاوز نمی‌کند و وجودتان بهیچوجه در اداره امور تاثیری ندارد ، در این صورت باصدور این اعلامیه در صدد اغفال چه کسی بودید ؟ نخست وزیر که شما را خوب می‌شناسد و به شما هم مجال نداده کسی را به او تحمیل کنید ولیدرهای خودتان را به کرسی وزارت بنشانید .

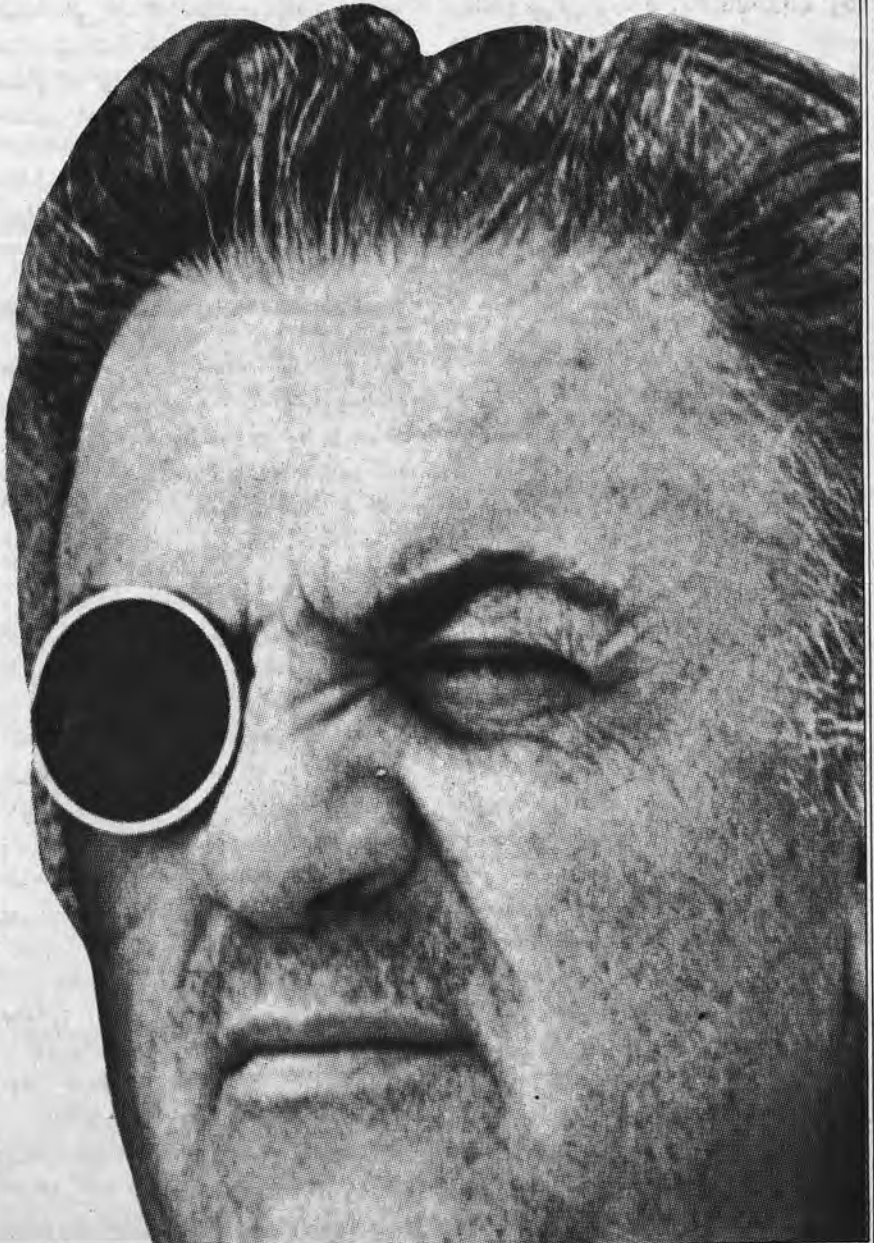
در مجلس که بیش از چند نفر نیستید و کلا هم شما را خوب می‌شناسند و حیانتان در آن‌جا هم رنگ ندارد .

مردم همان مردمی هستند که شما را به لباس های مختلف دیده‌اند و تمام خوش رقصی‌های شما را با ذره‌بین تماشا کرده‌اند اگر دیگر به لباس ملائک آسمان هم درآئید

استاد دلخسته است

گاه با خنده این را تصدیق می‌کند .
 با فلینی می‌شود ساعت‌ها نشست، گفت
 و شنید ، خندید و فکر کرد و عاقبت به این
 نتیجه رسید که کار بزرگ انجام‌شدنی نیست،
 فیلم بزرگ ! نمیشود ساخت ، و در کنار همه
 این‌ها ، حقایق بزرگ چه هنری و چه غیره
 عنوان نخواهند شد. دل خستگی فلینی بیشتر
 از همه بعد از فیلم کازانووا رخ نشان داد .
 کوتاه‌گویی که همیشه در او وجود داشت

هیچ‌کس فیلم ساخته است با این همه‌دارد
 روی فیلم بعدی طوری فکر میکند که انگار
 اولین کار او در سینماست . فدریکوفلین
 حالا ، در پایان سال ۷۸ متفکرتر و البته
 خسته‌تر حرف می‌زند درباره فیلم بعدیش حاضر
 نیست حرفی بزند و این اصلا غیرعادی نیست
 از سال ۱۹۵۰ فیلم می‌سازد به گفته خودش
 هیچوقت به گذشته فکر نمی‌کند ایتالیایی‌ها
 او را دروغگوی بزرگ می‌دانند ، خودش هم



حالا به کم‌گویی بدل شده است . گویا بر
 بینندگان فیلمش سر قهر گذاشته است میگویند
 شما نباید آنچه را که فکر میکنید خوب است
 انجام ندهید از ترس اینکه کسی خلاف
 شما را ثابت کند .

فیلم کازانووا، او تقریباً تهیه‌اش
 و نیم طول کشید «این اواخر دیگر خود
 هم داشتم فکر می‌کردم کار درستی انجام
 نمی‌دهم» این اولین بار است که فلینی درباره
 یکی از فیلم‌هایش چنین می‌گوید و حتی برای
 اولین بار است که منتقدان به یکی از ساختار
 های فلینی ایراداتی وارد می‌بینند اما مرد
 تحرك گذشته که صفات کودکیش با
 سپید و جگای که می‌رود خستگی را ظاهر
 کند ، هنوز پیداست ، از حریت لبخند است
 می‌کند :

« ببینید من هر آنچه که خواست
 گفتم شما می‌توانید فیلمی بسازید که
 مشکل جوانان را نشان دهد. اما تا ر دیگر
 هم می‌توانید بکنید فیلمی بسازید که
 مشکلات جوانان را نشان دهید. این درس
 مثل آنست که به‌هنگام نمایش فیلم بخواند
 بیننده را بفکر کردن و ادا ر کنید بنظر
 بهتر است ابزار فکر کردن را به آنها بدهید
 اما باید یک کار دیگر هم انجام بدهید و
 اینست که هدف را هم معلوم کنید تا خدا
 ناکرده طرف هرز نرود و اگر رفت خط
 شماست .»

با آنکه دوسال از اتمام فیلم کازانووا
 می‌گذرد این اولین بار است که فیلمی زما
 این چنین را بدون فیلم ساختن سپری کر
 است فقط یک بار در سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۹
 فاصله دو فیلم شبهای کابیریا و زندگی شیر
 سه‌سال فاصله و وقفه بوجود آمد مرگ یاران
 همکاران فلینی در روحیه اش بسیار اثر
 گذاشته است .

« روزگاری بود که برای فیلمبرداری
 ۳۰ ثانیه از فیلم، خودم همراه بیست
 دیگر می‌خ می‌گوییدیم ، تخته های بسیار
 می‌کردیم و از نتیجه کار هم بسیار خوش
 بودیم حالا همه را میشود سپرد دست
 موسسه‌ای که با دکوراتور قرارداد دارد
 دست‌آخر هم کمی عصبانی شد»

سینمای ایتالیا در دهه هفتاد بزرگتر
 لطمه را خورده است . دسیکا - پازولینی
 ویسکونتی و روسلینی چهار بزرگ
 بودند که فلینی و آنتونیونی نیز بیشتر
 این گروه به حساب می‌آمدند و حالا که
 جمع شش نفر دوتن باقی مانده می‌بایستی
 دل‌خستگی استاد نگران‌شد و برتشویش احسا
 چاره‌ای جست .



اعضای فرقه جونز،
به فرمان او جامهای
زهر را سرکشیدند

خودکشی جمعی ۴۰۹ امریکائی







راه‌پی بازگشت

تصاویری از اجساد ۴۰۹ آمریکایی که عکاسان سراسر جهان روز بعد از خودکشی و کشتار آنها به‌محل رسیدند و گرفتند. در تصویر زیر گذرنامه‌های آنان، موقع ورود به کمون سپرده بودند، دیده می‌شود.



در قرن پریستانی، بی اعتقادی و بی خدائی غرب که هر لحظه از نبود - یا کمبود - ایمان در مردمانش رنج می برد، فرسوده می شود و از داخل می پوسد. در قرن حکومت ماشین ها و رایانه (کامپیوتر) هاست و چیزی که به هیچ انگاشته نمی شود، آدمی ست که در والایی مقامش همین بس که می داند تا چه اندازه کوچک است. در این قرن بحران هویت، گه گاه جرقه هایی در دل غرب صنعتی و ماشین زده، می درخشد. این جرقه بیش از آن که امیدوار کننده باشد، تفکر برانگیز است. نشانه هایی از تباهی با خود دارد. مردان اندیشه که در غرب می زیستند، تنها در کتابهایشان زندگی می کنند، در اتوبانها و داخل اتومبیل ها و در خانه ها و در کانالهای پخش اندیشه و اطلاعات همان جریان کاذب مادی گرایی و ماشین پرستی است. و از همین رو بسیاری از صاحبان اندیشه که به بررسی فرقه ها و جمعیت ها و آئین های کاذبی که دائم اینسو و آنسو غرب می رویند، نشسته اند. از اینهمه، چنین بر می آید که انسان بی پشتوانه، انسان بی پناه، انسان بی خدای غربی، دل پناهی می جوید و افسوس که این «دل پناه» ها معمولاً شیفتگان را به بیراهه می برد. بعد از آن کلاهدار مشهور (گریشنا) که بسیاری را شیفته خود کرده بود. «ماه پرستان» در امریکا غوغا می کنند و اینک روزهای سخن در باره فرقه آقای جونز است که در یک خودکشی جمعی، پیروان خود را به دیار عدم فرستاد و بزرگترین حادثه قرن را، شاید، به وجود آورد.

اینک، پس از یک هفته، لحظه یی رسانه های گروهی دنیای مثلاً مستمدن از بررسی و بحث و گزارش این حادثه و آنمی مانند، ۴۰۹ تن در دمی به فرمان یک انسان معمولی خود را کشته اند. و اگر این حادثه برای ما که حسن صباح و یاران، منصور حلاج و صدها چنین را بر پرونده های تاریخی مان داریم، شگفت انگیز نیست. برای غربیان تکان دهنده، باور نکردنی و گیج کننده است.

آقای جیم جونز که از چند سالی پیش فرقه یی مذهبی را در امریکا اداره می کرد، که خود ساخته بود، ناگهانی پشت بلندگوی کوشک «کمون» خود ظاهر می شود و فریاد بر می آورد: «هشدار! هشدار! پیروان من جمع شوید، لحظه رستاخیز فرارسیده است، همه باید بمیرند. کودکان را نخست بکشید، هر آن کس مرا دوست دارد، زودتر می میرد».

پس آنگاه در چشم بهمزنی، سطل های بزرگ و آماده سم که در آن مایع آبی رنگی موج می زند، می رسد، کارگران می آورند و لیوان های کاغذی در کنار آن. «رئیس» دستور داده است که همه بخورند، مادران در هیجانی دیوانه وار، لیوان سم را در حلق کودکان خود می ریزند، و آنها را به پشت - در حالت سجده - می خوابانند، و بعد خود سر می کشند. بچه ها فریاد می زنند «مادر! مادر!». رئیس جونز، پشت بلندگو، آخرین آیه های کتاب نوشته خود را تلاوت می کند. یکی از مریدان او

می گوید: «جیم جونز تأثیر عجیبی در شخص به جا می گذارد. او با خیره شدن به مریدانش سعی می کند اساس شخصیت آنها را بشکافد. صدای او نافذ است و به راحتی از این نفوذ نگاه و کلام استفاده می کند. او با تأثیر گذاشتن بر افراد به آنها اعتماد به نفس می دهد و آنها را از نظر روانی درمان می کند». جیم جونز که ادعا می کرد حتماً بیماران سرطانی را «شفا» می دهد، ۳۰ هزار مرید برای خود بر می شمرد.

اما این مریدان به محض رهایی از نفوذ او به گفتن حقایق زبان می گشودند. آنها برای «لئوریان» تعریف کرده بودند که چگونه جیم جونز

تسلیت

کارکنان تهران مصور و شرکت افست، درگذشت حاج جواد عباس محسنی را که از کارکنان قدیمی چاپ و از خادمان مطبوعات بود، به خانواده او تسلیت می گویند و یاد او را همیشه زنده نگهدارند.

از آنها می خواهد برای برخورداری از رستگاری ابدی، خود را به طور کامل قربانی کند. به تنبیه های بدنی و کارهای طاقت فرسا تن در می دهد. «اعضاء» «معبد خلق» که به تدریج از نظر روانی از جامعه و جهان خارج می بترسند، امکان خروج از فرقه را هم از دست می دهند. به همین جهت هزار و صد تن از مریدانش به گویان گریختند. آنجا یک «جامعه کشاورزی» یا «معبد خلق» ایجاد کرد که آن را «جونز تاون» نامید. کم کم جیم جونز اسیر اعتقادات و جنون خود بزرگ گشت. قدرت طلبی خود شد. پیروان ساده دل معبد گردن برفتاری، کم غذایی و اعتیاد بودند و نگاه مسلح بر رفتار آنها نظارت داشتند. آنها کم به صورت عروسک های خیمه شب بازی در می آمدند. جیم جونز بودند و به قول بعضی از مریدان «زنده جهنمی» می گذراندند.

به همین جهت تمام بازدیدکنندگان از معبد «لئوریان» از پیش محکوم به مرگ گشته بودند. هواییمانی که «ریان» را از معبد باز می کرد سقوط کرد و بازماندگان حادثه توسط پلیس مریدان تیرباران شدند: ریان، یک عکاس و خبرنگار زیر باران گلوله جان سپرد. رابرت براون که فیلمی از «معبد» برای تلویزیون ساخت نیز کشته شد!

پلیس گویان در «معبد» مرگ ۴۰۹ جسد کشف می کند. اما بطور این ۴۰۹ تن توانستند «سوز» موعود «جونز را باور داشته باشند؟ جیم جونز هم قبل از مرگ فریاد زد: «مادر! مادر!...» لایس در این هنگام فکر می کرد «مأموریت من پایان یافت و اسطوره ام جا ماند».

خودکشان معبد خلق به غلط یا درست شده بودند که تنها راه در هم شکستن «معبد» پوشالی فرقه شان مردن دسته جمعی است.

نصاویر زنده تر و شفاف تر را در تلویزیون رنگی پارس ببینید
تلویزیون رنگی پارس تلویزیونی که روزی همه خواهند داشت.



آلمان

GRUNDIG

ساخت کارخانجات پارس الکتریک با کمک فنی گروندیک

سون آپ

تنهانوشابه‌ای که به رنگ احتیاج ندارد

